

نشریه

سیاسی - راهبردی ۷

سال دوم بهمن و اسفند ۱۳۷۹
۸۰ صفحه قیمت ۴۰۰ تومان

حاشیه انداز ایران

استراتژی شریعتی و تحقق آن در شرایط کنونی

رضا علیجانی

ارزیابی استراتژیک از مقوله دین‌گریزی

لطف‌الله میثمی

مجمع تشخیص مصلحت از آغاز تا کنون

مهدی هادوی

مجمع تشخیص مصلحت حق قانونگذاری ندارد

ناصر کاتوزیان

بحرانی که وحی در عقلانیت زمان برانگیخت

حبیب‌الله پیمان



خوانندگان گرامی

با یک مکالمه تلفنی مشترک نشریه شوید .
شماره تماس : ۹۳۶۵۷۵



پا برای اشتراک مجله چشم انداز ایران مشخصات ذیل را طی یک برگ نامه قید بفرمایید :

نام : نام خانوادگی :

درخواست اشتراک از شماره : تا شماره :

نشانی متقاضی مجله :

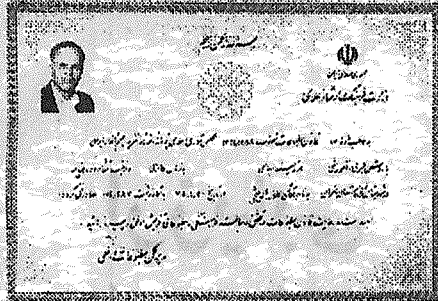
(کد پستی را به جهت سهولت و صحت بیشتر کار اداره پست ، حتماً قید بفرمایید .)

مبلغ اشتراک را به حساب جاری ۱۰۱۲۹۵ بانک ملی ایران شعبه دانشگاه ۸۷ به نام مهندس لطف اله میثمی (میسمی) واریز کنید و اصل فیش را به همراه برگه درخواست به نشانی تهران صندوق پستی ۱۳۴۴۵ / ۸۹۵ ارسال کنید .
مبلغ اشتراک برای هر شماره نشریه ۳۰۰۰ ریال است .

قابل توجه خوانندگان گرامی !

تهیه نشریه به صورت اشتراک ، این امکان را برای ما فراهم می کند که تعداد نسخ انتشار مجله را متناسب با میزان تقاضا تنظیم کرده و در کنار آن با مشکلات مالی کمتری روبرو شویم .
از طرفی برای شما خواننده عزیز این تسهیلات را فراهم می کند که در صورت عدم دسترسی به موقع به نشریه در کیوسکهای مطبوعاتی ، آن را به محض انتشار ، مستقیم از چشم انداز ایران دریافت کنید .

چشم انداز ایران



۲	ارزیابی استراتژیک از مقوله دین‌گریزی / سرمقاله
۱۱	استراتژی شریعتی و تحقق آن در شرایط کنونی / گفتگو با آقای علیجانی
۱۹	سالم‌سازی جامعه و ناامنی؟
۲۱	نارسایی‌ها، ریشه‌یابی‌ها و راهکارها / ارزشیابی مسئولان و صاحب‌نظران از شرایط کنونی
۲۶	با سرمایه‌گذاری خارجی به کجا می‌رویم؟ / مهندس میثمی
۳۲	بحرانی که وحی در عقلانیت برانگیخت / دکتر پیمان
۳۷	عبور از ایدئولوژی (۲) / مقاله وارده
۴۱	جایگاه قانونی مجمع تشخیص مصلحت / نقل از صورت مشروح شورای بازنگری قانون اساسی
۴۸	پرسشهای اساسی
۴۹	مجمع تشخیص مصلحت از آغاز تاکنون / گفتگو با آقای مهدی هادری
۶۱	مجمع تشخیص مصلحت حق قانونگذاری ندارد / گفتگو با دکتر ناصر کاتوزیان
۶۳	ایران از منظر مطبوعات خارجی - خاتمی در بوته آزمایش / مید و ...
۷۰	اخبار استراتژیک نفت
۷۴	چشم‌ها و گوش‌ها
۷۶	چشم‌انداز خوانندگان

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهندس لطف‌الله میثمی

زیر نظر شورای سردبیری

طرح روی جلد: مرتضی‌ممیز

طرح‌ها: رضاییان

صفحه آرای: آتلیه گرافیک کیان

لیتوگرافی:

چاپ و صحافی:

نشانی: میدان توحید، خیابان نصرت غربی، شماره ۲۴، طبقه سوم

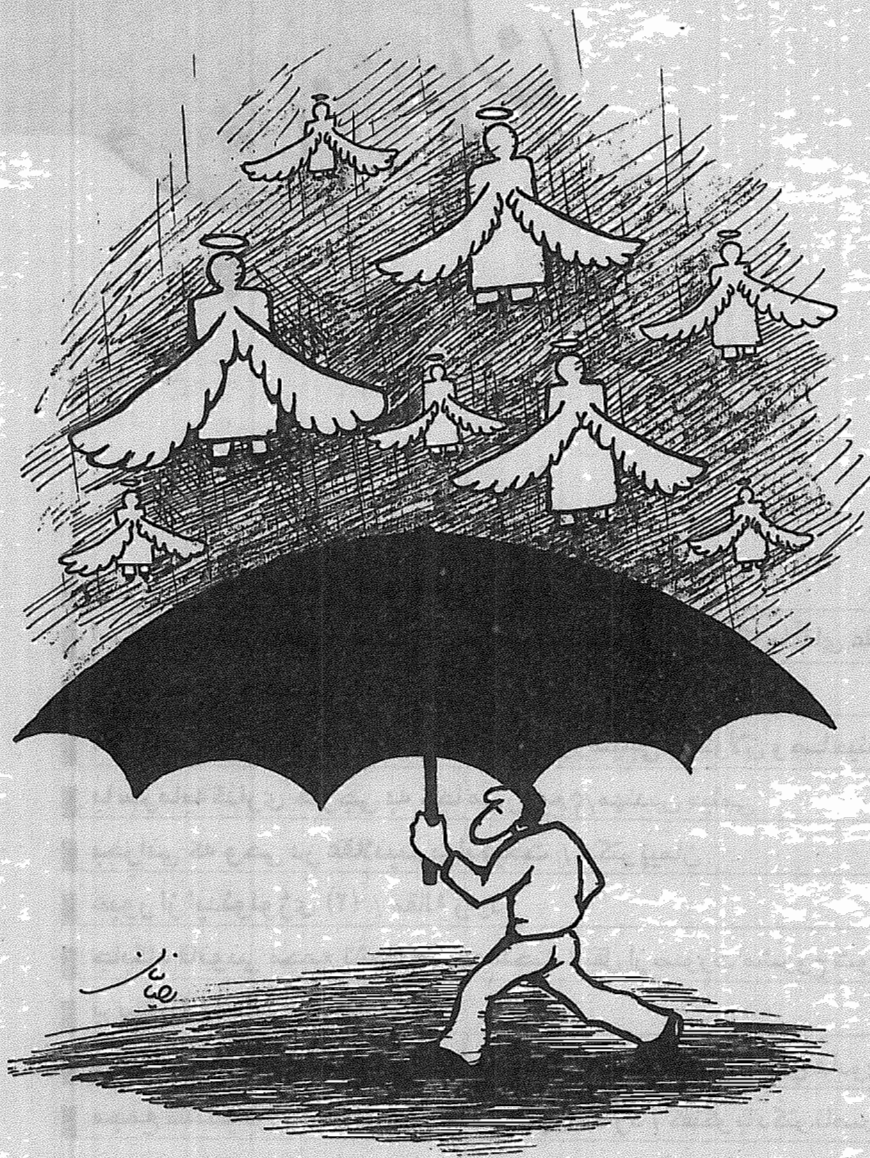
کدپستی: ۱۴۵۷۸

تلفن: ۹۳۶۵۷۵

ارزیابی استراتژیک از مقوله دین‌گریزی

نسل جوان

در پی هویتی جدید



مطلق دارد، نقد کردم. یعنی کسی نمی‌تواند به طور مطلق از دین خواهی گریز داشته باشد. حالا این که چه دینی انتخاب می‌کند، بحث بعدی است. یکی مبنای دینش را الله قرار می‌دهد و دیگری منافع! حتی در نحله‌های فلسفی و منطقی نیز این فضای دینی وجود دارد؛ یعنی در آن جا که یک نفر اولیات ارسطویی را مبنای ایمانی خود قرار می‌دهد. با این تعبیر اگر کسی یا جریانی از یک دین، گریز پیدا می‌کند، در واقع به دین دیگری پناه برده است.

■ اگر از مناقشه بر روی مفهوم دین‌گریزی و دین‌خواهی صرف نظر کنیم و بخواهیم پدیده سازمان مجاهدین و جمهوری اسلامی را با در نظر گرفتن ریزش وسیع نیروهایشان ارزیابی کنیم، شما تحولات صورت گرفته در رابطه با گرایش‌های دینی از سال ۵۴ تا کنون را چگونه تحلیل می‌کنید؟

□ قبل از این که ما به طور موردی به مشکلات سازمان مجاهدین در مقطع ۵۴ یا مشکلات جمهوری اسلامی در بعد از انقلاب بپردازیم، ناچاریم که به یک رشته مسایل ریشه‌ای‌تر اشاره کنیم که در حقیقت مبنای مشکلات تشکل‌های مختلف در ایران است. شاید یکی از دلایلی که نمی‌توانیم به

■ ظاهراً تاریخ تکرار می‌شود و روندی که گریبان‌گیر سازمان مجاهدین در سال ۱۳۵۴ شد و قریب به ۹۰ درصد کادرهای این سازمان به مارکسیسم گرایش پیدا کردند، اکنون به نوعی دیگر، حاکمیت سیاسی بعد از انقلاب را گرفتار کرده است و خیل عظیم جوانانی که در فضای انقلاب نشو و نما کردند، از آن فاصله جدی گرفته‌اند و به تمدن غرب اقبال نشان می‌دهند. تکرار روند دین‌گریزی را از ۵۴ تا کنون چگونه ارزیابی می‌کنید؟

□ به نظر من واژه دین‌گریزی بار حقیقی ندارد، چرا که هیچ انسانی نمی‌تواند مطلقاً خود را از گرایش دینی تخلیه کند. حتی فرعون نیز که ادعای الوهیت و تقابل با دین موسی را دارد، یک نظام دینی آرایه می‌دهد. ■ با این تعریفی که شما آرایه می‌دهید، مرزبندی جریان‌ها در ارتباط با دین مشکل می‌شود و محل مناقشه‌ای باقی نمی‌ماند؛ یعنی حتی به فرعون نیز نمی‌توان واژه دین‌گریزی را اطلاق کرد!

□ به این موضوع توجه کنید که من واژه دین‌گریزی را که یک بار

طور ریشه‌ای با جهت‌گیری دیانت برخورد کنیم، عدم شناخت نسبت به معضلاتی است که در ساختار فکری و فرهنگی ما ریشه دوانده و در هر مقطعی به یک صورت خودش را نشان می‌دهد. آقای جوادی آملی در کتاب «هدایت در قرآن» می‌گوید: «آن چه در حوزه‌های علمیه دنبال می‌شود، نه تفقه در دین، بلکه تفقه در علوم است.» آموزش‌های حوزوی را که در نظر بگیرید، در واقع مجموعه‌ای از علوم قدیمه را روبه‌روی خود می‌بینید؛ علم منطقی، ادبیات عرب، عروض، صرف و نحو، علم اصول، علم بیان و ده‌ها شاخه دیگر از علوم قدیمه، مجموع آموزش‌های حوزوی را تشکیل می‌دهد. تفقه در دین، تفقه در اصول دین - یعنی در توحید و نبوت و معاد - است. تفقه در قرآن است که متأسفانه چنین تفقه‌ای در آموزش‌های حوزه‌های دینی از اولویت برخوردار نیست. آقای جوادی آملی می‌گویند قرآن در حوزه‌ها مهجور است. آقای مشکینی هم اخیراً گفتند، که حوزه‌های دینی در رابطه با قرآن، کاری جدی صورت نداده‌اند. مرحوم مطهری نیز در کتاب «ده گفتار» می‌گوید: «چه بسیار روحانیون و طلابی که کفایه‌آخوند خراسانی و شرح آن‌را می‌دانند، ولی از کنکاش در یک آیه قرآنی عاجزند.» یا مرحوم علامه طباطبایی در «تفسیر المیزان» می‌گوید: «بدون خواندن حتی یک آیه قرآن می‌توان مجتهد شد». با این تعبیر آیا اگر نیرویی از آموزش‌های حوزوی فاصله بگیرد، از دین‌گریز پیدا کرده است؟ و آیا ما می‌توانیم به او واژه دین‌گریز اطلاق کنیم؟ به نظر می‌رسد این حالت گریز از تفقه فی‌العلوم قدیم است تا گریز از دین!

■ اخیراً آیت‌الله نوری همدانی مطرح کردند که ما از شبهه استقبال می‌کنیم، ولی به شرط آن که ابتدا با روحانیون مطرح شود و سپس اگر پاسخ قانع‌کننده نبود، در جاهای دیگر مطرح کنند. در رابطه با جریان مجاهدین و همچنین جریان وسیعی که در حال حاضر با اندیشه سنتی فاصله گرفته‌اند، این انتقاد از سوی حوزه‌ها مطرح بوده است که چون آن‌ها شبهه‌های خود را با ما مطرح نکرده‌اند، منحرف شده و از دین فاصله گرفته‌اند. صرف‌نظر از این که شما حوزه‌ها را محل تفقه در علوم قدیمه می‌دانید، آیا روند برخورد و تعامل با روحانیت در این جریان‌ها طی شده است و یا این که جوانان و نوگراها شتابزده در صدد ارایه اندیشه جدید بوده‌اند؟

□ من حداقل در رابطه با جریان مجاهدین کاملاً اطلاع دارم که پروسه برخورد و تعامل طی شد. ما به اتفاق مرحوم حنیف‌نژاد به قم رفتیم و با چند تن از روحانیون که زمینه پذیرش جوانان را داشتند، ملاقات کردیم و پرسش‌هایی از این قبیل را با آن‌ها در میان گذاشتیم که مؤمن و کافر و منافق در شرایط کنونی با چه ملاکی تمیز داده می‌شوند؟ مصداق آن‌ها چه کسانی هستند؟ و... چرا که اگر بخواهیم استراتژی طراحی کنیم، باید

به این نکته باید توجه کرد تا زمانی که بحث‌ها آکادمیک هستند و صرفاً در اتاق‌های دربسته دنبال می‌شوند، تبعات خود را به صورت جدی نشان نمی‌دهند. مشکل از آن جا شروع می‌شود که شما بخواهید خط مشی ارایه دهید و در پروسه عمل وارد شوید.

مصادیق این سه جریان را بدانیم. در نهایت، مرحوم بهشتی ما را به خواندن کتاب «راه طی شده» نوشته مرحوم بازرگان توصیه کرد. بعد از آن برخوردها بود که مرحوم حنیف‌نژاد به این نکته رسید که در پیگیری این گونه مسایل فکری باید به خود متکی بود. البته جریان مجاهدین صرفاً یک جریان فکری نبود، آن‌ها به لحاظ خصایل اخلاقی و رفتاری نیز ممتاز بودند و حتی ساواکی‌ها هم بر این موضوع صحه گذاشتند و می‌گفتند شما از نظر اخلاقی هیچ عیبی ندارید، فقط افراطی هستید. این موضوع در حالی بود که ساواک برای به زانو درآوردن هر جریانی از انواع ترفندها و بستن اتهامات گوناگون دریغ نمی‌کرد. حتی آن‌ها می‌گفتند

ما دوست داریم که بچه‌هایمان به این خوبی باشند؛ نه اهل سیگار و مشروب و نه اهل هرزه‌گی و... بنابراین مجاهدین صرفاً یک جریان مکتبی فکری نبودند، بلکه آن‌ها در کنار نوآوری‌های فکری، بر روی مسایل اخلاقی و رفتاری بسیار حساس بودند.

آن‌هایی که بعداً مدیریت انقلاب را به عهده گرفتند، در آن زمان بر ویژگی‌های ممتاز این جریان صحه می‌گذاشتند. مرحوم بهشتی را در آبان ماه سال ۱۳۵۲ بعد از آزادی در منزل‌شان ملاقات کردم، او گفت: «اسلام در شرایط کنونی، عمل کم داشت که مجاهدین این نقیصه را برطرف کردند.» ایشان ضربه‌های وارد شده به مجاهدین را ضربه به اسلام تلقی می‌کردند. علاوه بر این مجاهدین در آن زمان به لحاظ فکری هم حرف‌های بسیاری برای گفتن داشتند: جزوه‌های راه

انبیاء راه بشر، تکامل، اقتصاد به زبان ساده، تبیین جهان، شناخت و شش جلد تفسیر نهج‌البلاغه - که متأسفانه به دست ساواک افتاد - آن هم در شرایطی که نهج‌البلاغه در کنج پستوها و حجره‌ها خاک می‌خورد. یا تفسیر سوره محمد و توبه که در آن روزگار به زبان نو عرضه شد که حتی مرحوم مطهری این تفسیر را تأیید می‌کرد. آقای صدرالدین حائری شیرازی نیز در زندان شیراز می‌گفت: «واقعاً من از تفسیر سوره محمد در خطبه همام لذت بردم.»

■ با این اوصاف، موضوع کمی پیچیده‌تر می‌شود؛ چرا که از دیدگاه شما مجاهدین حداقل تا قبل از سال ۱۳۵۴ با روحانیت زاویه آشکاری نگرفته بودند و حتی مورد تأیید بسیاری از آن‌ها بودند و از طرف دیگر نیز اسلام‌خواهی و خلوص رفتاری آن‌ها نیز شاخص بوده است. در این صورت چرا باید چنین جریانی به بحران سال ۱۳۵۴ دچار شود؟ کما این که همین پرسش در مورد جوانان بعد از انقلاب صادق است که چرا باید تربیت شدگان فضای انقلاب و جمهوری اسلامی این چنین از تفکر دینی فاصله بگیرند و به تمدن غرب اقبال نشان دهند؟

□ پاسخ دادن به این پرسش بسیار مهم است. مرحوم حنیف‌نژاد می‌گفت اگر برخورد مستمر با ارتجاع فکری نداشته باشیم، ما را خواهد

بلعید و در واقع پیش‌بینی او درست از آب درآمد. من به این موضوع تا حدودی در ابتدای بحث اشاره کردم. توقف جریان تفقه فی‌الدین و تبدیل شدن آن به تفقه فی‌العلوم القدیمة، جریان سالم اندیشه اسلامی و قرآنی را دچار اختلال کرده‌است و پرسش‌های بسیاری به وجود آورده که بی‌جواب ماندن آن‌ها معضلاتی چون ضربه ۵۴ یا روند اخیر جامعه بعد از انقلاب را پدید می‌آورد. برای نمونه در رابطه با قرآن مرحوم علامه طباطبایی می‌گوید فقط در رابطه با محکمت قرآن، ۱۷ نظر متفاوت وجود دارد. آقای لاهوتی هم می‌گفتند مشایخات ۷۰ درصد آیات قرآن را تشکیل می‌دهند که باید به آن‌ها ایمان داشت، ولی نمی‌توان آن‌ها را مبنای عمل قرار داد. حال شما قضاوت کنید وقتی مبنای آموزش دینی که قرآن است، در دیدگاه اهل فن چنین بلا تکلیف باشد، چگونه می‌توان از چند جوان توقع داشت که به پرسش‌های جدی نرسند؛ آن هم در شرایطی که یک سازمان مخفی و مسلحانه، در صدد سازماندهی مبارزه است. عدم انسجام‌های بزرگی که این تفکر در روند کار قرآنی پدید آورده است، در مقاطع حساس و سرنوشت‌ساز خود را به این صورت نشان می‌دهد که جریان‌های فعال دچار سردرگمی می‌شوند و برای مثال تکلیف خود را با ۱۷ برداشت مختلف از محکمت قرآنی نمی‌دانند. نباید بی‌انصافی کرد؛ در شرایطی که بزرگان جامعه در آن مقطع توصیه می‌کردند حفظ سازمان در برابر امپریالیسم و سلطنت و ساواک واجب است، با ۱۷ نظر مختلف در رابطه با محکمت قرآنی چگونه می‌توان از انشعاب در یک سازمان مخفی جلوگیری کرد؟

■ از یک جهت تبیین شما می‌تواند پاسخگو باشد، اما به هر حال جریان مجاهدین آن‌گونه نبودند که تحت تأثیر کامل آموزش‌های حوزوی باشند. آن‌ها خود به یک رشته نوآوری رسیده بودند که شما نیز به آن‌ها اشاره داشتید؛ بنابراین نمی‌توان بحران ۱۳۵۴ را تماماً ناشی از بن‌بست‌های تفکر سنتی و حوزوی تلقی کرد. به هر حال جریان سنتی می‌تواند ادعا کند اگر قرار بود که اندیشه ما علت اصلی دین‌گریزی باشد، در این صورت حوزه‌های دینی باید بیش از سایر جریان‌های اجتماعی در معرض چنین بحران‌هایی باشند، در حالی که حداقل ظاهر قضیه چنین پدیده‌ای را گواهی نمی‌دهد و انسجام سازمان روحانیت بیش از سایر جریان‌ها بوده است. آیا در بحران ۵۴ عواملی به غیر از تفکر سنتی را دخیل می‌بینید؟

□ به این نکته باید توجه کرد تا زمانی که بحث‌ها آکادمیک هستند و صرفاً در اتاق‌های در بسته دنبال می‌شوند، تبعات خود را به صورت جدی نشان نمی‌دهند. مشکل از آن جا شروع می‌شود که شما بخواهید خط مشی ارائه دهید و در پروسه عمل وارد شوید؛ کما این که مرحوم حنیف‌نژاد



ارزیابی درگیری‌های فکری بعد از انقلاب شاید درک این موضوع را راحت‌تر کند؛ چرا که ما دیدیم در کشاکش احکام اولیه و ثانویه و قاعده‌های پیچیده فقهی نهایتاً به نظریه مصلحت نظام که یک دیدگاه کاربردی و ساده در بطن خود داشت، روی آورده شد و در واقع اصل چهار، وتو گردید.

در روند رسیدن به خط مشی مبتنی بر قرآن به این نکته رسید که آموزش حوزه‌ها پاسخگو نیست. اگر ما در سال ۴۳ به دنبال پیدا کردن مصادیق مؤمن و کافر و منافق نبودیم، هیچ‌گاه تفکر حوزوی برای ما محک نمی‌خورد. بنابراین زمانی می‌توان از انسجام روحانیت سخن گفت که در حوزه مصادیق وارد شود و بخواهد تصمیم‌گیری کند و در آن صورت اگر دچار بحران نشوند، آن وقت مدعای شما صحیح به نظر می‌رسد.

بحران‌های بعد از انقلاب نشان می‌دهد که ورود روحانیت به صحنه جامعه چگونه اندیشه آن‌ها را به چالش جدی کشید. از طرفی وقتی بحث از به کارگیری اندیشه در صحنه عمل می‌شود، طبیعتاً هر چه دستگاه فکری شفاف‌تر و کاربردی‌تر باشد، بهتر به کار می‌آید. وقتی در زندان از کسانی که به مارکسیسم گرایش پیدا کردند، دلیل این تغییر مسیر را می‌پرسیدیم، به ما می‌گفتند فقه آن چنان پیچیده است که نهایتاً اهل فن نمی‌دانند با این همه معضلات فقهی چه کنند، در حالی که مارکسیسم چهار اصل دیالکتیک ارائه می‌دهد که در همه جا می‌تواند راهنمای اندیشه و عمل باشد. بر این اساس پیچیدگی اندیشه فقهی از یک سو و چارچوب کاربردی مارکسیسم از سوی دیگر جاذبه‌ای را به وجود می‌آورد که نیروهای سردرگم را به سوی خود جلب می‌کند. ارزیابی درگیری‌های فکری بعد از انقلاب شاید درک این موضوع را راحت‌تر کند؛ چرا که ما دیدیم در کشاکش احکام اولیه و ثانویه و قاعده‌های پیچیده فقهی نهایتاً به نظریه مصلحت نظام که یک دیدگاه کاربردی و ساده در بطن خود داشت، روی آورده شد و در واقع اصل چهار، وتو گردید. البته اگر ساده‌گزینی با انگیزه راحت‌طلبی باشد، قابل نقد است، ولی به هر حال در تغییر و تحول فکری باید در نظر گرفته شود.

■ معمولاً تغییر نسل به دنبال خود دگرگونی‌های زیادی را شکل می‌دهد و نسل جدیدتر به طور طبیعی از نسل گذشته خود فاصله می‌گیرد و با مختصات جدیدی می‌اندیشد و عمل می‌کند. در موج تجدیدنظر - چه در سازمان مجاهدین و چه در جمهوری اسلامی - تا چه اندازه این عامل را دخیل می‌بینند؟ و آیا گریز از دستاوردهای پیشینیان و رسیدن به دیدگاه‌های جدید را اساساً می‌توان منفی تلقی کرد؟

□ تغییر نسل به طور طبیعی تبعات خود را به ما تحمیل می‌کند، ولی گاهی این تغییر با برخی عوارض غیرطبیعی نیز همراه است. برای مثال در روند سازمان مجاهدین، نسل نخست سازمان یعنی مرحوم حنیف‌نژاد و سایر دوستانش نگاه دیگری به کار ایدئولوژیک و همچنین دین و قرآن داشتند که اگر آن‌ها تداوم می‌یافت، مجاهدین سرنوشت دیگری پیدا می‌کردند. ولی با پیش آمدن ضربه سال ۱۳۵۰ و دستگیری تعداد زیادی از اعضای سازمان و به دنبال آن اعدام عناصر کیفی، خلأ بزرگی در سازمان

پیش آمد که در تداوم روند گذشته اختلال جدی به وجود آورد و سبب شد که برخی عناصر کم‌صلاحیت و بعضاً مسئله‌دار به لحاظ خصلت‌های اخلاقی، کارها را به دست بگیرند. به هر حال در سال ۴۳ هم مرحوم حنیف‌نژاد متعلق به نسل جدیدی بود که به دنبال نوآوری بودند و با جریان‌های پیش از خود زاویه داشتند و در نهایت هم به جایی رسیدند که باید به خودشان متکی می‌شدند. ولی اگر توجه کنیم می‌بینیم که آن‌ها روند طبیعی برخورد با گذشتگان و نسل قبلی را طی کردند. از یک طرف آن‌ها جزو کادرهای نهضت آزادی بودند و از طرف دیگر مؤانست بسیاری با روحانیون فعال زمان خود داشتند. زمانی هم که به ضرورت کارهای جدیدتر رسیدند، از سران نهضت آزادی یعنی مرحوم طالقانی، مرحوم

بازرگان، دکتر سبحانی و... دعوت کردند تا نظرات خود را با آن‌ها در میان بگذارند. در برخورد با روحانیون نیز چنین رویه‌ای را دنبال کردند و از آن‌ها بهره‌های بسیاری گرفتند و نیازهای خود را با آن‌ها نیز در میان گذاشتند؛ از جمله آقایان طالقانی، مطهری، غفوری، علامه جعفری، شاه‌چراغی، سید مرتضی جزایری، بهشتی و افراد دیگری که نسبت به مجاهدین نسل قدیمی‌تر بودند، ولی در عین حال مجاهدین با آن‌ها رابطه تنگاتنگ داشتند و در دل برخورد مستمر با این جریان‌ها بود که به ضرورت نوآوری رسیدند و این که باید بر پای خویش بایستند.

اگر در حال حاضر هم نسل جوان چنین پروسه‌ای را طی کند و به دستاوردهای جدیدتر برسد، ما شاهد یک روند طبیعی خواهیم بود. در غیر این صورت اگر مانند بحران ۵۴ برخی به نام نوآوری و رسیدن به دستاوردهای جدید به روش‌های غلط و ناجوانمردانه مانند

حذف و برادرکشی دست بزنند، دیگر نمی‌توان این تحول را صرفاً یک عارضه ناشی از تغییر نسل دانست. بنابراین در عین این که نوآوری ضرورت دارد، هیچ مانعی هم ندارد که نسل جدید از دستاوردهای گذشته فاصله بگیرد و آن‌ها را نقد کند.

در این جا باید به یک نکته مهم اشاره کنم؛ از یک طرف در نظر بسیاری النقاط یک پدیده منفی تلقی می‌شود و آمیخته شدن اندیشه‌ها را روندی اصولی نمی‌بینند و از طرفی ما در مسیر نوآوری به ناچار به دام التقاط خواهیم افتاد؛ در این دوراهی چگونه باید تصمیم گرفت؟ آیا در سنت پیشینیان توقف کنیم، ولو این که آن‌را در تضاد با مبانی می‌بینیم، یا این که گام در مسیر نوآوری بگذاریم و التقاط را به جان بخریم؟

نکته بعد این که در چه زمینه‌هایی التقاط نقش سازنده دارد و در چه زمینه‌هایی نقش تخریبی ایفا می‌کند؟ در واقع هر التقاطی باید جهت‌ش مشخص شود که آیا در جهت بالندگی و رشد است یا این که هویت ما را بر باد می‌دهد؟ به نظر من انسان در یک التقاط بزرگ دست و پا می‌زند که آن هم التقاط با شیطان و نفسانیت است که هر لحظه حضور خود را در

عملکرد و اندیشه ما نشان می‌دهد. شاید برای تکامل در اندیشه و متدلوژی از التقاط گریزی نیست و حتی با عنایت به جهت آن پدیده‌ای مترقی - است.

■ اگر شما به عنوان عنصری که در دو برهه از تاریخ شاهد رویدادها بوده‌اید، بخواهید بحران دین‌گریزی در مجاهدین و جامعه کنونی را به اصطلاح، سبک سنگین کنید، کدام یک از این دو بحران را دارای ابعاد عمیق‌تری می‌بینید؟

□ البته بحران مجاهدین ابعاد محدودتری به لحاظ کمی داشت و بحران کنونی وسیع‌تر است. اما از کمیّت موضوع اگر صرف‌نظر کنیم، به لحاظ عمق بحران به نظر می‌رسد ضربه ۵۴ ابعاد گسترده‌تری دارد و به همین جهت من فکر می‌کنم در شرایط کنونی جای امیدواری بیشتری وجود دارد. این مقایسه را در چند بعد می‌توان کالبدشکافی کرد.

مرحوم مطهری در زندان قصر به آقای انواری در پشت میله‌ها گفت: «مواظب بچه‌های مجاهد باشید، آن‌ها بچه‌های خیلی خوبی هستند» و حتی در پاسخ به آقای انواری در زمینه مسایل دینی و قرآنی مجاهدین می‌گوید: «آن‌ها تفسیر قرآن را هم از ما بهتر انجام می‌دهند.» تصور کنید در چنین فضایی هنگامی که آن مسایل سال ۵۴ به وجود می‌آید و ۹۰ درصد از اعضای سازمان مارکسیست می‌شوند، چه لطمه‌ای به آن فضای سرشار از اعتماد و حسن ظن وارد می‌شود. بی‌جهت نیست که مهندس سبحانی در توصیف عظمت بحران ۵۴ می‌گوید: «این ضربه جنبش اسلامی را ۱۳۰۰ سال عقب انداخت.»

شما جمعی را تصور کنید که نقاط پیوند آن‌ها عشق به قرآن و شهادت‌طلبی است و در ازدواج‌های خود یک قرآن و شاخه‌ای گل را مهریه قرار می‌دهند و ملاک آن‌ها در روابط زناشویی مایه‌ای است که در صحنه عمل می‌گذارند و به طور مثال اگر شوهر سازشکار از آب درآمد و با رژیم کنار بیاید، زنش او را طرد می‌کند. شما جمعی را در نظر بگیرید که در انجام حرکت‌های خطرناک بر یکدیگر سبقت می‌گیرند و بر سر این که چرا فلانی به مأموریت می‌رود و من از وادی شهادت محروم شدم، با یکدیگر جدل می‌کنند. در شرایطی که اکثر قریب به اتفاق دانشجویان سیاسی فعالیت را رها می‌کردند و به دنبال زندگی خود می‌رفتند و رژیم هم وام‌های کلانی به دانشجویان می‌داد، این‌ها از همه این علایق گسستند و عاشقانه کار خود را پیگیری کردند و در واقع امت واحده‌ای به وجود آوردند که در اوج بود.

انسان‌هایی در کنار هم جمع شده بودند که هم اهل نظر بودند و هم اهل عمل؛ هم تشکیلاتی بودند و هم ایدئولوگ؛ و تضاد کاریدی و فکری برای آن‌ها حل شده بود و این گونه نبود که مانند یک جامعه طبقاتی عده‌ای اهل فکر باشند و عده‌ای به کار و زحمت بپردازند. به دلیل چنین خصایلی بود که بسیاری شیفته مجاهدین بودند و در ذهن آن‌ها سازمان

**من به این دلیل از به کار بردن
واژه دین‌گریزی پرهیز می‌کنم که
در آن مرزبندی وجود ندارد و
می‌تواند به این معنا هم باشد که
انسان‌ها برخلاف ساختار فطری
خود قادرند که از دین بگریزند.
ضمن این واژه نمی‌تواند میان
جریانی که به علت دنیاطلبی از
معیارهای دینی فاصله می‌گیرد با
جریانی که در جریان عمل صالح
مسئله‌دار شده است، مرزبندی
دقیقی صورت دهد.**

می‌شدید، به ناگاه خود را با یک حال و هوای دیگر مواجه می‌دیدید و در واقع این گونه خانه‌های جمعی، یک هسته مقاومت در برابر محیط بود و در همین فضاها بود که حدود ۲۰۰ نفر کادرسازی شدند.

تجربه مجاهدین از چند جهت آموزنده است؛ نخست آن که برخلاف تصور آن‌هایی که محیط را عامل اساسی در رشد فضایل و حسنات انسان‌ها می‌بینند، در چنان فضای آلوده‌ای، ما با چنین افرادی مواجهیم که حتی ساواک نیز که با بهانه قرار دادن مسایل جنسی و اختلاس مالی و جاسوسی برای افراد پرونده‌سازی می‌کرد، عاجز از متهم کردن آن‌ها به چنین جرایمی بود. اما در طرف دیگر این نکته هشدار دهنده وجود دارد که چگونه چنین جمعی به آن مشکلات برخورد کرد. یعنی این که تصور کنیم تمام مشکلات با تهذیب اخلاقی و پاکیزه‌سازی محیط از میان می‌رود، ساده‌اندیشی است و اگر پرسش‌ها پاسخ صحیح خود را پیدا نکنند و مسایل درونی آدم‌ها حل نشود، فضا آن چنان مخدوش می‌شود که به

یکباره تمام آن روند به هم می‌ریزد. ما در مقطع انقلاب نیز با جوانانی مواجه بودیم که از آن فضای آلوده برخاسته بودند - آن هم در شرایطی که هیچ دستگاه رسمی‌ای فکر دینی را تبلیغ نمی‌کرد - اما دیدیم که آن جوانان چه در انقلاب و چه در دفع تجاوز خارجی چه حماسه‌هایی آفریدند. اما بعد از جنگ، روحیه‌ها به تدریج عوض شد و به جایی رسیدیم که بسیاری جامعه را از دست رفته می‌دیدند و از جامعه و به خصوص نسل جوان ناامید شده بودند؛ تا این که دوم خرداد ۷۶ پیش آمد و برخلاف تصور، زنان و جوانان با یک احساس مسئولیت دوباره پا به میدان گذاشتند و - برخلاف تصور آن‌هایی که روحیه لایبالی‌گری را حاکم بر جامعه می‌دیدند، - نشان دادند که اگر به آن‌ها مجال داده شود، مستعد آن هستند که در یک مسیر بالنده رشد کنند و نباید از آن‌ها ناامید بود. اگر در شرایط کنونی نیز پرسش‌های آن‌ها سرکوب نشود - با توجه به این که مشکلات فکری مقطع کنونی

رقیق‌تر از مقطع ۵۴ است - می‌توان نیروی عظیمی را در ایران آزاد کرد. در شرایط فعلی با توجه به نظرخواهی‌های انجام شده، اعتقاد به خدا و نبوت و تفکر دینی قوت بسیار دارد، در حالی که در مقطع ۵۴ خدا و نبوت و مسایل اساسی دین زیر سؤال رفته بود و به لحاظ کیفی، بحران عمیق‌تر از شرایط کنونی بود. بنابراین با بحران

تبدیل به یک خدا شده بود (سازمان خدایی). و زمانی که قضایای ۵۴ پیش آمد و ۹۰ درصد اعضا تغییر ایدئولوژی دادند، به یکنباره این جو سرشار از اعتماد و خوش‌بینی شکسته شد و تاثیر عمیقی را در روح و روان افراد به جای گذاشت. برخی مایوس و سرخورده شدند و برخی دیگر کینه پیدا کردند؛ به‌ویژه مذهبی‌هایی که از طریق مجاهدین سیاسی شده بودند.

شاید برای آن‌هایی که در جریان مسایل مجاهدین نبوده‌اند، این تصور وجود داشته باشد که مجاهدین یک عده روشنفکر مسئله‌دار بوده‌اند که از ابتدا هم گرایش جدی به مذهب نداشته‌اند، ولی برای من به عنوان یک ناظر، این توصیف حقیقی به نظر نمی‌رسد. وادی مجاهدین، وادی عشق بود و بچه‌های مجاهد واقعاً مخلص بودند. همین اخلاص‌ها بود که سبب شد منصب و موقعیت خود را در شرکت نفت نادیده بگیرم و همه هستی خود را در اختیار آن‌ها بگذارم و به یک زندگی پرفراز و نشیب قدم بگذارم.

من در شب عقد ازدوایم دستگیر شدم. دو سال در زندان بودم تا سرانجام آزاد شدم و زندگی مشترک خود را شروع کردم که آن هم دیری نپایید و به خاطر مسایل مبارزه ناچار شدیم از یکدیگر جدا شویم. از خانواده، مادر، خواهر و برادر جدا شدم؛ همچنان که سایر بچه‌ها چنین کرده بودند. یک بار سر قرار مخفی شدن که رفتم آیه «یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحاً فملاقیه» را خواندم؛ آیه‌ای که می‌گوید: «ای انسان تو در رسیدن به خدا رنج‌های بسیاری خواهی برد، پس او را ملاقات خواهی کرد.» در آن شرایط احساس می‌کردم که در سرسرای بهشت هستم.

مسئله بچه‌ها این نبود که با به جا آوردن حداقل تکلیف شرعی، وجدان خود را آسوده کنند و مثلاً با دادن ۱۵ خمس اموال تکلیف را از دوش خود بردارند، آن‌ها همه هستی خود را در طبق اخلاص گذاشته بودند. آن‌ها خالصانه به توحید، معاد، نبوت و امام‌زمان اعتقاد داشتند و مناسک دینی خود را با خلوص انجام می‌دادند و تا آن جا به این کار اهمیت می‌دادند که یکی از ملاک‌های عضوگیری را خواندن مخلصانه نماز قرار داده بودند. برای مثال کسی را که

می‌خواستند عضوگیری کنند، مراقبت می‌کردند که آیا نمازش را با خلوص می‌خواند یا نه! یا هنگامی که در مراسم احیای مسجد هدایت شرکت می‌کردند، اشک می‌ریختند و دست دعا به پیشگاه خدا بلند می‌نمودند و از او مدد می‌خواستند.

این ویژگی‌ها در شرایطی خود را بروز می‌داد که در جامعه ایران به صورت علنی تمامی مرزهای اخلاقی زیر پا گذاشته شده بود و این جو چنان غالب بود که اگر یک فرد سیاسی می‌خواست خود را استتار کند تا ساواک به فعالیت‌های او پی نبرد، ناچار از تظاهر به هرزگی و فساد بود. و زمانی که شما از این فضای آلوده به خانه‌های بچه‌های مجاهد وارد

بعد از جنگ، روحیه‌ها به تدریج عوض شد و به جایی رسیدیم که بسیاری جامعه را از دست رفته می‌دیدند و از جامعه و به خصوص نسل جوان ناامید شده بودند؛ تا این که دوم خرداد ۷۶ پیش آمد و برخلاف تصور، زنان و جوانان با یک احساس مسئولیت دوباره پا به میدان گذاشتند و - برخلاف تصور آن‌هایی که روحیه لایبالی‌گری را حاکم بر جامعه می‌دیدند - نشان دادند که اگر به آن‌ها مجال داده شود، مستعد آن هستند که در یک مسیر بالنده رشد کنند و نباید از آن‌ها ناامید بود.

کنونی می‌توان با طمانینه بیشتری برخورد کرد و به جوانان میدان بیشتری داد.

■ شما در بخشی از صحبت‌هایتان به مشکلات فکری مجاهدین به طور اجمال اشاره کردید، اگر امکان دارد سرفصل‌های این مشکلات را بیشتر بشکافید. با توجه به این که در شرایط کنونی نیز به تعبیر برخی از روحانیون، شبهه‌های بی‌نظیری - نسبت به تاریخ گذشته، اندیشه دینی را هدف قرار داده است و نیاز به جمع‌بندی گذشته وجود دارد.

□ مشکل فکری بسیار حادّی که مجاهدین با آن دست و پنجه نرم می‌کردند و پاسخی برای آن - چه در حوزه سنتی و چه در اندیشه روشنفکری نمی‌یافتند، رابطه خدا با پدیده‌ها بود. یعنی بحث اصلی این نبود که آیا خدا وجود دارد یا نه و اساساً مجاهدین شکی در این موضوع نداشتند. مشکل از آن جا شروع می‌شد که بعد از پذیرش خدا چه

تصوری از رابطه او با پدیده‌ها باید داشت. یعنی یک وجود غیرمادی چگونه با جهان مادی ارتباط برقرار می‌کند. مباحثی هم که اندیشمندان مسلمان در کتاب‌های خود ارائه داده بودند، پاسخگوی چنین مسئله‌ای نبود. مجاهدین به دنبال تبیین نقش خدا در علم، زندگی روزمره، تاریخ و اقتصاد و خط مشی بودند. بالاترین جهاد در نظر متفکرین این بود که خدا را اثبات کنند، اما مجاهدین به این پرسش رسیده بودند که بعد از این که خدا را اثبات کردیم، او را چگونه در زندگی روزمره و ریزمره دخالت دهیم.

در ثانی روش اثبات خدا هم بسیار سؤال برانگیز بود. یعنی باید به پدیده‌ها و مخلوقات متوسل می‌شدیم تا با شرح حال آن‌ها این نتیجه را بگیریم که پس خدایی هست. مانند همین برهان‌هایی که اکنون در کتاب‌های معارف و دینی ارائه می‌شود؛ جهان نظم دارد، پس ناظمی هست. جهان حرکت دارد، پس محرکی هست و از این قبیل استدلال‌هایی که ابتدا سر و کار با

پدیده نسبی است و آن گاه به مطلق

می‌رسیم. این یک تناقض بزرگ

در ذهن ما بود که چگونه

خدای صمد و بی‌نیاز در

روند اثبات شدنش به

مخلوق و ماهیت...محتاج

می‌شود؟ یعنی آن چیزی که در اثبات وجود

خودش نیازمند به خداست، در روند اثبات جای

خود را با خدا عوض می‌کند و خداوند نیازمند او می‌شود.

بعدها که در زندان بر روی دعای عرفه امام حسین (ع) تامل کردیم، دیدیم که ایشان هم بر نقیضه این روش انگشت می‌گذارد و می‌گوید: «چگونه می‌توان در راه یابی به وجود خدا به چیزی استدلال کرد که او خود نیازمند خداست؟»

در اندیشه سنتی این پرسش در واقع نادیده گرفته می‌شود و می‌گویند راه عقل از معلول به علت رسیدن است و راه دل از علت به معلول رسیدن و بعد هم هر دو راه را با یکدیگر آشتی می‌دهند. ماحصل آن را هم می‌بینید که خدای اثبات شده چگونه در زندگی به عنوان غایب بزرگ مطرح می‌شود و ما برای پرکردن جای خالی او به آسمان و ریسمان متوسل می‌شویم. و کسی هم که خیلی عاشق خدا می‌شود، از زندگی روزمره فاصله می‌گیرد و به خلوت خودش پناه می‌برد. یعنی در یک طرف زندگی بدون خدا و در طرف دیگر خدای خلوت و تنهایی مطرح می‌شود. حال تصور کنید که شما نخواهید به این دوقطبی تن در دهید، در آن

صورت مشکل بزرگی رخ می‌نماید. چرا که دیگر صحبت از خدای اهل کلام و اهل خانقاه نیست که یا در کتاب مطرح باشد یا در کنج خلوت، بلکه شما به دنبال خدای زنده و فعالی می‌گردید که در زندگی و خط مشی شما را یاری دهد. در آن شرایط ما بهتر از علامه طباطبایی در تفسیر قرآن نداشتیم یا بهتر از مرحوم بازرگان کسی به زبان روز به تبیین اینگونه مسایل نپرداخته بود، ولی کار آن‌ها با تمامی نکات مثبتی که داشت، پاسخگوی این معضل عظیم نبود. در پاسخ به این پرسش بود که ما بعد از ضربه ۵۴ در زندان به این دستاورد رسیدیم که خدا وجودی غیرقابل اثبات، غیرقابل انکار و در عین حال غیرقابل شک است و به جای آن که نقطه عزیمت خود را اثبات خدا بگیریم، چگونگی رابطه او و پدیده‌ها را کالبدشکافی کردیم و به خدای راهنمای عمل و آفریدگار رسیدیم.

■ ایران را چهارراه اندیشه‌ها نام نهاده‌اند و به تعبیر دیگر ایران همواره نسبت به اندیشه‌های خارج از خود تأثیرپذیری شگرفی داشته است. در

شرایط کنونی نیز تأثیرپذیری جامعه ایران از اندیشه و تمدن غرب مشهود است و برخی از اندیشمندان دین‌گریزی را تابعی از این موضوع می‌دانند. آیا در مقطع ضربه ۵۴ نیز اثرپذیری مجاهدین نسبت به اندیشه‌های جهانی، تأثیری در شکل‌گیری بحران ایفا نمود؟

□ البته، در واقع اثرپذیری سیستماتیک نسبت به جهان خارج در بحران ۵۴ نقش مهمی ایفا کرد. در شرایطی که اندیشه مارکسیستی در اقصی نقاط دنیا سنگرها را یکی پس از دیگری فتح می‌کرد، همین اثرپذیری خود کم‌بینانه که در شرایط کنونی گریبان‌گیر شده است، در آن موقعیت نیز

اصل عدالت برای مجاهدین یک رکن بود و یکی از سرگردانی‌های مقدس آن‌ها، جستجوی مکتبی بود که بتواند این اصل را تحقق بخشد. شما فضایی را تصور کنید که در یک سو مارکسیسم پرچم عدالت خواهی را در سراسر جهان برافراشته است و از سوی دیگر در فقه حوزوی، مالکیت خصوصی نامحدود حکم اولیه قلمداد می‌شود و جریان سرگردان می‌بیند که حتی برخی از جریان‌های سنتی از برده داری دفاع می‌کنند. در این فضا چگونه می‌توان جهت‌گیری واقعی مکاتب را شناخت؟

مجاهدین را آسیب‌پذیر کرد. از آمریکای لاتین گرفته تا شاخ آفریقا و از یمن جنوبی تا ویتنام، مارکسیسم حرف‌های زیادی برای گفتن داشت. هم ایدئولوژی آزادی‌بخش بود و هم آرایه‌کننده سیستم اقتصادی و اجتماعی و هم این‌که موجد یک تمدن جدید بود. از سوی ویتنام در زیر بمباران‌های وحشیانه مقاومت می‌کرد و از سوی دیگر یمن جنوبی اصلاحات ارضی را به پیش می‌برد و حکومت‌های خودکامه سلطنتی - همانند امپراتوری هایلاسلاسی در ایتوپی - به دست مارکسیست‌ها سرنگون می‌شد. عصیان‌گری مارکسیست‌ها در قبال ظلم جذائیتی دوچندان به این مکتب می‌داد که مرحوم مطهری در کتاب «علل گرایش به مادی‌گری» به آن اشاره می‌کند.

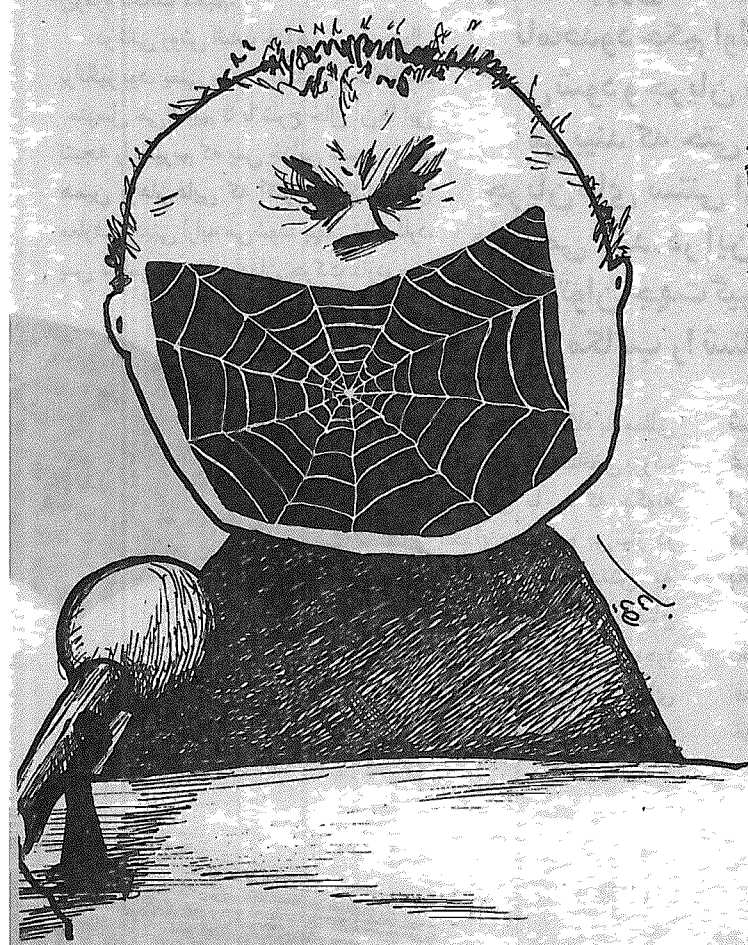
من این اثرپذیری انفعالی را «کنون زدگی» می‌نامم که در بحران‌های فکری و اجتماعی ما حداقل از تجربه مجاهدین تاکنون، برایم ملموس بوده است. برخی نیروها چه در آن مقطع و چه در شرایط کنونی برای مقابله با اکنون‌زدگی به اندیشه‌های سنتی و حوزوی روی آوردند که به نظر می‌رسد تنها در حد یک واکنش بوده است و نتوانسته پاسخگوی معضلات جامعه ایران باشد؛ کما این‌که علی‌رغم حضور جدی این جریان در سازمان‌های فرهنگی و پرورشی، آن‌ها نتوانسته‌اند از موج اکنون‌زدگی بعد از انقلاب جلوگیری کنند. در واقع عدم انسجام و عدم توان پاسخگویی در دین سنتی، جریان دینی را در مقابل هجوم‌های خارجی بسیار آسیب‌پذیر کرده است. این آسیب‌پذیری در یک برخورد فعال و تعامل جدی خود را آشکار می‌کند و در کنج حجره‌ها قابل تشخیص نیست. به همین دلیل حرکت مجاهدین را می‌توان کاشف نارسایی‌های دین سنتی در صحنه عمل صالح و شتاب تکامل دانست. این‌که مجاهدین در سال ۱۳۵۲ به این جمع‌بندی رسیدند که قرآن عامل انشعاب یک سازمان مخفی و مسلحانه می‌شود، یک جمع‌بندی مرموزانه و منافقانه نبود، بلکه ناشی از به بن‌بست رسیدن متدلوژی نیروهای مذهبی جامعه بود. این‌که قرآن در مقام استدلال و آرایه حجت ما را به یک راه یقینی نمی‌رساند، بیش از این در آموزش‌های حوزوی آرایه داده شده بود، منتها با این زبان که قرآن قطعی‌الصدر اما ظنی‌الدلاله است. یعنی در مقام استناد، هیچ شکی در انتساب آن به خداوند وجود ندارد، اما در مقام استدلال ما را به نتیجه‌های قطعی نمی‌رساند. واقعاً تاکنون چند نفر از محققین حوزوی این روش تفکر درباره قرآن را نقد کرده‌اند؟ و چگونه در چنین شرایطی از چند جوان انتظار دارند که مسئله‌دار نشوند؟

■ شما در تعبیرهایتان از اطلاق واژه دین‌گریزی به جریان‌های مسئله‌دار پرهیز می‌کنید؛ در این صورت اگر مارکسیست شدن ۹۰ درصد از اعضای مجاهدین، دین‌گریزی تلقی نشود، این انفصال فکری و فلسفی را چگونه توجیه می‌کنید؟ به هر حال خود جناب عالی نیز در گفته‌هایتان به بحران فکری مجاهدین اذعان داشتید و به این‌که بعد از ضربه ۵۴ شما در دستاوردهای فکری به دیدگاه‌های جدیدی رسیدید؟

□ من به این دلیل از به کار بردن واژه دین‌گریزی پرهیز می‌کنم که در آن مرزبندی وجود ندارد و می‌تواند به این معنا هم باشد که انسان‌ها برخلاف ساختار فطری خود قادرند که از دین بگریزند. در ضمن این واژه نمی‌تواند میان جریانی که به علت دنیاطلبی از معیارهای دینی فاصله

می‌گیرد با جریانی که در جریان عمل صالح مسئله‌دار شده است، مرزبندی دقیقی صورت دهد. آیا به این دو دسته می‌توان واژه دین‌گریزی را به صورت یکسان اطلاق کرد؟ من فکر نمی‌کنم کسانی که از روی منفعت خواهی و آگاهانه به اصول و مبانی پشت پا می‌زنند با کسانی که جان به کف بوده و حاضر به تحمل هر گونه سختی هستند، قابل مقایسه باشند. به همین دلیل من به جای اطلاق واژه دین‌گریزی به چنین جریان‌هایی، آن‌ها را در یک «سرگردانی مقدس» می‌بینم. عبارت «سرگردانی مقدس» را هم که به کار می‌برم، بازی با واژه‌ها نیست، بلکه یک بار حقیقی با خود به همراه دارد.

یکی از مختصات «سرگردانی مقدس»، بحث عدالت‌طلبی است. بحث اقامه قسط در قرآن - که آقای طالقانی به‌طور مکرر آن را در جاهای مختلف شگافته است - یک ملاک جدی است. به عبارت دیگر اقامه قسط یا عدالت‌طلبی ویژگی انبیا و صالحین است که در نص صریح آیات یکی از اهداف انبیاء قلمداد شده است. از طرف دیگر اقامه قسط و عدالت‌طلبی با ساختار آدمی عجین است و فارغ‌البال از نوع اندیشه و مذهب، این گرایش، حضور جدی خود را در مکاتب نشان می‌دهد. به همین دلیل شما چه از قرآن شروع کنید و چه از فطرت انسان یا از استقرار جوامع و تاریخ، به اصل عدالت‌طلبی به عنوان یک معیار فراگیری می‌رسید. در جایی در تعبیر قرآن، طیفی نقد می‌شود که ایمان خود را با ستم آلوده می‌کنند که نشان می‌دهد ایمان توأم با عدالت و یا ایمانی که منشأ عدالت و اقامه قسط باشد، مدنظر است و حتی در سوره ماعون نمازگزارانی که بازدارنده زکات‌اند و در واقع عدالت اجتماعی را محدود می‌کنند، مورد عتاب خداوند قرار می‌گیرند و در کنار تکذیب‌کنندگان دین و در یک صف قلمداد می‌شوند. گفتن این مقدمات از آن جهت بود که اهمیت عدالت‌طلبی را نشان



دهم و بر پایه آن، سرگردانی مقدس را تبیین کنیم. کمتر کسی می‌تواند عدالت‌خواهی جریان مجاهدین را انکار کند. جامعه ایده‌آل آن‌ها، عقاید، آرمان‌ها و روش‌های آن‌ها - چه در زندگی شخصی و چه در روابط جمعی - همه بر این خصوصیت گواهی می‌دهند. بنابراین اصل عدالت برای مجاهدین یک رکن بود و یکی از سرگردانی‌های مقدس آن‌ها، جستجوی مکتبی بود که بتواند این اصل را تحقق بخشد. شما فضایی را تصور کنید که در یک سو مارکسیسم پرچم عدالت‌خواهی را در سراسر جهان برافراشته است و از سوی دیگر در فقه حوزوی، مالکیت خصوصی نامحدود حکم اولیه قلمداد می‌شود و جریان سرگردان می‌بیند که حتی برخی از جریان‌های سنتی از برده داری دفاع می‌کنند. در این فضا چگونه می‌توان جهت‌گیری واقعی مکاتب را شناخت؟ این که مرحوم مطهری رشد مادی‌گری در رنسانس را معلول ارتجاع فکری می‌بیند، به نوعی مؤید همین فضای مخدوش است.

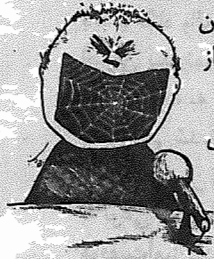
آن‌ها که مارکسیست شده بودند می‌گفتند عدالت در مارکسیسم، تصویر روشن‌تری دارد؛ عینیت دارد و طبقه حامی آن یعنی پرولتاریا مشخص شده است، ولی اسلام چگونه عدالت را پیگیری می‌کند؟ آیا فوق طبقه است و به اصطلاح سوپر کلاس تلقی می‌شود؟ یا عینیت عدالت را در جامعه مشخص کرده است؟ و اگر مشخص شده، جایگاه آن در آموزش‌های دینی و حوزوی کجاست؟ حال باید پاسخ داد در شرایطی که حتی نهج البلاغه در آموزش‌های سنتی حوزه جایگاهی ندارد، به اعتبار کدام آموزش دیگر می‌توان در آن شرایط به این جریان سرگردان نشان داد که عدالت چه عینیتی در سیستم فکری اسلام دارد؟ تکلیف قرآن را هم که مشخص کرده‌اند

می‌گویند در مقام استدلال ظنی الدلالة است. شاید هنوز فراموش نکرده‌ایم سخن کسانی که بعد از انقلاب می‌گفتند اساساً پیروزی اسلام با سرمایه حضرت خدیجه (ع) ممکن شده است یا نیازی به دلسوزی برای فقرا نیست، چرا که خداوند از روز اول تعداد آن‌ها را می‌دانستند و مشیتش چنین اقتضا می‌کند.

من اخیراً مطلبی را از یکی از روزنامه‌نگاران متسوب به جناح راست شنیدم که گفته بود عدالت رکن است و حتی اگر تمام بدنه نظام جمهوری اسلامی در دست روحانیت باشد، ولی عدالت تامین نشود، مسیر صحیحی را نپیموده‌ایم. حال شما ۲۵ تا ۳۰ سال پیش را با آن مقبولیت مارکسیسم تصور کنید، آیا بر عبارت سرگردانی مقدس صحنه نخواهید گذاشت؟ و آیا به کار بردن واژه دین‌گریزی در توصیف این جریان بی‌انصافی نیست؟

■ در بخش‌های پیشین شما به این نکته اشاره کردید که بحران ۵۴ به لحاظ کیفی عمیق‌تر از بحران کنونی بوده است و در این راستا به ویژگی‌های جریان مجاهدین اشاره کردید. شاید ضروری باشد که شما ویژگی‌های بحران کنونی را هم بشکافید تا امکان مقایسه هر دو بحران وجود داشته باشد!

□ به نظر می‌رسد اگر نخواهیم مانند برخی از جریان‌ها از جو کنونی جامعه بهره‌برداری سیاسی کنیم و نخواهیم دوم خرداد را متهم نماییم که موجبات رواج بی‌دینی را فراهم کرده است، نمی‌توانیم نسل کنونی را با ویژگی دین‌گریزی توصیف کنیم؛ مگر این که دین را مساوی با یک جریان خاص بگیریم و فاصله مردم از آن‌ها را دین‌گریزی تلقی کنیم.



در شرایط کنونی مشکل عمومی جوانان و نسل کنونی در رابطه با اندیشه دینی یک مشکل فلسفی نیست که همانند ضربه ۵۴ اساساً در اصل موضوع مناقشه کند و کسی نمی‌تواند ادعا کند که در حال حاضر جوانان منکر خدا و پیغمبرند. حتی آمارهایی که برخی در رابطه با تارک الصلوة بودن بخش اعظم جامعه ارایه کردند، نمی‌تواند این موضوع را اثبات کند؛ چرا که انجام ندادن فرایض و تکالیف شرعی دلایل

بسیاری می‌تواند داشته باشد؛ از افسردگی و سرخوردگی‌های اجتماعی گرفته تا راحت‌طلبی و یا نداشتن تبیین از انجام این گونه اعمال و فرایض! مانند کسانی که برای روزه گرفتن انگیزه بیشتری دارند تا نماز خواندن! بسیاری هم از روی لجاجت با تبلیغات رسمی و دولتی از انجام فرایض خودداری می‌کنند، بدون این که واقعاً با اصل دین‌خواهی مشکلی داشته باشند. در واقع بخش مهمی از این گونه بی‌توجهی‌ها به شریعت، شکل مبارزه منفی به خود گرفته است. جریانی هم این گونه سخت‌گیری‌ها و مراقبت‌ها را توهین به خود محسوب می‌کنند و می‌گویند مگر ما قبل از انقلاب بی‌دین بوده‌ایم که برخی اکنون می‌خواهند خود را منجی ما بدانند. نارسایی‌ها

و عملکردهای غلط نیز در وجوه مختلف مزید علت بوده است. خشونت‌ها، قتل‌ها، شکنجه‌ها، شکاف طبقاتی و... که مسئولان خود به وجود آن‌ها معترف‌اند و بعضاً نیز آن‌ها را نقد کرده‌اند، عامل مهمی در رشد بی‌اعتمادی نسبت به این روند بوده است.

در این رابطه چند راه حل از سوی جناح‌های مختلف ارایه داده شده است. برخی می‌گویند برای آن که عملکردهای غلط با دین توجیه نشود، حساب دین و سیاست را از هم جدا کنید تا جریانی نتواند از پوشش دین برای پیشبرد مقاصدش استفاده کند و از طرفی مردم بیش از این به اندیشه دینی بدبین نشوند. جریان دیگری می‌گوید قرائت‌های مختلف از دین را باید محترم شمرد تا قرائت خاصی نتواند حاکمیت خود را بر مردم تحمیل کند، جریانی می‌گوید روحانیت از کارهای اجرایی کناره بگیرد و قس علیهنذا... ولی مجموعاً در حال حاضر جوهره گرایش مردم و جوانان به دین ویژگی عارفانه دارد که یک سر و گردن از سرگردانی مقدس جریان مجاهدین در مقطع ۵۴ بالاتر است؛ هر چند شاید مورد پسند تفکر فقه فردی نباشد. واژه دین‌گریزی حتی در رابطه با ضربه ۵۴ صدق نمی‌کند، تا چه رسد به شرایط کنونی که شواهد بسیاری در اثبات روحیه دینی جامعه و

جوانان به چشم می‌خورد.

به نظر من مشکلات کنونی جامعه نیاز به کار کارشناسی و مطالعه عمیق دارند و به جای آن که وحشت‌زده شویم و بگوییم دین از دست رفت، باید با نگاه واقعی‌تر مسایل جامعه را بررسی کنیم و برای آن‌ها راه‌حلی اصولی پیدا نماییم. اگر در مقطع ضربه ۵۴ فضای سیاسی و اجتماعی مناسب بود، به طور قطع در حل بحران‌های فکری با آرامش بیشتری برخورد می‌شد. شاید تصور برخی این است که در مقابل سیل پرسش‌ها و شبهات بهترین راه، کنترل فیزیکی و امنیتی جامعه باشد و حتی از این زاویه به نوعی حکومت کودتایی فکر می‌کنند. در حالی که اگر راه حل سرهنگی موفقیت‌آمیز بود، به طور حتم در یک سازمان محدود و دارای دیسیپلین، بیشتر ثمر می‌داد.

وقتی در اذهان پرسشی به وجود می‌آید، سرکوب کردن آن تنها به زیرزمینی شدن فکر منجر می‌شود که بالاخره در جایی خود را آشکار می‌کند. جریان‌هایی که به معضلات فکری و فرهنگی جامعه دلسوزانه نگاه می‌کنند، باید توجه کنند که آلت دست باندهای مرموز نشوند. در یکصد سال اخیر ما چند بار با این تجربه مواجه شده‌ایم. یک بار در انقلاب مشروطیت، یک بار در نهضت ملی شدن نفت و یک بار هم در شرایط کنونی می‌بینیم که جریان‌های مرموز برای متوقف کردن نهضت مردمی فریاد «و‌اسلاما» بلند می‌کنند و با این ترفند، نیروهای دلسوز را به دنبال خود می‌کشند. من نمی‌خواهم بگویم که با مشکلات جدی در عرصه فکر و فرهنگ مواجه نیستیم، یا آن که باید در قبال آن‌ها سهل‌انگاری کرد، بلکه با توجه به چهار دهه تجربه سیاسی - اجتماعی به این نکته رسیده‌ام که جامعه کنونی ایران دارای نقاط رشد بسیاری است که اگر در یک روند بالنده قرار بگیرد، شکوفا خواهد شد. تنها باید به مردم مجال داد و این‌گونه تصور نکنیم که اگر آن‌ها بخواهند آزادانه فکر کنند و تصمیم بگیرند، ایران و اسلام را به ثمن بخش خواهند فروخت.

نکته دیگری که باید به آن توجه جدی داشت، ویژگی دوران گذار است، چرا که در شرایط کنونی ما به لحاظ فکری در یک

دوران گذرا هستیم که یک نوع پوست‌اندازی فکری است. این دوران به طور طبیعی با خود یک رشته عوارض را حمل می‌کند که نباید از آن‌ها هراسید. از یک طرف آموزش‌های رایج دینی حتی در دیدگاه برخی مراجع حوزوی به بن‌بست رسیده است و از طرف دیگر مشخصات تفکر جدید به خوبی روشن نیست؛ به همین دلیل ریزش فکری طبیعی به نظر می‌رسد.

ولی این ریزش به معنای از دست دادن نیرو نیست؛ بلکه نوعی سرگردانی مقدس است که جوان در پی یافتن پاسخ‌های مناسب بستر قبلی خود را ترک می‌کند و به وادی‌های جدید پا می‌گذارد. این پدیده با پوچی و بی‌هویتی، مرزی جدی دارد، چرا که اساساً در پی یافتن هویتی جدید است. در واقع از همان مقطع که مرحوم سیدجمال‌الدین اسدآبادی حرکت خود را آغاز کرد، ما شاهد این سرگردانی مقدس هستیم که در گریز از دین مزوج با یونان زدگی به دنبال روح قرآن بوده است و پدیده‌ای مختص چند ساله اخیر نیست. اگر برخی به چنین پدیده‌ای دین‌گریزی می‌گویند، باید مرحوم اقبال، مرحوم نایینی، مرحوم طالقانی و مرحوم شریعتی را هم دین‌گریز بنامند. ما حتی در کتاب ولایت فقیه به یک تعبیر شگفت‌انگیز در مقایسه تفکر رساله‌ای و تفکر قرآنی برخورد می‌کنیم که مرحوم امام می‌گوید: «رساله‌های عملیه با قرآن از زمین تا آسمان با یکدیگر تفاوت

این که مجاهدین در سال ۱۳۵۲ به این جمع بندی رسیدند که قرآن عامل انشعاب یک سازمان مخفی و مسلحانه می‌شود، یک جمع بندی مرموزانه و منافقانه نبود، بلکه ناشی از به بن بست رسیدن متدلوزی نیروهای مذهبی جامعه بود. این که قرآن در مقام استدلال و ارایه حجت ما را به یک راه یقینی نمی‌رساند، پیش از این در آموزش‌های حوزوی ارایه داده شده بود، منتها با این زبان که قرآن قطعی‌الصدر اما ظنی‌الدلاله است. یعنی در مقام استناد، هیچ شکی در انتساب آن به خداوند وجود ندارد، اما در مقام استدلال ما را به نتیجه‌های قطعی نمی‌رساند.

دارند» و در یکی از سخنرانی‌های بعد از انقلاب به صراحت گفتند: «کتاب‌های ارسطویی بویی از آن‌چه در قرآن آمده نبرده است.» این دو عبارت را اگر در کنار هم در نظر بگیریم، نقد تفکر سنتی در دو محور است؛ یکی نقد فقه فردی و دیگری یونان‌زدگی آموزش‌های رایج دینی. با این اوصاف تفکر به اصطلاح سنتی نمی‌تواند در شرایط کنونی از جهت تطبیق آموزش‌های رایج خود با تفکر قرآنی به خود بیابد و تنها نگران جوانان و جامعه باشد که چرا دین‌گریز شده‌اند. به تعبیر مرحوم مطهری در کتاب ده‌گفتار، نسل پیشین قبل از آن که به طرح انتقاد از نسل جدید بپردازد، باید به کاستی‌ها و کوتاهی‌های خودش توجه کند که اگر چنین شود، الگویی از یک برخورد صادقانه با معضلات درونی به نسل جوان ارایه شده است. در غیر این صورت، هشدارها و نصایح کارساز نخواهد بود. خود من که بحران ۵۴ را از سر گذرانده‌ام و با انواع و اقسام مشکلات فکری فلج‌کننده در جریان مجاهدین روبه‌رو بوده‌ام، مشکلات کنونی جامعه و به‌ویژه نسل جوان را دارای گره کوری نمی‌بینم که نتوان از پس آن برآمد. همان‌طور که در چشم‌انداز شماره ۶ اشاره شد، مردم در گریز از دین خشونت، دل‌درگرو دین شفاف بسته‌اند. اگر این نیاز را جدی بگیریم، به جای در پیش گرفتن سرکوب مردم، درصدد اصلاح بینش و روش خود برواهیم آمد. انشاءالله چنین باشد. به تعبیر لسان‌الغیب:

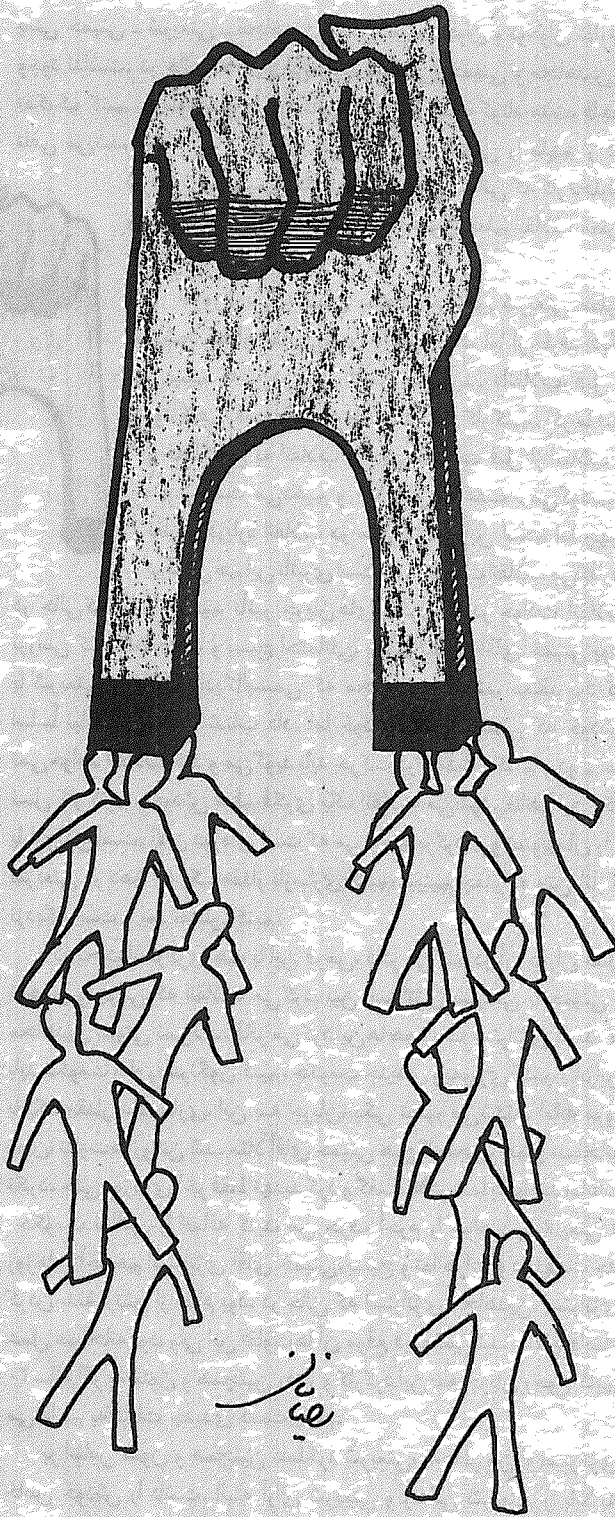
نه هر درخت تحمل کند جفای خزان

غلام همت سرورم که این قدم دارد

استراتژی شریعتی و تحقق آن در شرایط کنونی

گفتگو با رضا علیجانی (۱)

عضو دفتر پژوهش‌های دکتر علی شریعتی

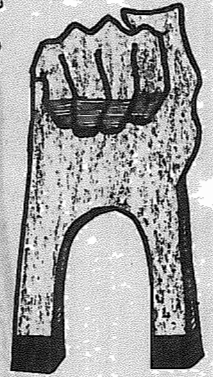


■ آقای علیجانی با تشکر از قبول زحمت، عموماً مرحوم شریعتی را یک عنصر فرهنگی تلقی می‌کنند که در رابطه با مسایل استراتژیک، راه‌حل مشخصی ارائه نداده است؛ آیا این تلقی از مرحوم شریعتی درست است؟ و آیا او در زمانه خودش راه‌حل استراتژیکی نداشته است؟ یا این که خلاف آن صادق است. بخش دوم پرسش این است که تحقق اندیشه شریعتی در شرایط کنونی چه ویژگی‌هایی می‌تواند داشته باشد؟

□ به نام خدا، با تشکر از شما که به این بحث پرداختید و به من افتخار دادید که این بحث را مطرح کنم. تصویری که در جامعه کنونی ما از شریعتی وجود دارد - چه در عرصه استراتژیک و چه در عرصه‌های دیگر مثل فکری - بینشی یا عرصه‌های روشی و معرفتی - به نظر من، یک تصویر ویژه و مقید به زمان انقلاب است. مخصوصاً در ذهن نسل جوان و نوجوان آن موقع، قرائت خاصی از شریعتی وجود دارد. در وهله اول به نظر من این قرائت را باید کمی نقادی کرد، چون که به صورت ناخودآگاه الان یک قراری وجود دارد که گویا شریعتی همانی است که در ذهن ما وجود دارد و آن چه که در ذهن ما هست مستند به متن است و این ذات و واقعیت شریعتی است. حالا ما می‌خواهیم شریعتی را مورد ارزیابی، نقادی یا احیاناً بازخوانی قرار بدهیم.

در مرحله اول باید ببینیم آن تصویری که از شریعتی در ذهن ما هست چقدر مستند است و چقدر نزدیک به متن شریعتی یا چقدر نزدیک به واقعیت زندگی شریعتی به‌طور عام - یعنی هم اندیشه‌ها و هم رفتار و کارکردش - است. اگر این موضوع را مقدمه قرار بدهیم، با این مقدمه می‌توانیم وارد بحث استراتژی شویم. به نظر من تصویری که الان در جامعه ما - حتی در بین برخی از نخبگان و روشنفکران و صاحبان نظران - از شریعتی داریم، بیشتر مستند به تأثیرات او در جامعه است تا رفتارش. یعنی عمده‌تاً او را در چهره نوجوانان و جوان‌هایی که تحت تأثیر آموزه‌هایش حرکت‌های سیاسی و اجتماعی کردند یا وارد انقلاب شدند و برخی از جملات و گفته‌هایش را پرچم و پلاکارد خودشان کردند، می‌بینیم. ضمن این که ما می‌دانیم بیش از ۵۰ درصد آثار شریعتی اساساً بعد از انقلاب چاپ شده است. پس می‌توان گفت که آن جوان‌ها و نوجوان‌ها با نیمی از چهره

شریعتی آشنا بودند. ضمن این که من معتقدم آن‌ها با شریعتی برخورد گزینشی کردند و براساس رفع نیازهای اجتماعی و مسایل فکری و سیاسی مقطع زمانی خودشان با او مواجه می‌شدند. در آن زمان، بین شریعتی و دیگر جریان‌ها - بر اساس تعبیری که دکتر بهشتی آورد و گفت: «خشم



یعنی خمینی - شریعتی - مجاهدین - در ذهنیت جوان و نوجوان تفاوتی وجود نداشت. در حالی که الان می‌توانیم شریعتی، خمینی و مجاهدین را تفکیک کنیم. به طور مثال در دیدگاه شریعتی، انقلاب کوتاه مدت، فاجعه تلقی می‌شد، اما در عین حال، بخشی از انقلاب کنونی را ملهم از دید شریعتی می‌بینیم و اکثر قریب به اتفاق کسانی که کار تحلیلی روی انقلاب کردند، شریعتی را به عنوان معلم انقلاب مطرح کردند.

امروزه این به عنوان یک اتهام برای شریعتی مطرح می‌شود که او انقلابی‌گری را بسط داد، اما از طرف دیگر می‌بینیم که او در متن آثارش می‌گوید: «انقلاب، قبل از خودآگاهی، فاجعه است و باید چند نسل کار کنیم. اگر ما قبل از خودآگاهی به انقلاب برسیم، امتیازات قبل از انقلاب را هم از دست می‌دهیم و ۱۰۰ سال به عقب برمی‌گردیم.» نظر او درباره انقلاب در متن آثارش این است، اما چهره دیگرش هم این تأثیری است که در حوادث انقلاب می‌گذارد.

در حالی که اگر بخواهیم تأثیر جریان‌های فکری را در حوادث انقلاب بررسی کنیم، تظاهرات و بسیج اجتماعی، بیشتر تئوری آقای خمینی بود. یا شریعتی برخلاف رادیکالیسمی که مجاهدین داشتند، معتقد بود که اساساً نباید به حوادث شتاب داد. اما خود شریعتی - کسی که خودش نمی‌خواهد انقلاب کند و می‌گوید باید حرکت دراز مدت بکنیم و دو - سه نسل کار کنیم - خودش معلم فکری یک انقلاب می‌شود. ظاهراً این یک پارادوکس است. الان دوره‌ای است که می‌توانیم برگردیم و تصویرمان را از شریعتی در دهه ۵۰ یک مقدار بازسازی کنیم، ببینیم چقدر به متن آثار او نزدیک است و بعد نقدش کنیم.

در بحث استراتژی هم، با این فرض، فکر می‌کنم در آن دوران نسل نوجوان و جوانی که انقلاب می‌کرد، بین استراتژی شریعتی با خمینی و مجاهدین تفاوتی نمی‌دید. فکر می‌کرد این‌ها همه یک استراتژی دارند. ما باید حکومت شاه را سرنگون کنیم. حکومت جدیدی پایه‌ریزی کنیم، بنابراین با یک مقدار ساده‌سازی، این سه جریان، یکی تصور می‌شدند. اما به مرور زمان، تفاوت‌ها روشن شد. مثلاً آقای خمینی هیچ‌گاه تجویز عمل مسلحانه نکرد. حتی روزهای آخر فقط تهدید کرد و گفت: «اگر شما بخواهید ساعات حکومت نظامی را اضافه کنید، من حرف آخرم را خواهم زد.» یعنی تا روزهای آخر هم استراتژی آقای خمینی، بسیج و تظاهرات و در نهایت جدا کردن بدنه ارتش از نظام بود. در حالی که استراتژی مجاهدین، استراتژی عمل مسلحانه بود، ولی این تفاوت‌ها آن موقع دیده نمی‌شد. حالا با فاصله ۲۰ ساله اگر به متون و همچنین رفتار و کارکرد این سه جریان رجوع کنیم، می‌توانیم به نکات جدیدی دست یابیم.

بر اساس متون و همچنین عملکرد شریعتی، به نظر من او استراتژی خاص خودش را داشت. البته آرای شریعتی و زندگی شریعتی را باید به صورت دیالکتیکی و در حوزه عین و ذهن با هم در نظر گرفت. شریعتی در دوره جوانی و نوجوانی جذب نهضت ملی می‌شود. او یکی از افراد ساده نهضت ملی است. او در این مرحله در مقام طرح استراتژی نیست. بعد از کودتا، کمی با نهضت مقاومت ملی همکاری می‌کند و دستگیر می‌شود. زندان می‌رود و بعد از مدتی آزاد می‌شود و برای تحصیلات به خارج کشور

می‌رود. تا این جا شریعتی مثل بیشتر دانشجویان، مصرف‌کننده استراتژی‌هایی است که در سطح جامعه وجود دارد.

در آن مقطع، فرهنگ جهانی مبارزه به طرف روش مسلحانه می‌رود. در داخل هم به‌ویژه بعد از سرکوب ۴۲ و بن‌بست ۳۹ و ۴۲ - که به فرجام خوشی منجر نمی‌شود - دیدگاه‌ها آرام آرام به طرف حرکت مسلحانه می‌رود. این دیدگاهی بود که بعد از کودتای ۲۸ مرداد شروع شد و بعد از دهه ۴۰ در ایران محصول داد. ما دیدیم سه گرایش مختلف مجاهدین خلق، فداییان خلق و هئیت‌های مؤتلفه از سه زاویه مختلف به عمل مسلحانه رسیدند، در حالی که یکی از آن‌ها مذهبی سنتی بود؛ یکی مذهبی نوگرا بود و یکی هم چپ‌نوگرا بود. هر سه، جوان بودند؛ مؤتلفه جوان‌های بازار بودند؛ مجاهدین جوان‌های نهضت ملی و نهضت آزادی بودند؛ فداییان هم جوانان سازمان جوانان حزب توده بودند. پس می‌بینیم فضای آن دوره به صورت خودبه‌خود به طرف عمل مسلحانه می‌رود و ناامیدی از عمل قانونی و اصلاحی در

بر اساس متون و همچنین عملکرد شریعتی، به نظر من او استراتژی خاص خودش را داشت. البته آرای شریعتی و زندگی شریعتی را باید به صورت دیالکتیکی و در حوزه عین و ذهن با هم در نظر گرفت.

ساختار متصلب قدرت حکومت شاه به چشم می‌خورد. شریعتی در این فضا مثل هر جوان دیگری به عمل مسلحانه می‌رسد و نامه‌ای به مصدق می‌نویسد که متن آن در کتاب زندگینامه‌اش که نهضت آزادی خارج از کشور چاپ کردند، آمده است. به مصدق می‌گوید: جبهه ملی‌ها الان نمی‌تواند کار مسلحانه بکنند؛ آن‌ها باید دو دسته شوند؛ یک عده کار سیاسی کنند و جناح دیگر بروند آموزش نظامی ببینند و حتی خلبانی هم یاد بگیرند. ولی این دو جناح با هم قاطی نشوند تا هزینه‌های یکدیگر را متحمل نشوند. آن دوره فضای خارج از کشور این طور بود که هم دوره‌ای‌های شریعتی مثل چمران، جلال‌الدین فارسی، ابراهیم یزدی، قطب‌زاده، رضا رئیس طوسی و دیگران به این جمع‌بندی رسیده بودند که بروند و آموزش نظامی ببینند.

شریعتی هم به همین نقطه رسیده بود. اما به نظر می‌رسد به تدریج شریعتی جوان به یک تحول استراتژیک می‌رسد؛ یعنی در واقع خودش طراح یک استراتژی می‌شود و از جایگاه قبلی که پذیرنده استراتژی‌های آن زمان بود، عدول می‌کند. این که در چه مقطعی این اتفاق می‌افتد، روشن نیست، اما در نامه‌هایی که دارد، رد پای این تحول دیده می‌شود. او می‌گوید ما ضعف فکری و نظریه داریم. جبهه ملی و دیگر فعالان ملی، به این نیازها پاسخ نمی‌دهند. احتمالاً شریعتی با آشنایی‌هایی که با منابع آن‌جا دارد و با مطالعات بیشتر، کم‌کم به دیدگاه جدیدی می‌رسد. آن دیدگاه جدید این است که ما بین جنبش‌هایی که انجام می‌شود و توده مردم، ارتباط فعالی نیست؛ در نتیجه قدرت حاکم می‌تواند به راحتی این‌ها را سرکوب کند. پس باید اول انرژی عظیم مردم را آزاد کرد و برای آزادسازی این نیروها اول باید کار فرهنگی کنیم.

در این برهه، شریعتی تصمیم می‌گیرد به ایران برگردد. این تصمیم واقعاً یک تصمیم تاریخی است. خودش هم در جایی می‌گوید که شاید بزرگترین تصمیم زندگی من این است. یعنی شما تصور کنید در شرایطی که پلیس سرکوب می‌کند و خشونت در فضا موج می‌زند، کسی که مسئله‌دار است و در خارج کشور، به اسم خودش مقالات سیاسی می‌نویسد و مقالات سیاسی تند و طنز آلود علیه شخص شاه می‌نویسد و با ایرانی‌های مسئله‌دار و خرابکار خارج از کشور هم ارتباط دارد، تصمیم به بازگشت می‌گیرد. هرچند او معروف نیست، در آن موقع شریعتی، پسر محمدتقی شریعتی است که یک مدت سوابق سیاسی و بازداشت دارد. رفته خارج آن جا هم یک سری تحرکاتی دارد. به هر حال او تصمیم می‌گیرد به ایران برگردد. همه با او مخالفت می‌کنند. و هم دوره‌ای‌های شریعتی هرکدام به یک جایی رفتند و هرکسی یک فرجام و سرانجامی پیدا می‌کند. شریعتی می‌گوید هر اتفاقی که می‌خواهد صورت بگیرد باید در داخل ایران باشد.

تصویری که در جامعه کنونی ما از شریعتی وجود دارد. چه در عرصه استراتژیک و چه در عرصه‌های دیگر مثل فکری - بینشی یا عرصه‌های روشی و معرفتی. به نظر من، یک تصویر ویژه و مقید به زمان انقلاب است.

قابل تصور هم بود که یک آدم مسئله‌دار وقتی برمی‌گردد، تحقیقاً او را بگیرند. همین اتفاق هم می‌افتد. او را سر مرز می‌گیرند. از قبل هم یک سناریویی در ذهنش آماده می‌کند.

از این مرحله به بعد می‌توان گفت که شریعتی خود طراح استراتژی می‌شود. یعنی نه استراتژی پارلمانی نه استراتژی مسلحانه، نه استراتژی آموزش و سوادآموزی - که بعضی‌ها می‌گفتند باید سطح سواد و فرهنگ بالا رود - بلکه به یک استراتژی آگاهی‌بخش و قطعاً به یک ایدئولوژی می‌رسد. مباحثی تحت‌عنوان بازگشت به خویش و استخراج و تصفیه منابع فرهنگی مطرح می‌شود و به نوعی یک استراتژی را در نزد شریعتی پدیدار می‌کند که در ابتدا تصویری خیلی کلی دارد. ولی هرچه قدر جلوتر می‌آید، شفاف‌تر و روشن‌تر می‌شود و بعدها که در ایران مبارزه مسلحانه شروع می‌شود؛ یعنی سال‌های ۵۰ تا ۴۹، او از منظر استراتژی خودش با این استراتژی برخورد می‌کند. حالا درست یا غلط بودن این استراتژی، یک بحث دیگر است، ولی از این به بعد، شریعتی با یک نگرش خاص و برنامه ویژه، مسایل ایران را ارزیابی می‌کند.

از آن جا که شریعتی یک کار فرهنگی علنی می‌کند، خیلی روشن نمی‌تواند استراتژی خود را تبلیغ کند. مثلاً جایی می‌گوید همه آثار من را می‌توان به سه بخش تقسیم کرد: اجتماعیات؛ اسلامیات و کویریات. البته جایی دیگر به جای، اجتماعیات می‌گوید سیاسیات. اسلامیات او بحث‌های دین‌شناسی است؛ کویریات بحث‌های عرفانی و فلسفی است و اجتماعیاتش بحث‌هایی است که دقیقاً می‌توان گفت بحث‌های استراتژیک است. یعنی اگر کتاب‌ها و مقالات شریعتی را در این سه حوزه بچینیم، در حوزه اجتماعیات، مباحث روشنفکرانه چه باید کرد، از کجا آغاز کنیم، رسالت روشنفکر، پیام

و امید روشنفکر مسئول مطرح می‌شود که این حوزه، دقیقاً بحث‌های استراتژی شریعتی است. اما چون شریعتی یک چهره علنی فرهنگی است و نمی‌تواند مثل چریک‌ها یک کتاب مشخص در باب استراتژی بنویسد، در غالب مباحث تئوریک که در حوزه اجتماعیات طرح می‌کند، استراتژی خودش را معرفی می‌نماید.

این مقالات یا کتاب‌هایی که از آن‌ها نام بردیم، عمدتاً در مجموعه آثار ۲۰ است تحت عنوان «چه باید کرد؟»؛ همین طور در مجموعه آثار ۴ تحت عنوان «بازگشت به خویش». این دو اثر در کنار نامه‌های او استراتژی شریعتی را ترسیم می‌کند. ولی عمدتاً در مجموعه آثار ۴ و ۲۰ و ۲۷ - که بازشناسی هویت ایرانی و اسلامی است - شریعتی حرف‌های استراتژیک خودش را در غالب مباحث تئوریک مطرح می‌کند. رفتار و عمل شریعتی نیز این موضوع را نشان می‌دهد که او این خط را دنبال می‌کند و خط مشخصی را در داخل ایران پیش می‌برد. ویژگی‌های این استراتژی چیست؟ آیا شریعتی خرده کاری می‌کرد و صرفاً مجموعه مباحثی را مطرح می‌کرد؛ مثل آقای مطهری یا مثل دکتر سروش فعلی یا حتی مهندس بازرگان؟ به نظر می‌رسد کار فکری شریعتی یک درونمایه استراتژیک داشت، هرچند او هیچ‌جا مستقلاً از یک استراتژی سخن نگفت. آیا می‌خواهم دین را نجات بدهم؟ آیا می‌خواهم به دین خدمت کنم؟ شاید بتوان گفت او نهاد روشنفکری مذهبی است که بحث استراتژی و چه باید کرد را هم مطرح کرد. یعنی همین سؤال که روشنفکر کیست؟ چه باید کرد؟ از کجا آغاز کنیم؟ وظیفه روشنفکر مسئول چیست؟

به نظر من، هر استراتژی چهار پایه دارد. ۱. مبانی فکری و معرفتی هر استراتژی. یعنی اگر در درون یک دستگاه نظری مسئله اقتصاد در اولویت باشد، شما به سمت مبارزه طبقاتی می‌روید. اگر در چارچوب یک دستگاه نظری، خرد و نظریه انسان و فردیت انسان مهم باشد، به سمت آزادی و مبارزه برای کسب آزادی می‌رود. و اگر نیازهای انسان را دیالکتیکی ببینند - یعنی انسان را در موقعیت و شرایط اجتماعی و تاریخی هم ببینند - هم عنصر فرهنگی را و هم عنصر اجتماعی و اقتصادی را لحاظ کنید؛ این مبانی در بخش استراتژی شما هم سرریز می‌کند. اگر شما در عرصه تحلیل و نظریه اجتماعی، دیالکتیکی بیندیشید، در زمینه استراتژی هم دیالکتیکی نظر می‌دهید. اگر فرضاً یکی در اندیشه ساختارگرا باشد، در استراتژی هم به نوعی انفعال می‌رسد؛ مانند تفاوتی که بین لنین و کائوتسکی هست. یعنی بستگی دارد شما انسان و جامعه را چگونه تحلیل کنید؛ طبیعتاً نظریه‌تان برای تغییر اجتماعی هم متأثر از انسان‌شناسی و نظریه اجتماعی‌تان است. حالا مبانی معرفتی هم به همین شکل است. یعنی ما چه ذهنیت را مؤثر بدانیم یا عینیت یا دیالکتیک عین و ذهن را مؤثر بدانیم، طبیعتاً هر گونه که بیندیشیم راه حلی هم که ارایه می‌دهیم، متأثر از مبنا و نظریه‌هایی است که در ابتدا طرح کردیم. پایه هر استراتژی به صورت خودآگاه یا ناخودآگاه، متأثر از مبانی فکری معرفتی است.

پایه دوم طرح هر استراتژی، تحلیل شرایط و ریشه‌یابی آن‌هاست یعنی هر کس که یک خط استراتژیک را مطرح می‌کند، در ابتدا باید تحلیل او را از شرایط بدانیم. مثلاً کسی که می‌گوید الان شرایط بسته است و هیچ راه برون رفتی نیست جز این که با خشونت باشد یا این که قدرت حاکم به جز زبان اسلحه، زبان دیگری نمی‌فهمد؛ یا کسی که در تحلیل شرایط می‌گوید

ما باید الان طبقه متوسط را رشد بدهیم یا طبقه کارگر را بسیج کنیم؛ هر کدام بر اساس تحلیل مشخص از شرایط، یک رشته‌هایی هم از آن مبانی نظری می‌گیرند. افراد می‌توانند مبانی فکری و نظری یکسانی داشته باشند، ولی ارزیابی‌شان از شرایط فرق بکند. یکی بگوید هنوز هم جای حرکت پارلمانی هست؛ دیگری بگوید ارزیابی من از شرایط این است که جایی برای حرکت پارلمانی نیست. یکی بگوید جامعه ایران الان مثلاً در فاز دموکراتیک است، دیگری بگوید نه در فاز سوسیالیستی است. پس تحلیل از شرایط و ریشه‌یابی آن، پایه دیگری است که سازنده چارچوب استراتژی است.

عنصر سوم، اصل استراتژی است. وقتی مبانی فکرتان با واقعیت تلفیق می‌شود و درصدد تحلیل شرایط برمی‌آید، استراتژی متولد می‌شود. به کارگرفتن مسایل فکری و نظری در تحلیل شرایط، احتیاج به نبوغ دارد...

■ یعنی در واقع مرحله بلندی‌های استراتژیک را ترسیم کند؟
□ بله! طبقه‌بندی بکند. عنصر سوم دقیقاً متن استراتژی است. اما عنصر چهارمی که یک استراتژی را تشکیل می‌دهد، حامل یا فاعل استراتژی است. یعنی یک کسی فاعل استراتژی را توده‌های مردم می‌پندارد و می‌گوید اگر ما بیاوریم توده‌های مردم را بسیج کنیم به هدف نزدیک می‌شویم؛ یکی می‌گوید نه، محور اصلی حرکت، رهبران و افراد حزبی هستند. دیگران می‌گویند طبقه کارگر، چریک، روحانیت و...

شریعتی، عامل استراتژی خود را روشنفکری می‌داند. حال این چهار عنصر را در دیدگاه شریعتی پی می‌گیریم. این چهار عنصر در کالبد شکافی هر استراتژی‌ای هست. کسی که می‌گوید باید کار مسلحانه کرد یا کسی که می‌گوید مثلاً باید کار پارلمانی کرد یا کسی که می‌گوید باید کار آکادمیک کرد یا کار آگاهی‌بخش کرد و ... هر کدام از این‌ها یک مبانی فکری و معرفتی دارد. دوم این که تحلیل از شرایط آرایه می‌دهد؛ سوم این که متن موردنظر خود در استراتژی را - و یا به تعبیر دیگر راهکار - مشخص می‌کند؛ و چهارم این که عامل استراتژی را معرفی می‌کند.

در این جا بد نیست اشاره‌ای تیتروار به استراتژی‌های طرح شده از دوره قاجار تا حالا داشته باشیم. یک استراتژی، استراتژی پیشرفت‌گرا است. یعنی این که باید فن‌آوری بیاوریم؛ تحول عمرانی به وجود آوریم و ساختارها را اصلاح کنیم. امیرکبیر به نوعی، عباس میرزاو حتی تا حدی می‌توان مصدق را در کادر این استراتژی گذاشت. حتی رضاشاه را هم می‌توان به نوعی در این استراتژی جای داد. استراتژی دیگر تجددگرایی است که پیشبرد فکر و فرهنگ را در جامعه مطرح می‌کند. اکثر لائیک‌ها را می‌توان در این نحله گنجانند. یک استراتژی، پارلمان‌گرایی است که معتقد است ما باید قانون به وجود بیاوریم، پارلمان و احزابی را شکل دهیم تا این‌ها در یک رقابت سیاسی جامعه را پیش ببرند و مشکلات را حل کنند. در کنار این استراتژی‌ها به تدریج یک استراتژی مبارزه مسلحانه به وجود آمد که ریشه‌هایی هم در اعماق تاریخ ایران داشت که بیشتر در دنیای قدیم جامعه ایران مطرح است و متکی به حالت سلحشوری است؛ مثل ستارخان، سرداران، جنبش‌های اسماعیلیه و ... که به نوعی در دنیای قدیم ایران مطرح هستند. از جنبش تنباکو و مشروطه به بعد، کم‌کم با توجه به دنیا و فرهنگ جدید جریان‌هایی چون جنبش میرزا کوچک‌خان که به جز برخی

از روشنفکران اکثراً از طبقه روستایی هستند. یا جنبش مسلحانه دهه ۵۰ که اکثراً تحصیل کرده هستند، دکتر و مهندس هستند و اساساً تحت تأثیر ادبیات جهانی جذب جنبش مسلحانه شدند و آگاهی‌بخش - نه تحت تأثیر سلحشوری دنیای قدیم و سوار بر اسب شدن و ... - شکل می‌گیرد. به نوعی شریعتی یک جنبش آزادی‌بخش و آگاهی‌بخش را در ایران تئوریزه می‌کند. این استراتژی را در حرکت مهندس بازرگان یا در حرکات انجمن اسلامی یا در حرکت مرحوم طالقانی در ایران به نوعی می‌بینیم؛ اما هیچ کدام به عنوان یک سوزه مستقل به آن نپرداخته‌اند و به عنوان یک راهکار مطرح نکرده‌اند. خودشان به این راهکار عمل کرده‌اند، ولی هیچ کدام نیامدند بنویسند که چه باید کرد؟ از کجا باید آغاز کرد؟

در استراتژی شریعتی اگر بخواهیم چهار پایه موردبحث در استراتژی را کالبدشکافی کنیم، می‌توانیم به این محورها اشاره کنیم. پایه اول، مبانی

از این مرحله به بعد می‌توان گفت که شریعتی خود طراح استراتژی می‌شود. یعنی نه استراتژی پارلمانی، نه استراتژی مسلحانه، نه استراتژی آموزش و سوادآموزی - که بعضی‌ها می‌گفتند باید سطح سواد و فرهنگ بالا رود - بلکه به یک استراتژی آگاهی‌بخش و قطعاً به یک ایدئولوژی می‌رسد. مباحثی تحت عنوان بازگشت به خویش و استخراج و تصفیه منابع فرهنگی مطرح می‌شود و به نوعی یک استراتژی را در نزد شریعتی پدیدار می‌کند.

فکری و معرفتی است. این مبانی شامل ده عنصر است. یکی اصالت‌دهی به انسان و به مردم و دید غیر نخبه‌گراست. شریعتی در مباحثش یک تأکید و توجه ویژه‌ای به انسان دارد و در واقع پایتخت اندیشه شریعتی «انسان» است. و چون دید اجتماعی دارد، از انسان به مردم و جامعه می‌رسد. او دید غیر نخبه‌گرا دارد یعنی نمی‌خواهد یک اقلیتی بیابند و مسایل را حل کنند. می‌گوید اول باید جامعه آگاه شود تا در گام بعد بتوانیم مسایل را حل کنیم. این تفاوت را میان مرحوم بازرگان و مرحوم طالقانی می‌بینیم. بازرگان تقریباً یک نخبه‌گراست، ولی طالقانی کاملاً توده‌گراست.

دومین عنصر معرفتی و فکری شریعتی، چندبعدی بودن آرمان شریعتی است. یعنی آرمان شریعتی فقط آزادی یا سوسیالیسم نیست، او می‌گوید عرفان، برابری، آزادی. یعنی یک آرمان چندبعدی را مطرح می‌کند و در مثلث‌هایی که می‌سازد می‌گوید ای کاش ما مارکس و کانت و پاسکال را با هم داشتیم. این نشان می‌دهد که او یک آرمان چندبعدی را دنبال می‌کند؛ چراکه او انسان را چندبعدی می‌داند. یعنی انسان را فقط ذهنیت یا فقط

عینیت نمی‌داند. بنابراین در سومین عنصر یک نوع نگرش چندبعدی به انسان می‌دهد. پس تا این جا، چهارپایه استراتژی شریعتی به شرح زیر است:

۱. اصالت دهی به انسان و مردم با دید غیر نخبه‌گرا؛
۲. چندبعدی بودن آرمان؛
۳. چندبعدی بودن انسان؛
۴. نگاه دیالکتیکی به جامعه و تاریخ.

شریعتی می‌گوید که ما با جوامع روبه‌رو هستیم، نه با یک جامعه، در نتیجه به یک فرمول برای همه جوامع معتقد نیست، چرا که در کل تاریخ، یک عامل مؤثر نبوده است. شریعتی به عدم ثبات عوامل معتقد است و تاثیر متقابل این عوامل را در نظر می‌گیرد. او می‌گوید بین اقتصاد و سیاست و فرهنگ، رابطه‌ای متقابل وجود دارد، البته می‌توان با یک مقدار تسامح، عامل اصلی را تعیین کرد. در گذشته‌ها جغرافیا نقشی تعیین‌کننده داشته است، به تدریج اقتصاد نقش تعیین‌کننده‌تر پیدا کرده و حالا به سمتی می‌رود که آگاهی نقش تعیین‌کننده ایفا کند. نگاه اساسی شریعتی، نگاه تکثرگرا در تاریخ و دیالکتیک است.

عنصر پنجم؛ شریعتی تعبیر دیالکتیک منجمد را مطرح می‌کند. او می‌گوید در بعضی از جوامع بنا به دلایلی رابطه سیال و دیالکتیکی بین عینیت و ذهنیت، منجمد می‌شود؛ ممکن است عینیت خیلی جلوتر از ذهنیت باشد یا برعکس و جامعه ایران را یکی از نمونه‌های این قضیه می‌داند. می‌گوید در جامعه ایران - به دلیل سنت متصلب مذهبی - همه چیز منجمد شده است، یعنی بین عینیت و ذهنیت ما رابطه سیال و دیالکتیکی وجود ندارد.

عنصر ششم، نگاه پویای تاریخی است. کسی که بر اساس آن نگرش دیالکتیکی به مسایل نگاه می‌کند، نگاهش به تاریخ، نگاهی پویاست، یعنی در همه مقاطع تاریخ، عامل اقتصاد را زیربنا نمی‌گیرد و همه‌جا به دنبال فرهنگ و عنصر ساختار نمی‌گردد. شریعتی می‌گوید چهار عامل به تاریخ شکل می‌دهد: ۱. سنت؛ ۲. مردم؛ ۳. تضاد؛ ۴. شخصیت. شریعتی در بحثی که از حج می‌کند - به طور سمبلیک - می‌گوید در حج شما باید سنگریزه را بردارید؛ اول بت سوم را بزنید، بعد بت اول و دوم را. که به ترتیب، «استبداد» و «استثمار» و «استعمار» هستند. می‌گوید من نمی‌خواهم بگویم در همه جوامع بت سوم و بت اصلی که اول باید بزنی استعمار است؛ ممکن است در جامعه‌ای استبداد باشد یا استثمار. اما در جامعه خودم می‌گویم که «استعمار» است. شریعتی به این جمع‌بندی می‌رسد. او یک استراتژی عام دارد و یک استراتژی خاص. استراتژی عام را به طور کلی می‌گوید و بر این اساس تصمیم می‌گیرد. از دید او جایگاه روشنفکر، نسبی است. یک فرد ممکن است در هند حرف از معنویت بزند اما کلاش و عوام‌فریب تلقی شود، ولی همین فرد در آمریکا ممکن است به یک مسیح و یک موعود تعبیر گردد. بر این اساس، روشنفکری امری نسبی است و نمی‌توان در همه‌جا یک استراتژی را مطرح کرد. شریعتی می‌گوید من در جامعه خودم استثمار را مشکل اصلی می‌دانم.

عنصر هفتم که به نظر من مهم‌ترین عنصر در شکل‌گیری استراتژی شریعتی است، تأکید او بر نقش آگاهی فکر و اندیشه در زیرسازی و برگشت‌ناپذیری حرکت است. شاید بتوان گفت شاه‌کلید استراتژی شریعتی

کشف این عنصر است. او می‌گوید اگر ما هرکدام از انقلاب‌های بزرگ تاریخی را نگاه کنیم، در ورای تحولات اجتماعی، یک نوع تحول فکری وجود دارد. بعد از انقلاب فرانسه ما این تحول را داریم؛ اصحاب دایرةالمعارف را داریم و ... حتی در انقلاب مشروطه که خیلی هم نقد می‌کند و می‌گوید مثل باد آمد و مثل برق رفت؛ حتی آن‌جا هم یک مقدار کارهای فکری داریم. شریعتی این عنصر را کشف می‌کند. شاید بشود گفت جوهر و گوهر اصلی و مشخص استراتژی شریعتی، کشف این عنصر است. بسیاری از گروه‌های سیاسی در ایران، به این موضوع که باید تدوین ایدئولوژی کنند، رسیده بودند، ولی فکر می‌کردند اگر چهار تا جزوه در بیاورند، کار ایدئولوژی کفایت می‌کند و باید به سراغ استراتژی رفت. یعنی مقوله ایدئولوژی را بیشتر از زاویه دید استراتژی نگاه می‌کردند و می‌خواستند با یک جهش از ایدئولوژی به استراتژی برسند. در نظر این جریان، ایدئولوژی مثل بتن ریزی بود، ولی بدون اینکه ساختمان ساخته شود، به سقف می‌رسیدند. شریعتی علاوه بر ایدئولوژی و استراتژی، به نقش واسطه‌ای فرهنگ نیز توجه می‌کرد و در این راستا به ضرورت کار روشنفکری می‌رسید. یکی از شاخصه‌های کار روشنفکری - دینی او، انسان‌شناسی است. که این را





نه در کار فکری مهندس بازرگان و نه در ایدئولوژی مجاهدین می‌بینیم. آن‌ها بیشتر تأکیدشان روی هستی‌شناسی علمی بود، ولی شریعتی از یک انسان‌شناسی وجودی اجتماعی بهره می‌گرفت. مثلاً در آثار مهندس بازرگان، شما خیلی کم اشعار مولوی را می‌بینید، در آثار مجاهدین نیز همین‌طور؛ ولی در آثار طالقانی می‌بینید. یعنی یک دغدغه‌های انسانی عرفانی فردی وجود دارد که به قول شاعر از کجا آمده‌ام؟ آمدنم بهر چه بود؟ این مقوله انسان‌شناسی را در بازرگان و مجاهدین خیلی کمتر می‌بینیم، آن‌ها از یک هستی‌شناسی علمی شروع می‌کنند. بازرگان از این هستی‌شناسی علمی نتیجه‌گیری می‌کند که دین و علم سازگاری دارند و بعد یک قدم جلوتر می‌رود و می‌گوید دین و آزادی و حاکمیت ملی هم سازگاری دارند و از این رابطه عمل در می‌آورد؛ اما عملش در جهت آزادی و حاکمیت ملی است. مجاهدین بنیانگذار از این رابطه عمل در می‌آورند، ولی عمل آن‌ها در جهت تحقق عدالت و سوسیالیسم است. در هر دو رویکرد، مقوله انسان‌شناسی در اولویت قرار ندارد. هر چند در طالقانی این توجه کمی پررنگ‌تر است. به هر حال، شریعتی به انسان‌شناسی توجه ویژه‌ای دارد. اگر امروز بتوان گفت عنصر محوری و مرکز ثقل اندیشهٔ سروش، معرفت‌شناسی است و مجتهد شبستری به مسئله تجربه دینی عنایت دارد، در شریعتی، انسان‌شناسی هسته اصلی است و از این منظر به نقش آگاهی و فکر در زیرسازی می‌رسد. او می‌گوید تا به این آگاهی نرسیم، هر حرکتی به بن‌بست می‌رسد. این جاست که دیدگاه انقلاب را در واقع نقد می‌کند.

عنصر هشتم، نگرش کارکردگرایانه عام شریعتی است. البته این جا مفهوم کارکردگرایی را به معنای ناب پراگماتیستی نمی‌گوییم. شریعتی آکادمیک فکر نمی‌کند؛ او می‌گوید مذهب برای انسان است، نه انسان برای مذهب؛ شریعتی مسایل فکری و فرهنگی را در خدمت انسان و جامعه می‌خواهد؛ یعنی هیچ چیزی را بدون وجود محصول و یا ما به ازایی برای انسان و جامعه، اساساً نمی‌پذیرد. از این زاویه با فلسفه به عنوان مفهوم ما بعد روشنگری، به شدت برخورد می‌کند.

عنصر نهم، اصلاح انقلابی است. شریعتی بحثی در «فاطمه، فاطمه است» دارد؛ در آن جا در نقد سنت و - نه در نقد قدرت - بحثی را مطرح کرده است که می‌گوید در برخورد با سنت، چند راه حل وجود دارد. یک راه حل محافظه کارانه است؛ یعنی ما سنت را حفظ کنیم، چون اگر به سنت دست بزنیم، شیرازهٔ اجتماع فرو می‌پاشد. یک راه هم دفرماسیون و تغییر تدریجی است. یک راه هم راه انقلابی است. او می‌گوید ناگهان و یک باره باید سنت‌ها را به دور بریزیم و شکل‌های اجتماعی جدیدی را در نظر بگیریم و این راه، خاص پیامبر است. شریعتی می‌گوید پیامبر این راه را ابداع کرد. روش اصلاح انقلابی، محافظه کاری و دفرماسیون و همچنین، انقلابی‌گری را نقد می‌کند. او می‌گوید پیامبر ظواهر را حفظ می‌کند و با ظواهر اصلاح‌گرایانه برخورد می‌کند، ولی در محتوا، انقلابی برخورد می‌نماید. از همین تعبیر اصلاح انقلابی که شریعتی برای نقد سنت به کار می‌گیرد، رویه شریعتی در نقد قدرت هم استنباط می‌شود. شریعتی معتقد بود به این که یک عمل سیاسی و بسیج‌وار، آن گونه که آقای خمینی مروج آن بود - و یا عمل مسلحانه و یا عمل فرمسیستی - پارلمانی، نیست. او می‌گوید باید یک اصلاح درازمدت کنیم و این اصلاح، بازگشت به خویش و استخراج

و تصفیه منابع فرهنگی و باخوانی مذهب جامعه معطوف به آزادی و عدالت و حرکت و تغییر اجتماعی در خدمت انسان و مردم است. این حرکت مرتب انرژی آزاد می‌کند و مردم که خودبده خود، خودشان را رهبری خواهند کرد. در این جا حتی برای روشنفکران به عنوان اتلکتوتل تحصیل کرده - و نه خودآگاه - نقش عمده‌ای در رهبری قابل نیست. او می‌گوید رهبران مردم از درون خودشان، بیرون می‌آیند.

عنصر دهم، نقد مبارزه مسلحانه است. البته شریعتی در یک مقطعی تحت مغناطیس فداکاری بچه‌های جنبش مسلحانه قرار داشت و تا آخر عمرش هم احترام ویژه‌ای به آن‌ها می‌گذاشت، ولی در عین حال هیچ وقت از استراتژی دست نکشید و هیچ گاه به این نرسید که بگوید ما الان باید مبارزه مسلحانه کنیم. بحث شهادت را هم که مطرح می‌کند، می‌خواهد عنصر آگاهی را در بیاورد. می‌گوید در این دورهٔ نتوانستن‌ها هم، شهید یا خون خودش پیام می‌دهد. یعنی شما اگر هیچ کاری نمی‌توانی بکنی و از

اما چون شریعتی یک چهره علنی فرهنگی است و نمی‌تواند مثل چریک‌ها یک کتاب مشخص در باب استراتژی بنویسد، در غالب مباحث تئوریک که در حوزه اجتماعیات طرح می‌کند، استراتژی خودش را معرفی می‌نماید.

این مقالات یا کتاب‌هایی که از آن‌ها نام بردیم، عمدتاً در مجموعه آثار ۲۰ است تحت عنوان «چه باید کرد؟».

هیچ طریقی نمی‌توانی پیام بدهی، باید با خونت پیام بدهی. بعد که یک مقدار پیش می‌رود و جنبش مسلحانه هم کم‌کم در ایران حرکت می‌کند و اشکالات آن نمایان می‌شود، شریعتی نقد صریح هم می‌کند. در آن «دریغ‌ها و آرزوها» می‌گوید در این جامعه ما امامزاده کم نداشته‌ایم. یعنی شهدا را شبیه امامزاده‌هایی می‌داند و آن‌ها را تشبیه می‌کند به آدمی که سر بر زمین دارد، پا بر آسمان و دست در جیب می‌خواهد راه برود. یعنی مغز می‌خواهد به جای پا عمل کند.

شنیدم که یک بار سر پله‌های حسینیه ارشاد با احمدرضایی مواجه می‌شود. احمدرضایی می‌گوید این کارهای شما به نفع حکومت تمام می‌شود و به نوعی جلوی مبارزه مسلحانه قرار می‌گیرد. شریعتی برخورد مثبت می‌کند و می‌گوید الان این‌طور نیست. شما دقت کنید تا کسی دست به اسلحه ببرد، همین بقال و قصاب می‌گیرند و تحویلش می‌دهند. من می‌خواهم کاری کنم این بقال و قصاب خودشان به شما پناه بدهند. این خاطره را آقای میناچی تعریف می‌کرد. یک خاطرهٔ مشابه آن را نیز خرسند تعریف می‌کرد؛ می‌گفت با یکی از بچه‌ها رفت و آمدی داشتیم تا این که یک مدت او سمپاتی به مجاهدین داشت. یک بار دیدمش و گفتم چرا نیامدی؟ گفت فلانی فقط حرف می‌زند کار نمی‌کند؛ طرف این‌ها نرو.

درحالی که مجاهدین در ابتدا شریعتی را یک حرکت انحرافی می‌دانستند، ولی بعداً گفتند که شریعتی فضا سازی و بسترسازی می‌کند و برای ما حرکت را باز می‌کند. کسانی که به مبارزه مسلحانه به عنوان محور تاریخ نگاه می‌کنند، مبارزه مسلحانه را خط اول می‌دانند و حرکت فرهنگی را پشت جبهه می‌دانند که به نظر من از لحاظ تاریخی این درست نیست. فرضاً این انرژی‌ای که شریعتی آزاد کرد، خیلی بیشتر از انرژی‌ای بود که مبارزه مسلحانه آزاد کرد. او هم برای مبارزه مسلحانه و هم برای تظاهرات این انرژی را آزاد کرد. بسیاری از جوان‌هایی که در انقلاب شرکت کردند، به وسیله او فکشان آزاد شده بود. اما در عین حال من رابطه شریعتی با مجاهدین بنیانگذار را مثل رابطه امام باقر (ع) و زید می‌دانم؛ با این که او به زید احترام می‌گذاشت و رابطه عاطفی با او داشت، ولی با استراتژی زید موافق نبود.

پس این‌ها ده عنصر فکری و معرفتی است که می‌توان از کتاب‌های

استراتژی شریعتی را صرفاً از روی نکات خاص یا کارهایی که شخص شریعتی انجام داده است، نباید در آورد، بلکه باید تلفیقی میان اصول عام و استراتژی خاصی که برای جامعه، دوره و شخص خودش دارد، مدنظر قرار گیرد.

شریعتی هیچ وقت نمی‌گوید همیشه و در همه جا باید کار فرهنگی کرد. او در مجموعه آثار ۴ می‌گوید انقلاب ایدئولوژی‌های مختلفی دارد.

شریعتی برای ترسیم استراتژی خودش در آورد. این در واقع، پایه اول و مبانی فکری و معرفتی مؤثر در استراتژی است. مرحله دوم، تحلیل شرایط و ریشه‌یابی آن است.

پایه دوم، تحلیل شرایط و ریشه‌یابی آن است که شریعتی لایه‌لایه آثارش تحلیلش را از جامعه ایران ارایه داد. و این که براساس کدام ارزیابی از جامعه ایران این استراتژی را در پیش گرفته است. یکی این که می‌گوید جامعه ایران یک شخصیت مذهبی دارد. دوم این که می‌گوید یک زمان تقویمی داریم، یک زمان تاریخی. می‌گوید ما از زمان تقویمی در قرن بیستم زندگی می‌کنیم، ولی از نظر زمان واقعی و تاریخی در قرن ۱۳ و ۱۴ هستیم و در ابتدای رنسانس قرار داریم. وضعیت اقتصادی جامعه ایران را در مجموعه سال ۴۰ می‌گوید کشاورزی، تجاری و سرمایه‌داری وابسته. ضمن این که ما می‌دانیم شریعتی در دوره‌ای زندگی می‌کرد که اکثریت جامعه ایران غیر شهرنشین، بوده‌اند. حتی در آمارگیری سال ۵۵ می‌گوید: ۵۵ درصد جمعیت ایران غیرشهرنشین روستایی و عشایرند و ۴۵ درصد شهرنشین هستند. غیرشهرنشین‌ها اکثراً کارشان کشاورزی است و در شهرها هم سرمایه‌داری تجاری هست و یک مقدار هم سرمایه‌داری وابسته کم‌کم رشد می‌کند. او وضعیت اقتصادی را این طور تلقی می‌کند. درباره وضعیت

فرهنگی هم ناموزونی را مطرح می‌کند؛ یعنی یک نوع چالش بین سنت و مدرنیته قایل است. چرا که هم اقشار خیلی سنتی داریم و هم اقشار جدید داریم؛ ولی غلبه با اقشار سنتی است. البته در حال حاضر می‌توانیم بگوییم در این مقطع - یعنی سال ۷۹ - این تناسب کم کم وارونه می‌شود.

مرحله سوم، متن استراتژی شریعتی است. چه باید کرد و از کجا آغاز کنیم شریعتی است. به نظر من قبل از این که به این دو بپردازیم، بایستی به یک نکته توجه کنیم که شریعتی خودش در دوران انسداد سیاسی فعالیت کرد. یعنی از سال ۴۴ تا ۵۴ در این هفت - هشت سالی که شریعتی فعال است، دوره انسداد سیاسی در ایران است. او فضای باز سیاسی را تجربه نکرد و طبیعاً در دوره انسداد سیاسی، فرهنگ و ادبیات هم تحت تأثیر آن شرایط است. اگر او فضای ۵۷ تا ۶۰ را می‌دید، یک مقدار فرهنگ و ادبیاتش تغییر می‌کرد. البته اسکلت‌بندی اندیشه‌اش تغییر نمی‌کرد؛ یعنی ارزیابی او از جامعه ایران، انسان و دیدی که نسبت به تغییرات اجتماعی داشت - که یک نگرش دیالکتیکی بود - این‌ها تغییر نمی‌کرد؛ ولی باید توجه داشته باشیم که در نهایت، شریعتی محصول دوره انسداد سیاسی و فعال در آن دوره است. این را می‌توان حداقل در تحلیل غالب‌ها و فرم‌های شریعتی لحاظ کنیم. اما در توصیف استراتژی شریعتی من به ده ویژگی اشاره می‌کنم.

۱. تلفیق کار فکری و عملی: جایی می‌گوید من نمی‌خواهم دو مرحله

کار فکری و عملی را از هم تفکیک کنم، اما در عین حال نقطه ثقل‌ها فرق می‌کند. در این جا شریعتی اشاره به تاریخ پیامبر می‌کند که ما می‌دانیم تاریخ پیامبر هم مکی و مدنی داشته است. ضمن این که نگرش دیالکتیکی دارد. شریعتی در نگرش عام، دیالکتیکی است و در روش دیالکتیک شما نباید بین کار تئوریک و کار پراتیک تفکیک کنید. به هر نسبت که تئوری‌ها از کلیت خود به سوی تئوری خاص در توصیف شرایط ویژه جامعه ایران ۴۲ تا ۵۵ حرکت می‌کنند، شریعتی نظرات خاص خودش را می‌گوید. در این جا به این نکته ظریف توجه کنیم که استراتژی شریعتی را صرفاً از روی نکات خاص یا کارهایی که شخص شریعتی انجام داده است، نباید در آورد، بلکه باید تلفیقی میان اصول عام و استراتژی خاصی که برای جامعه، دوره و شخص خودش دارد، مدنظر قرار گیرد. شریعتی هیچ وقت نمی‌گوید همیشه و در همه جا باید کار فرهنگی کرد. او در مجموعه آثار ۴ می‌گوید انقلاب ایدئولوژی‌های مختلفی دارد. موقعی که شما علیه استعمار مبارزه می‌کنید، باید ایدئولوژی فکری داشته باشید. بعد که پیروز شدید، باید ایدئولوژی، طبقاتی شود. کسی که آن موقع می‌گفت همه با هم اگر بعد از پیروزی هم بگویند همه با هم، در واقع خرابکاری می‌کند؛ چرا که الان بایستی عدالت اجرا شود. بعد از این که عدالت اجرا شد و آزادی در جامعه حاکم شد، آن

موقع باید ایدئولوژی اومانستی داشته باشیم و سپس ایدئولوژی

انترناسیونالیستی را بی بگیریم. در مبانی فکری شریعتی، حتی جایی که صراحتاً طراحی استراتژی می‌کند، این مطلب استنباط نمی‌شود که شما همه جا باید کار فرهنگی و معلمی کنید.

۲. آگاهی بخشی: که منظور از آن آگاهی‌های اجتماعی

است. شریعتی در مجموعه آثار ۲۰ می‌گوید وظیفه روشنفکر این است که تضادها را از عینیت جامعه به ذهنیت آحاد جامعه



منتقل کند. در این جا او بحثی با مارکسیست‌ها دارد و می‌گوید نفس تضادها، ایجاد حرکت نمی‌کند، بلکه این خود آگاهی است که در این تضادها با شکل دادن احساس تضاد در انسان‌ها ایجاد حرکت می‌کند.

۳. کشف تضاد اصلی: آن دوره واژه تضاد را مطرح می‌کردند و الان می‌گویند شکاف. یک روشنفکر بایستی در هر دوره تاریخی بیند مشکل اصلی جامعه کدام است؛ یک‌جا استبداد، یک‌جا استعمار و... در همان دوره، هم کسانی که کارهای سیاسی می‌کردند و هم کسانی که کار مسلحانه می‌کردند، یک مقدار نسبت به روند شریعتی اشکال یا ابهام داشتند یا بعضاً به برخوردهای شریعتی با روحانیت اعتراض داشتند. آن‌ها می‌گفتند این یک تضاد فرعی است که شریعتی به آن چسبیده است؛ تضاد اصلی ما رژیم ساواک و شاه است. شریعتی گفت نه، مسئله اصلی ما استعمار است. این‌جا تشخیص‌ها فرق دارد؛ یکی می‌خواهد قفل جامعه را با مبارزه طبقاتی باز کند و یکی با مبارزه پارلمانی. در هریک از این روش‌ها یک تضاد عمده می‌شود. شریعتی ضمن این‌که سعی می‌کرد از این شکاف، دولت وقت، ساواک و شاه، سوء استفاده نکند، ولی در عین حال مشکل اصلی را استعمار تلقی می‌کرد. مشکل نه این‌که ضعف روحانیت باشد، بلکه مشکل سنت متصلب است. البته وقتی شریعتی به راه افتاد، جریانی از روحانیت هم با او حرکت کردند.

۴. بازگشت به خویش: تکیه بر مذهب و ملیت و غرب‌شناسی؛ به این معنا که ما باید بازگشت به خویش کنیم و شخصیت فرهنگی خودمان را پیدا کنیم. این شخصیت فرهنگی بر دو پایه مذهب و ملیت است. البته چون در آن موقع ملیت در ایدئولوژی شاهنشاهی خلاصه شده بود، شریعتی زیاد روی این عنصر نمی‌توانست بایستد؛ چون هم‌سوا با حکومت می‌شد. در عین حال او تأکید داشت که نباید با غرب، قهر متعصبانه داشته باشیم و نباید شیفته آن باشیم.

۵. رنسانس فکری و پروتستانیسم اسلامی: شریعتی معتقد بود هر حرکت اجتماعی که بدون پشتوانه حرکت فکری عمیق باشد، برگشت‌پذیر است. بعد از فروپاشی شوروی با وجود این‌که قبلاً آن‌ها می‌گفتند مشکل مذهب را حل کرده‌ایم، ولی چون مذهب فقط سرکوب شده بود، در ارتجاعی‌ترین شکل آن دوباره برگشت. یکی از ترس‌های شریعتی که در حال حاضر هم مصداق دارد این بود که مذهب سنتی به‌صورت عکس‌العملی از جامعه حذف شود. دغدغه شریعتی این بود که نه با سنت باید جنگید و نه آن‌را دور زد و از کنارش عبور کرد، بلکه باید از درون شهر سنت بگذریم و آن‌را بازسازی و تصفیه کنیم. اگر مانند مارکسیست‌ها برخورد کنیم، سنتی‌ها را به طرف صف دشمنان مردم، آزادی و عدالت سوق می‌دهیم و اگر سنت را دور بزنیم مثل یک بمب ساعتی روزی منفجر خواهد شد؛ در نتیجه باید با سنت برخورد فعال کنیم.

۶. دستگاه سازی فکری و طرح ایدئولوژی به جای فرهنگ: این هدف دیگری بود که شریعتی دنبال می‌کرد. او معتقد بود ما فرهنگ خودمان را باید مانند براده‌های آهن با یک آهن ربا هم جهت کنیم. این فرهنگ جهت‌دار همان مقوله ایدئولوژی بود که شریعتی این‌را بیشتر از درون دین استخراج می‌کرد.

۷. اجتماعی شدن و ایجاد جریان و نهادسازی: شریعتی می‌گوید ما هنوز به مرحله اجتماعی شدن نرسیده‌ایم. او در جایی دیگر می‌گوید مهم‌ترین

درد روشنفکران این است که پل ارتباطی با مردم ندارند. ما الان در مراحل اولیه هستیم، بعداً این درد بزرگ را باید حل کنیم. بنابراین اجتماعی شدن دغدغه شریعتی بوده است. او چون دید نخبه‌گرا ندارد، نمی‌گوید اقلیت روحانی، روشنفکر، طبقه کارگر یا... نجات دهنده تلقی شوند بلکه او کلیه مردم در صحنه را مدنظر دارد که در آن‌ها جریان و نهادسازی دنبال شود. شریعتی نهادسازی را در بحث چه باید کرد، با حسینیه ارشاد نشان می‌دهد. ضمن این‌که خودش شخص تشکیلاتی نبود و تیپ منفرد بود، ولی به لحاظ ذهنی و نظری این‌را پذیرفته بود که بایستی نهادسازی شود. او در چارچوب حسینیه ارشاد هم توانست کتابخانه، گروه هنر و... درست کند که بعد از آن دوره می‌بینیم یک نهضت کتابخانه‌سازی در ایران به راه می‌افتد. این دوره به انقلاب برمی‌خورد و این شیوه دنبال نمی‌شود و ما نتوانستیم مرحله بعدی این شیوه را دنبال کنیم.

از طرفی، تیراژهای کتاب‌های شریعتی در این دوره شگفت‌انگیز است. آقای میناچی می‌گوید ما جزوه‌های کلاس‌های شریعتی را در تیراژ ۵۰۰ و ۶۰۰ هزار چاپ می‌کردیم. این موضوع در اسناد ساواک هم هست که سه روز یک‌بار کتاب‌های شریعتی را تجدید چاپ می‌کنند. حسینیه ارشاد هم همکاری دارد، ولی باز هم به حجم روزافزون تقاضاها پاسخ نمی‌دهد. صف کتاب تشکیل می‌شد و مردم می‌ایستادند در صف که کتاب از چاپخانه بیاید تا بخردند. این پدیده برای اولین بار در ایران اتفاق افتاده بود. من این‌ها را علامت‌های موفقیت یک استراتژی می‌دانم. یک استراتژی می‌تواند آن‌چنان بسط اجتماعی داشته باشد که یک میلیون تیراژ کتاب داشته باشد.

تصور من این است که بن‌بست حرکت مسلحانه در ایران این‌جا شکسته شد. صادق زیباکلام کتابی دارد تحت عنوان مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی که پایان‌نامه دکترای ایشان است. در این کتاب به دوران زندانی شدن خود - که ظاهراً یک‌سال بوده است - اشاره می‌کند و می‌گوید در زندان بزرگ‌ترین سؤال ما چه باید کرد بود. این حرکت (حرکت مسلحانه) چون نتوانست بسط اجتماعی پیدا کند و جامعه متصلب سنتی و مردم مرعوب ساواک بودند، در واقع به نوعی ساواک این حرکت را منزوی و سرکوب کرد. و در جشن‌های ۲۵۰۰ ساله عریده مستانه کشید. فاصله بین این بن‌بست و انقلاب، یک فاصله اندکی بود. به‌نظر من انقلاب ایران اگر به جای ۵۷، ۶۷ اتفاق افتاده بود، این محصول، تئوری خود را به جامعه ارایه می‌داد. رژیم شاه - ساواک و سیا همه حواس‌شان را متمرکز کردند بر روی نیروهای چریکی، ولی ناگهان در جایی دیگر کار از دست‌شان درمی‌رود.

۸. پیشگام‌سازی: شریعتی می‌گوید همیشه باید یک عده جلو بیفتند؛ یک امت خیر. البته منظور او از پیشگامی، جلوی مردم ولی چسبیده به آن‌هاست نه جدا از مردم. در عین حال به نقش پیشگام معتقد است.

۹. حزب‌گرایی: شریعتی در عین این‌که آدم تشکیلاتی‌ای نبود، اما از لحاظ ذهنی به این‌جا رسیده بود که شیوه‌ای که می‌توان برای هر حزبی مطرح کرد، باید ایدئولوژی، استراتژی، شعار، تاکتیک و... داشته باشد. به لحاظ نظری به این‌جا رسید، ولی از نظر عملی نرسید، چون تیباً تشکیلاتی نبود.

۱۰. پل زدن و گسترش و رو به مردم کردن: این بزرگ‌ترین دغدغه شریعتی بود و جایی هم می‌گوید ما بایستی زبان شش مخاطب را بلد باشیم؛ شهری، روستایی، عشایر و....

(ادامه دارد)

سالم‌سازی جامعه و ناامنی؟!

گفت‌گوی تمدن‌ها در سطح منطقه و جهان، نشان از اراده‌ای جدی برای ایجاد امنیت واقعی داشت. علاوه بر آن، انتخابات مجلس پنجم نیز خبر از ظهور یک بافت ۷۰ درصدی از مردم در حمایت از اهداف دوم خرداد می‌داد. در تاریخ معاصر ایران، همیشه جریان‌ات محافظه‌کار، مدعی ایجاد برقراری امنیت و آرامش بوده‌اند، امنیت موردنظر آنان هم تنها از طریق حذف و برخورد‌های فیزیکی قابل حصول بوده است. ولی این بار یک جریان مترقی و قانون‌گرا بود که امنیت و پویایی را به ارمان می‌آورد و شعار «زننده باد مخالف من» را سر می‌داد. لذا می‌توان به تعبیری دولت خاتمی را دولت امنیت نامید. با توجه به واقعیت‌های فوق، طبیعی است که از سوی مخالفان این خط مشی، تحرکاتی صورت پذیرد تا این امید در دل ملت خاموش شده و شعار فوق، ابتر بماند.

در جریان استیضاح آقای عبدالله نوری وزیر کشور وقت دولت خاتمی، واژه ناامنی ۲۱ بار از سوی استیضاح‌کنندگان به کار گرفته شد و این گونه وانمود کردند که این دولت توان برقراری امنیت را در سطح کشور و مرزها ندارد؛ در شرایطی که ایران امن‌ترین کشور منطقه محسوب می‌شد و از استعداد عبور خط لوله ترانزیت نفت و گاز برخوردار بود. در آن شرایط حتی جناح‌های متخاصم در افغانستان، بر سر عبور لوله نفت و گاز به توافق رسیده بودند، ولی ما با ناامن جلوه دادن کشور و مرزهای آن، این فرصت

تا قبل از انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری و در سال ۱۳۵۷، جامعه ایران با نابسامانی‌ها و ناامنی‌های عدیده‌ای مواجه بود. اگر بخواهیم به موارد عمده این بحران‌ها اشاره‌ای داشته باشیم می‌توانیم موارد زیر را برشماریم:

۱. ماجرای دادگاه میکونوس و فشارهای بین‌المللی؛
 ۲. شورش‌های شهری - مثل شورش مشهد - که دغدغه اصلی مسئولان شده بود؛
 ۳. تهدید نظامی آمریکا برای انتقام‌گیری از ایران به دنبال انفجار طهران عربستان که منجر به کشته شدن ۲۱ آمریکایی مستقر در برج‌الخبر شد؛
 ۴. فعالیت رو به تزاید جریان‌های مسلحانه برانداز در خارج از کشور؛
 ۵. روند نزدیکی برخی از نیروهای اصطلاحاً متدین و معتقد به اندیشه براندازی و اقدامات مسلحانه در داخل؛
 ۶. انفعال مردم و کاهش مشارکت عمومی در عرصه تصمیم‌گیری از دوازدهم فروردین ۱۳۵۸ تا سال ۱۳۵۷؛
- پس از مشارکت فعال و ۳۰ میلیونی مردم در دوم خرداد ۷۶ امید تازه‌ای جهت دستیابی به راه حل مناسب برای این بحران‌ها به وجود آمد. شعار آقای خاتمی مبنی بر قانون‌گرایی و نفی خشونت در داخل، و تشنج‌زدایی و



مغتنم را از کف دادیم.

بحران جدی دیگری که دولت خاتمی گرفتار آن شد، وجود شبکه قتل‌های زنجیره‌ای در وزارت اطلاعات بود. آقای خاتمی از این شبکه با عبارت «غده سرطانی بدخیم در مرکز امنیت کشور» یاد کرد. ایشان در اهمیت و ضرورت پیگیری این بحران عمیق، جملاتی بدین مضمون گفتند که «اگر اصرار من و حمایت مقام رهبری نبود، هرگز توان برخورد با این پدیده به‌وجود نمی‌آمد.» رئیس جمهور می‌گوید که من در این زمینه «توکل کردم»؛ یعنی این‌که از جان خود مایه گذاشتم. ایشان در تشریح عواقب برخورد با این شبکه سرطانی، بدین مضمون می‌گویند: «پس از افشای شبکه و آغاز به انجام اصلاحات در درون وزارت اطلاعات، برخی عناصر که خود را وارث امنیت کشور می‌دانستند، ولی عملاً آن‌جا را به کانون ناامنی تبدیل کرده بودند، طبیعی است که عکس‌العمل نشان دهند و بنده منتظر واکنش آن‌ها بودم» و حادثه کوی دانشگاه را در ۱۸ تیر ۷۶، مصداق این واکنش می‌داند و از آن به‌عنوان «اعلام جنگ به دولت» تعبیر می‌کند. پس از حادثه کوی ایشان با نظامی کردن شرایط نیز به شدت مخالفت کرده و معتقد بودند در حالی که منتقدان قانونی نظام، در برقراری امنیت و آرام کردن جو، فعالیت در خور تحسینی از خود نشان دادند، دیگر چه نیازی به حکومت نظامی است.

ذکر یک نمونه تاریخی به روشن شدن ابعاد قضیه کمک می‌کند. حمله به دانشگاه در اول بهمن ۱۳۴۰ و حمله به کوی دانشگاه در ۱۸ تیر ۱۳۷۸ یک وجه مشترک داشت؛ هر چند به لحاظ تاریخی و شرایط اجتماعی قابل قیاس با یکدیگر نیستند. در اوایل سال ۴۰، سپهبد تیمور بختیار از رأس سازمان امنیت

کنار گذاشته شد، ولی به این برکناری تن نمی‌داد و از طرق گوناگون سعی بر آن داشت تا کشور را به آشوب بکشاند. از جمله از طریق شاهپور بختیار در جبهه ملی و دیگر ایادی اش تحرکاتی انجام می‌داد؛ حتی در دانشگاه، تا با ایجاد جو ناامنی، ضرورت وجود خود را اثبات کند.

اخیراً نیز ناامنی‌های گسترده در سطح استان خراسان و مرزهای شرقی کشور، حادثه‌ای در خور توجه بود. در شرایطی که روابط مرزی ایران و افغانستان رو به بهبود گذاشته بود، داد و ستد ارزاق و مواد سوختی و کالاهایی از این دست، در مرزهای دو کشور در جریان بود و سران طالبان و جبهه شمال هر دو به ایران رفت و آمد داشتند، چگونه ممکن بود این فرضیه مورد قبول واقع شود که منشأ اصلی ناامنی، طالبان و اتباع افغانی هستند؟ حتی شنیده شده که احمدشاه مسعود هم به بهبود روابط ایران با طالبان در این سطح، اعتراض داشت.

ناامنی تا به آن حد پیش رفته بود که جریان گروگان‌گیری به مرز ترکمنستان و حتی چناران در نزدیکی شهر مشهد هم کشیده شده بود. اخبار منتشره از صدا و سیما و برخی مطبوعات هم جو وحشت در میان

مردم را بیشتر دامن می‌زد و تلویحاً دولت خاتمی و کارگزارانش در استان را به بی‌کفایتی و ناتوانی در برخورد با این بحران متهم می‌کردند. با توجه به واقعیات موجود، این فرضیه که کانون اصلی شرارت و ناامنی در خارج از مرزهاست، مورد تردید جدی واقع است.

به رغم برخوردهای دلسوزانه و تلاش شبانه‌روزی مقامات استان و نیروی انتظامی، ناامنی و گروگان‌گیری کماکان ادامه داشت، تا این‌که به اهتمام سردار قالیباف فرمانده نیروی انتظامی در استان و نصب فرمانده جدید نیروی انتظامی در استان خراسان، ناامنی در حد قابل قبولی کاهش یافت و کنترل شد.

ریشه این بحران را نیز شاید بتوان عکس‌العمل اصلاحات انجام شده در نیروی انتظامی دانست. با روی کار آمدن سردار قالیباف و تغییر و تحولات مثبتی که در سطح کلان در نیروی انتظامی به وقوع پیوست، طبیعی به نظر می‌رسد که واکنش‌هایی از جانب بحران‌سازان صورت گیرد. به نظر می‌رسد حتی بحران آفرینان تمایل داشتند که برای بار دوم، نظام جمهوری اسلامی را برای درگیری با طالبان تحریک کنند.

غرض از ذکر موارد فوق، دستیابی به یک نتیجه در خور تأمل است. این قاعده عمومیت دارد که در هر زمان و در هر کجای جهان، اگر اراده‌ای بر این امر تعلق گیرد تا با باندها یا شبکه‌های شکل گرفته در دستگاه‌ها و مراکز امنیتی - اطلاعاتی برخورد جدی کند، یقیناً عکس‌العمل‌ها و واکنش‌هایی را بر می‌انگیزد. ناامن جلوه دادن جامعه، حداقل و طبیعی‌ترین این عکس‌العمل‌هاست. ناامن کنندگان و بحران آفرینان می‌خواهند از این طریق، ضرورت وجودی خود را اثبات کنند. برخی

هم سعی می‌کنند به بزرگ نمایی این ناامنی‌های مصنوعی پرداخته و به آن دامن بزنند تا شرایط را نظامی کرده و اوضاع را بر طبق دلخواه خود رقم زنند. در کتابهایی که درباره کودتای ۲۸ مرداد نوشته شده است می‌خوانیم که سازمان MI.6 انگلیس، به کمک عناصر مذهبی و کمونیست، ناامنی‌هایی را ایجاد می‌کرد. به‌عنوان مثال در نزدیکی اقامتگاه تابستانی مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی، مجالس رقص و پایکوبی به راه می‌انداختند تا این گونه وانمود کنند که دولت مصدق، بانی بی‌بندوباری است و مراجع را به حمایت از کودتا یا حداقل سکوت در مقابل آن وادار کنند. در پایان، یادآوری این نکته ضروری به نظر می‌رسد که بجاست دولت و فرماندهان نیروی انتظامی، ریشه بروز ناامنی‌ها و همچنین نحوه برخورد با آن‌را به‌عنوان یک تجربه موفق در اختیار مردم قرار دهند. مردم صبوری که نه مشی برانداز را می‌پسندند و نه توجیه‌گر نابسامانی‌ها می‌شوند، بلکه پیگیر مشی اصلاح‌طلبانه در مسیر احیای قانون اساسی و شعارهای رئیس‌جمهور منتخب خویش هستند.



سازمان MI.6 انگلیس، به کمک عناصر مذهبی و کمونیست، ناامنی‌هایی را ایجاد می‌کرد. به عنوان مثال در نزدیکی اقامتگاه تابستانی مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی، مجالس رقص و پایکوبی به راه می‌انداختند تا این گونه وانمود کنند که دولت مصدق، بانی بی‌بندوباری است و مراجع را به حمایت از کودتا یا حداقل سکوت در مقابل آن وادار کنند.

نارسایی‌ها، ریشه‌یابی‌ها و راهکارها

ارزشیابی مسئولان و صاحب‌نظران از شرایط کنونی

مانند این که با تشویق و یا تهدید بدحجابی را در جامعه ریشه‌کن کنند - ولی پایبند اجرای عدالت در مورد خود نباشند، این حکومت ماندنی نخواهد بود؛ حتی اگر نام آن، نظام مقدس جمهوری اسلامی باشد و تمام بدنه آن در دست روحانیت. ایران ۷۹/۷/۱۱

آب از آب تکان نمی‌خورد
سرتیب افشار: در ۱۵ خرداد ۴۲ علما تحصن کردند، شاه از ترس بلافاصله امام را آزاد کردند و البته تبعیدشان کردند. اما امروز علما تحصن می‌کنند، ولی آب از آب تکان نمی‌خورد. رسالت ۷۹/۶/۱۵

جامعه روحانیت مبارز و دیدگاه‌های لیبرالی
محسن ماندگاری، روزنامه‌نگار: جریان اصلی در جناح راست به رهبری جامعه روحانیت مبارز مدافع اقتصاد باز و آزاد و دارای دیدگاه ویژه و لیبرال مابانه در سیاست خارجی است. انتخاب، ۷۹/۸/۲۸

می‌خواهند مردم را نسبت به روحانیت بدبین کنند
حجت‌الاسلام صدیقی مشاور قوه قضاییه: امروز تمام روزنامه‌های بیگانه و وابسته به دنبال این هستند که عالمان دینی را از چشم مردم بیندازند و مردم را نسبت به آنان بدبین کنند. رسالت ۷۹/۷/۱۶

از شبهه استقبال می‌کنیم، اما به شرط...
آیت‌الله نوری همدانی: ما از طرح سؤال و شبهه استقبال می‌کنیم، اما به شرط این که شبهات ابتدا با اهل فن و اهل علم مطرح شود، اگر جوابی نگرفتند، هر جا می‌خواهند مطرح کنند؛ ولی متأسفانه این کار را انجام ندادند. کیهان ۷۹/۸/۱۰

آیت‌الله مصباح یزدی، عضو جامعه مدرسین: اگر جوانان نسل آینده دچار انحراف فکری شوند، روحانیت مسئول خواهد بود، زیرا نتوانسته به شبهات پاسخ دهد.

علما و روحانیت راستین و مراجع عالی‌قدر که نگاهبان اصلی دین هستند؛ پشت می‌شود، وقتی آموزه‌های دینی که محصول قرن‌ها تتبع علمای شیعه است تخطئه می‌شود، وقتی دستاوردهای سترگ فقهی به تمسخر گرفته می‌شود؛ زنگ ورود به کلاس نفاق، کفر و الحاد هم نواخته می‌شود. رسالت ۷۹/۹/۵

روحانیت مسئول انحراف خواهد بود
آیت‌الله مصباح یزدی، عضو جامعه مدرسین: اگر جوانان نسل آینده دچار انحراف فکری شوند، روحانیت مسئول خواهد بود، زیرا نتوانسته به شبهات پاسخ دهد. روحانیت به جای گناهکار خواندن مردم و دوری جستن از آن‌ها، بر قصور و کوتاهی خود در آرایه اسلام واقعی اعتراف کند و با فعالیت مضاعف - ضمن انجام امور جاری روحانیت - با شناخت وضعیت موجود به فکر رفع نقایص و تربیت شخصیت‌های علمی و اخلاقی و آشنا به مسایل روز باشد. انتخاب ۷۹/۷/۱۸

حتی اگر همه چیز دست روحانیت باشد
مسعود ده‌نمکی، روزنامه‌نگار: در صورت حاکمیت جریان ارزش‌گرا در جامعه، اگر بتوانند برخی ارزش‌های اسلامی را در جامعه فرا بگیرند

بررسی روند «مردم»، «نظام حاکم»، «دشمن خارجی و عوامل داخلی‌اش» و تعامل این سه مؤلفه، وجه لاینفک طراحی یک راهبرد به شمار می‌رود. در این شماره از نشریه در بررسی روند حرکت نظام، بر آن شدیم تا نقل قول‌هایی از مسئولان نظام را که در مطبوعات رسمی درج شده است، بیاوریم. احتمال آن می‌رود که با مطالعه آن‌ها خوانندگان به دو جمع‌بندی متفاوت برسند.

نخست آن که چون مسئولان خود به نارسایی‌ها و مفاصل اعتراف دارند، امیدی به اصلاح نظام نیست. دوم آن که مسئولان نظام در صددند تا با بیان نارسایی‌ها و ریشه‌یابی‌ها، به بازسازی و ترمیم نظام بپردازند.

۱. جایگاه کنونی

روحانیت از دیدگاه صاحب‌نظران

خطری که روحانیت را تهدید می‌کند
حجت‌الاسلام یونسی، وزیر اطلاعات: خطری که برای روحانیت و جامعه وجود دارد، انفصال نسلی است. زیرا ذائقه و نگاه به ارزش‌ها از سوی نسلی که در حال شکل‌گیری است، با ما تفاوت می‌کند و این یک واقعیت است. این پدیده شکل جدیدی است که با زور و چماق حل‌شدنی نیست و به نظر کارشناسان راه مقابله با آن فرهنگی است.

۷۹/۸/۲۹

وقتی به روحانیت پشت می‌شود
محمدکاظم انبارلویی روزنامه‌نگار: وقتی به

بنیان کن ترین شبهات ظرف چند سال اخیر

آیت الله مصباح یزدی: اگر بخواهیم عالم واقعی داشته باشیم، به مدارس دینی نیاز داریم و اگر مدارس دینی نباشد، ضمانتی برای اسلام وجود ندارد. طی ده سال گذشته به ویژه دو سه سال اخیر شبهاتی که درباره اصلی ترین مسایل الهی مطرح شده و در طول تاریخ اسلام بی نظیر بوده است. از نظر کمیت و کیفیت، بنیان کن ترین شبهات ظرف چند سال اخیر مطرح شده است. آفتاب یزد ۷۹/۸/۱۰

لباس روحانیت و یاد خدا

آیت الله مصباح یزدی در مراسم عمامه گذاری طلبه ها: یکی از بهترین راه هایی که انسان را می تواند بی اختیار به یاد خدا بیندازد، لباس روحانیت است.

آفتاب یزد ۷۹/۸/۲۴

کوتاهی در آموزش مفاهیم قرآن

آیت الله مشکینی: یکی از مهم ترین مسئولیت مبلغان باید این باشد که مفاهیم کلام الله مجید را در محافل مختلف به خصوص برای جوانان بازگو نمایند. متأسفانه حوزه علمیه قم آن گونه که انتظار می رفت، در این جهت، کار مهمی انجام نداد.

انتخاب ۷۹/۸/۲۸

۲. مدیریت سیاسی اجتماعی و جهت گیری ها

مدیریت امرانه و تفکر طبقاتی

دکتر مجید کرد رستمی، رئیس مرکز مدیریت دولتی کشور: بر اساس بررسی کارشناسان، بیش از ۹۵ درصد مدیران کشور - یعنی از هر ۱۲۴ مدیر، ۱۲۲ نفر - مدیریت امرانه دارند. معضل فوق موجب شده تا در بعضی موارد شایسته سالاری در بین مدیران حاکم نباشد. ما متأسفانه دارای تفکر شورایی نبوده، بلکه تفکر طبقاتی داریم و این امر موجب شده تا شوراهای گوناگون معمولاً

دکتر مجید کرد رستمی: ما متأسفانه دارای تفکر شورایی نبوده، بلکه تفکر طبقاتی داریم و این امر موجب شده تا شوراهای گوناگون معمولاً با مدیرانی که تفکر فردی دارند، دچار مشکل و اختلاف نظر شوند.

با مدیرانی که تفکر فردی دارند، دچار مشکل و اختلاف نظر شوند.

حیات نو ۷۹/۸/۹

اغتشاش در مدیریت و عدم پاسخگویی

محمد باقریان، مشاور عالی رئیس جمهور: کشور اکنون با نوعی اغتشاش در مدیریت مواجه است و هیچ گونه نظارت جدی بر اجرای برنامه های مصوب و ابلاغ شده وجود ندارد و هیچ نهادی در برابر اجرای برنامه ها پاسخگو نیست.

انتخاب ۷۹/۸/۲۵

مسئولی که از انتقاد بدش می آید

کامران نجف زاده: متأسفانه امروز با نسلی از مدیران و مسئولان دولتی مواجه هستیم که به هیچ روی تحمل شنیدن کوچک ترین انتقادی از عملکرد خود را ندارند... مسئولی که از انتقاد بدش می آید و عاشق تعریف و تمجید است، عملاً خود را در یک شرایط دروغین و کاذب قرار داده است و رشته ارتباطی خود را با واقعیات اطراف خویش بریده است.

کیهان ۷۹/۹/۱۷

مدیریت، نخستین متهم

مسعود ده نمکی، روزنامه نگار: مدیریت و حاکمیت جامعه به دلیل آن که اعمال تبعیض نیازمند اعمال نفوذ و قدرت است، نخستین متهم در این زمینه است. در سال های گذشته نیز تبعیض ها و بی عدالتی های موجود در جامعه موجب پدید آمدن اعتراضی اجتماعی به نام دوم خرداد شد. یعنی بیش از آن که دوم خرداد مدیون

اصلاح طلب ها و تجدیدنظرها باشد، مدیون سوء عملکرد مدیریت های اجتماعی در چند سال گذشته بوده است.

آفتاب یزد، ۷۹/۸/۱

عدم دخالت رهبری در امور اجرایی

حجت الاسلام سیدمصطفی طباطبایی نژاد، امام جمعه موقت اردستان: کسانی که مسئولیت اجرایی دارند و در کار خود ناتوان هستند، باید مسئول عواقب آن باشند. وجود فساد و فقر و تبعیض در جامعه امری روشن است و عده ای زمینه سازی می کنند که مسئولیت جامعه با رهبری است، چون ایشان می تواند در همه امور دخالت کند؛ اما این طور نیست و ایشان در کارهای اجرایی دخالت نمی کنند.

ایران ۷۹/۸/۳۰

رئیس جمهور اجازه انجام خیلی کارها را ندارد

عباس عبدی، روزنامه نگار: خاتمی در انتخابات آینده نباید بیاید. ایشان در مقام رئیس جمهور اجازه انجام خیلی از کارها ندارد. می داند اگر خیلی کارها را بکند، عده ای مترصد هستند و جامعه را به خشونت می کشند. ایشان هم راضی به خشونت نیست که کاملاً درست است. اما نکته اینجاست که در ادامه، سکوت او هم موجب تأیید این رفتارها می شود.

آفتاب یزد ۷۹/۸/۳۰

مدیریت، کنترل سرمایه ها و سلیقه های شخصی

حسین شریعتمداری، سرپرست روزنامه کیهان: پس از پایان جنگ و با شروع دوران سازندگی، سرمایه کلانی به میدان آمد، ولی این سرمایه آن طور که باید و شاید کنترل نشد و برخی وزارتخانه ها اجازه یافتند که شرکت های خصوصی و اقماری تأسیس کنند. بر اساس مدارک موجود، این شرکت ها با این که به صورت خصوصی اداره می شوند، از رانت های دولتی استفاده می کردند... مسئولان نمی توانند از اطلاعات و امکاناتی که در اختیار دارند، برای سلیقه شخصی خود استفاده کنند. به عنوان مثال من موردی را سراغ دارم که مسیر بزرگراهی را برای این که از کنار فلان زمین بگذرد، تغییر داده اند...

رسالت ۷۹/۸/۸

تحول در مدیریت سیاسی و سویاپ اطمینان

اکبر اعلمی، نماینده تبریز در مجلس شورای اسلامی: آقایان چنان چه واقعاً به نظام اسلامی و منافع و مصالح ملی اعتقاد داشته باشند، باید متشکر جبهه دوم خرداد و گروه‌های موسوم به اصلاح‌طلبان هم باشند... و چنان چه به وجدان خود مراجعه کرده و عمیق‌تر فکر کنند، پی خواهند برد که جبهه دوم خرداد به پرچمداری آقای خاتمی، به‌عنوان سویاپ اطمینان نظام عمل کرده و با تدبیر و کجاست خود مانع از بروز هرگونه بحران سیاسی اجتماعی و انفجار توأم با خشونت شده و بدین‌وسیله فرصتی به‌دست آمد تا نگاهی نقادانه به گذشته داشته باشیم و به اصلاح امور در آینده بیندیشیم.

همبستگی ۷۹/۸/۳

۳. فسادهایی که با آن‌ها مواجهیم

آمار قتل‌ها به تفکیک انگیزه‌ها:

- قتل‌های جنسی که به دنبال تجاوز به عنف صورت می‌گیرد ۱۷ درصد
 - قتل‌های ناشی از اختلافات عقیدتی و اخلاقی ۱۵ درصد
 - قتل‌های ناشی از اختلافات قومی و قبیله‌ای ۱۰ درصد
 - قتل‌های ناموسی ۲۰ درصد
 - سایر انگیزه‌ها از جمله پنهان نمودن جرم، مشکلات اقتصادی و قتل‌های ناشی از خوردن مشروبات الکلی و استعمال موادمخدر ۳۸ درصد
- مهران رضوانی، کیهان ۷۹/۶/۵

کشتن یک انسان آسان شده است

سردار انصاری، جانشین فرمانده نیروهای انتظامی تهران بزرگ: قتل‌ها ۱۷ درصد افزایش داشته که ۳۵ درصد آن مربوط به قتل‌های خانوادگی است. امروز در کشور ما، کشتن یک انسان آسان شده. با بررسی به عمل آمده آمار نشان می‌دهد که در کشور ما هر دو روز یک‌بار، یک قتل اتفاق می‌افتد و این برای کشور خوب نیست.

همشهری ۷۹/۵/۲۶

دکتر علی مطهری، فرزند استاد مطهری: این مطلب یک اصل کلی بوده است که روحانیون بهتر است پست‌های اجرایی یعنی ریاست جمهوری و وزارت را نپذیرند مگر اضطرار او این اصل مورد تأکید امام خمینی و استاد مطهری بوده است.

نمی‌گوییم ترور خوب است، اما...!

آیت‌الله خزعلی: نمی‌گوییم ترور خوب است، اما مردم هم به جان آمده‌اند و حق دارند. ضمن این که من امیدوارم نویسندگان غافل از خواب بیدار شوند.

آفتاب یزد، ۷۹/۸/۲۴

انتظار ترور شدن را نداشتیم

سعید حجاریان: از جریان‌های داخلی، انتظار ترور شدن را نداشتیم. گاهی درباره گروه‌های برانداز خارجی فکر می‌کردم، اما درباره این‌ها نه! زیرا کسی که ادعای دینداری می‌کند، برای این کارها باید حجت شرعی داشته باشد. فکر نمی‌کردم عالمی در سطح بالا اجازه ترور بدهد، چون در اسلام ترور حرام است. اسلام اجازه ترور نمی‌دهد... من دنبال نکردم ببینم حکم داشتند یا نه! ... به نظر من یک عده از مباشرین گروه را گرفتند و محاکمه کردند. اگر یادتان باشد آقای خاتمی به شورای امنیت کشور نوشتند که شما موظف هستید دنبال ریشه بگردید، اما دستگاه قضایی خود را موظف به پیگیری ریشه‌ها نمی‌دانست.

پیام امروز آذر ۷۹

منکرات بزرگ‌تر فراموش شده‌اند

حجت‌السلام نیازی، رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح: از جمله خطراتی که امروز جامعه و انقلاب ما را تهدید می‌کند، تعطیلی امر به معروف و نهی از منکر، تجمل‌گرایی و اشرافی‌گری برخی مسئولان نظام است و متأسفانه امروز رگه‌هایی از این تمایلات در بین مسئولان نظام پدیدار شده است... باید به‌طور جدی و شدید با رفاه‌طلبی

مسئولان برخورد شود، بر عملکردشان نظارت و به آن‌ها تذکر داده شود... هرگاه صحبت از منکر به میان آمده، تمام توجهات به بدحجابی معطوف شده است. در حالی که منکرات بزرگ‌تری نظیر رباخواری در جامعه وجود دارد.

پرتوسخن ۷۹/۹/۳۰

رفتار ما و رواج دروغ‌گویی

حجت‌الاسلام کربوبی رئیس مجلس شورای اسلامی: رفتار ما به گونه‌ای بوده است که مردم در مورد مسایل اقتصادی و مالی حقیقت را نگویند. ما اگر دولت می‌شویم مالیات می‌خواهیم، اگر در عرصه دین فعال باشیم، سهم امام طلب می‌کنیم. یکی دو خمس می‌خواهد و دیگری چهار خمس، بعد هم می‌گوییم چرا دروغ می‌گویند. هیچ‌گاه نمی‌گوییم که این ما بودیم که با رفتارمان مردم را وادار به دروغ‌گویی کردیم.

حیات نو ۷۹/۸/۱

ریاکاری برای تأمین معاش

دکتر الهیاری، عضو مجلس شورای اسلامی: به‌خاطر وضعیت کلان و شرایط جامعه، در ارتباط با مسئولیت‌گزینی و کار - که متأسفانه عموماً مربوط به ظاهر افراد می‌شود - ریاکاری‌هایی پیش می‌آید. اشخاص، مخصوصاً جوانان، به‌خاطر به‌دست آوردن شغل، ظاهرشان را مطابق میل گردانندگان محل کار، آراسته می‌کنند و این خطرناک و خلاف سلامت روان است. ما باید اشخاص را آن‌گونه که هستند بپذیریم.

ایران ۷۹/۸/۲۳

فساد در معاملات خارجی

جعفری، دبیر کمیسیون اقتصاد کلان مجمع تشخیص مصلحت نظام: فساد مالی در خریدهای خارجی ایران، چشمگیر بوده است. بر اساس تحقیقات سازمان شفافیت بین‌المللی که برای فسادهای مالی خرید خارجی، شاخص ۱۰ به‌عنوان کشور بدون فساد تعیین شده است، ایران شاخص ۸۹ را به دست آورده است که نشانگر فسادهای عمده در بخش معاملات خارجی است.

همبستگی ۷۹/۸/۳

بحران اخلاقی

حجت‌الاسلام مولایی‌نیا، معاون فرهنگی

تربیتی سازمان زندان‌های کشور: جامعه ما با یک بحران اخلاقی مواجه است و بی‌مسئولیتی و قانون‌شکنی در حال ترویج است.
انتخاب ۷۹/۸/۲۵

رابطه بی‌عدالتی و بی‌حجابی
سرمقاله: در اوایل انقلاب که شعار استقلال و آزادی سر داده می‌شد، بی‌حجابان خودشان حجاب را رعایت می‌کردند و کسی به آن‌ها تذکر نمی‌داد. اگر بوی بی‌عدالتی بیاید، ممکن است چادری‌ها هم بی‌چادر شوند.
آفتاب یزد ۷۹/۷/۲۵

۴. ریشه‌یابی و آفت شناسی

قدرت مطلقه و فسادها
حسین انصاری‌راه، رئیس کمیسیون اصل نود: ریشه انواع فسادهای اقتصادی، اجتماعی و اداری در فساد سیاسی است. به نظر من قدرت مطلقه هر جا باشد منشأ فساد است، از این رو قدرت و در رأس آن قدرت سیاسی جامعه باید تحت کنترل و نظارت عمومی باشد.
انتخاب ۷۹/۷/۳

دین دولتی مثل دین بنی‌امیه است
مقام رهبری: بنده معتقد به دین دولتی نیستم. دین دولتی مثل دین بنی‌امیه و بی‌عباس است. دین، دین خدایی و دین اعتقادی و دین قلبی است.
انتخاب ۷۹/۹/۲۶

حساب‌دهی مقامات، حساب‌خواهی ملت
غلامرضا سلامی، رئیس شورای عالی انجمن حسابرسان خبره ایران: مسئله فساد مالی در کشور فقط به سیستم بانکی بازنمی‌گردد، تمام سازمان‌ها و نهادهای غیربانکی و اقتصادی دچار چنین عارضه‌ای هستند و گسترش آن به‌خاطر نبودن فرهنگ حساب‌دهی در میان مقامات و فرهنگ حساب‌خواهی نزد افکار عمومی است.
انتخاب ۷۹/۷/۵

عبدالله رمضان زاده استاندار کردستان: روند آرام و تدریجی در چارچوب قانون اساسی، اصلاحات را به پیش می‌برد. سرعت برای اصلاحات، یک سم مهلک و خطرناک است.

آن چه که همه را رنج می‌دهد، عدم نظارت است
حجت‌الاسلام کربوبی، رئیس مجلس شورای اسلامی: مسایلی چون قتل‌های زنجیره‌ای، فسادهای مالی و اقتصادی و چیزهایی که همه را رنج می‌دهد و اکنون تاوان آن را پس می‌دهیم، به‌خاطر این است که نظارت مردم کامل نبوده و اگر نظارت آنان دقیق بود، این حوادث رخ نمی‌داد.
ایران ۷۹/۸/۳۰

نقش آلودگی‌ها در ضعف نظارت
مهدی نصیری، روزنامه‌نگار: ضعف نهادهای نظارتی و قضایی کشور به دلیل ترس و آلودگی، یکی از مهم‌ترین عوامل گسترش فساد مالی در جامعه است. آلودگی برخی مسئولان مانع برخورد می‌شود و همین امر آن‌ها را به سکوت و سازش با فسادهای مالی دچار می‌کند. بی‌بوند ننگین سرمایه و سیاست، مهم‌ترین عارضه بروز این نوع فساد است.
همبستگی ۷۹/۸/۳

منبع مالی ریخت‌وپاش‌ها کجاست؟!
حجت‌الاسلام دری نجف‌آبادی: مادر کشور نه از نظر تئوری و نه از نظر رفتاری به بحث بیت‌المال توجهی نداریم... فلان دستگاہی که ۳۰۰ تا ۴۰۰ میلیون تومان برای یک سمینار هزینه می‌کند، از کجا می‌آورد؟
رسالت ۷۹/۹/۵

سوءاستفاده برخی از منفعت‌طلب‌ها از اسم مسئولان
حجت‌الاسلام ناطق‌نوری: حتی بسیاری از بچه مسلمان‌ها هم به شایعه و دروغی که شخص نامعلومی پخش کرده، دامن می‌زنند. مثلاً می‌گویند فلان مسئول مملکتی در عروسی

پسرش خرج آن چنانی کرده و سکه توزیع کرده. وقتی تحقیق شد، معلوم شد که وی فرزند پسر ندارد. یا شایع کردند که مثلاً فلان کارخانه لبنیات، متعلق به ناطق‌نوری است...! گاهی برخی از افراد به اسم ما سوءاستفاده می‌کنند و با نسبت دادن خودشان به مسئولان، منفعت‌طلبی زیادی می‌کنند.
همبستگی ۷۹/۹/۲۷

می‌ترسم عقوبت ما را بگیرد
آیت‌الله امام کاشانی: این چه وضعی است در بین مسلمانان؟ چه پورسانت‌ها در معاملات دولتی؟ چه بدهی‌ها؟ چه پورسانت‌ها در معاملات خصوصی؟ چه زندگی‌های غلط؟ این چه وضعی است که دامن جامعه‌ما را گرفته است؟ می‌ترسم عقوبت ما را بگیرد و خدا ما را غضب کند.
اطلاعات ۷۹/۹/۱۲

۵. راهکارها و روش‌ها

بهبتر است روحانیت از پست‌های اجرایی کناره بگیرد
دکتر علی مطهری، فرزند استاد مطهری: آقای خاتمی، پیشنهاد بنده این است که جناب عالی در انتخابات آینده ریاست جمهوری، کاندیدا نشوید. دلیل اصلی این است که از ابتدای انقلاب اسلامی، این مطلب یک اصل کلی بوده است که روحانیون بهتر است پست‌های اجرایی یعنی ریاست جمهوری و وزارت را نپذیرند؛ مگر اضطراراً و این اصل مورد تأکید امام خمینی و استاد مطهری بوده است.
هفته نامه صبح ۷۹/۹/۲۹

تصدی‌گری علما و روحانیون را کم کنیم
حجت‌الاسلام حسن روحانی، دبیر شورای عالی امنیت ملی: مشروعیت نظام ما در آینده در پیشگاه افکار عمومی جامعه و به ویژه جوانان در سایه کارآمدی آن خواهد بود. مسئله اصلی این است که تصدی‌گری دولت اسلامی، علما و روحانیون را کم کنیم و به احزاب سیاسی در چارچوب اسلام و قانون بسپاریم و تصدی‌گری دین را نیز تا حدی که ممکن است کم کنیم تا مشکلات جامعه به نام اسلام تمام نشود.
انتخاب ۷۹/۷/۱۲

قداست احکام، نقد حاکمان

امیر محبیبان، روزنامه‌نگار: احکام و ارزش‌ها و نظام اسلامی، دارای قداست‌اند، چون از دین که امر مقدسی است، مستخرج شده‌اند، اما حکام حق ندارند از این قداست احکام به نفع خودشان بهره‌گیری کنند... هیچ فردی نباید از دایره نقد در امان باشد.

یالتارات، نیمه دوم آذرماه

ضرورت یک تحول بزرگ در مدیریت دوزیستی کشور

دکتر محمدصادق محفوظی: متأسفانه میدان مدیریت اجرایی کشور در سال‌های پس از انقلاب تغییر چندانی نیافت و این بزرگ‌ترین آسیبی بود که به انقلاب وارد شد. ما همواره از دوزیستان اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی ضربه خورديم. این دوزیست‌ها توانایی انجام اصلاحات مورد نظر انقلاب را در کشور نداشتند. آیا می‌شود در دنیا مدیرانی یافت شوند که یک روز اقتصاد کاملاً بسته را تجویز کنند و همان اشخاص یک روز دیگر در سایه اقتصاد کاپیتالیستی قرار گیرند؟... این گونه افراد دچار بیماری دو شخصیتی می‌شوند. این افراد توانایی اصلاحات را در کشور ندارند... لذا در قدم اول برای انجام مطلوب اصلاحات، ایجاد یک تحول بزرگ مدیریتی و اداری را لازم می‌بینم.

رسالت ۷۹/۸/۲۸

ضرورت دو ابزار کنترل و نظارت

دکتر احمد نقیب‌زاده: دو ابزار کنترل و نظارت، مطبوعات و احزاب مستقل از حاکمیت هستند که در صورت حضورشان چراغ‌های راهنمای بیشتری در سالن عمومی کشور روشن می‌شود و افراد از بیم آن که تخلفات‌شان در انظار عمومی مشاهده شود، کمتر دست به فساد مالی و اداری می‌زنند. اما چراغ‌ها خاموش و ورشکسته‌اند؛ انحصار در تولید و توزیع کالا و خدمات گسترده است و غالب انتصاب‌ها بر شایستگی پایه انجام نشده. این همه، فساد مالی و اداری را به دنبال داشته که غیرقابل انکار است، مشروط به آن که بازیگران سیاسی نکوشند فسادها را به دستگاه‌های تحت اختیار رقیب محدود کنند و پیشینه خود را همچون فرزند «مریم پاک» جلوه دهند.

ایران ۷۹/۸/۲۸

دکتر عبدالمجید: در شرایط افزایش فشار فرهنگی، اشخاص برای حفظ ثبات خویش در جامعه ناگزیر از دورویی هستند و در واقع هویت خود را دو شقه می‌کنند.

باید از خودمان آغاز کنیم

آیت‌الله شاهرودی: باید از خودمان آغاز کنیم. اگر رهبران جامعه، نخست قانون و عدالت را درباره خود و خانواده‌هاشان اجرا کنند، جامعه تعدیل شده و قانون عدالت بر کشور حاکم خواهد شد. من نمی‌دانم چرا تا به حال اصل ۱۴۲ که مربوط به رسیدگی به اموال مسئولان عالی‌رتبه به نظام و زن و فرزندان آن‌هاست، طرح نشده است؟

کیهان ۷۹/۹/۱۷

جلوگیری از فشار فرهنگی و رشد نفاق

دکتر عبدالمجید، استاد دانشگاه: برای از بین بردن دورویی و ریا در جامعه، باید به پاره فرهنگ‌ها مجال بروز داده شود، چرا که در شرایط افزایش فشار فرهنگی، اشخاص برای حفظ ثبات خویش در جامعه ناگزیر از دورویی هستند و در واقع هویت خود را دو شقه می‌کنند. یک شقه آن برای عرضه به بیرون و حفظ ثبات حرفه‌ای و اجتماعی و شقه دیگر که هویت اصلی فرد است، در پستوها و درون خانه‌ها خود را نشان می‌دهد و هر چه این فشار فرهنگی در جامعه بیشتر شود، سطح دورویی و نفاق در آن جامعه بیشتر می‌شود.

ایران ۷۹/۸/۱۶

شاید حادثه‌ای بزرگ در پیش باشد

حسین شریعتمداری سرپرست کیهان: این روزها تمامی دلسوزان از رخدادهای تلخی که در عرصه‌های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی کشور می‌گذرد، خون به دل دارند... و بسیجی این روزها چه بی‌تاب است! شاید روز موعود نزدیک و حادثه‌ای که خامنه‌ای بزرگ آن را «عاشورا»یی نامید، در پیش باشد...!

کیهان ۷۹/۹/۱

اگر عموم مردم از حکومت برگشتند آیت‌الله مصباح: اگر حکومت اسلام تشکیل شد، کسی حق آشوبگری و فتنه‌جویی و تجزیه‌طلبی را ندارد و باید با او جنگید؛ ولی اگر عموم مردم برگشتند و نخواستند، طبعاً دیگر حجت بر آن تمام نیست و باید از آن کناره‌گیری کند.

ایران ۷۹/۹/۸

زمینه اجتماعی برای اصلاحات آماده است

دکتر محمدجواد لاریجانی: بین اصلاحات در چین و ایران شباهت صوری وجود دارد، اما در اصل و محتوا بسیار با هم متفاوت هستند. فرصت فعلی در اصلاحات را نباید از دست بدهیم. جواب مثبت مردم به پیام خاتمی نشان می‌دهد که زمینه اجتماعی آماده است.

باید در رفع علل شورش‌های اجتماعی کوشید!

علی دانش منفرد مشاور رئیس صدا و سیما: در جامعه ایران همه نظرات خود را ابراز می‌دارند، بنابراین ما اکثریت خاموش نداریم؛ زیرا اکثریت خاموش محصول خفقان، استبداد و دیکتاتوری است. مسئولان در هر جامعه‌ای خصوصاً در ایران، باید عوامل به وجودآورنده هر شورش و اعتراضی را دقیقاً بررسی کنند و آن‌ها را بشناسند و سریعاً در رفع آن بکوشند. ممکن است گفته شود عوامل خودفروخته و یا ضدانقلاب در ایجاد شورش نقش دارند، اما باید توجه داشت که اگر زمینه اعتراض در مردم وجود نداشته باشد، تلاش‌های این عوامل ضدانقلاب عقیم مانده و منجر به آشوب‌های اجتماعی نمی‌شود.

آفتاب یزد ۷۹/۹/۳۰

کانون‌های قدرت را یک روزه

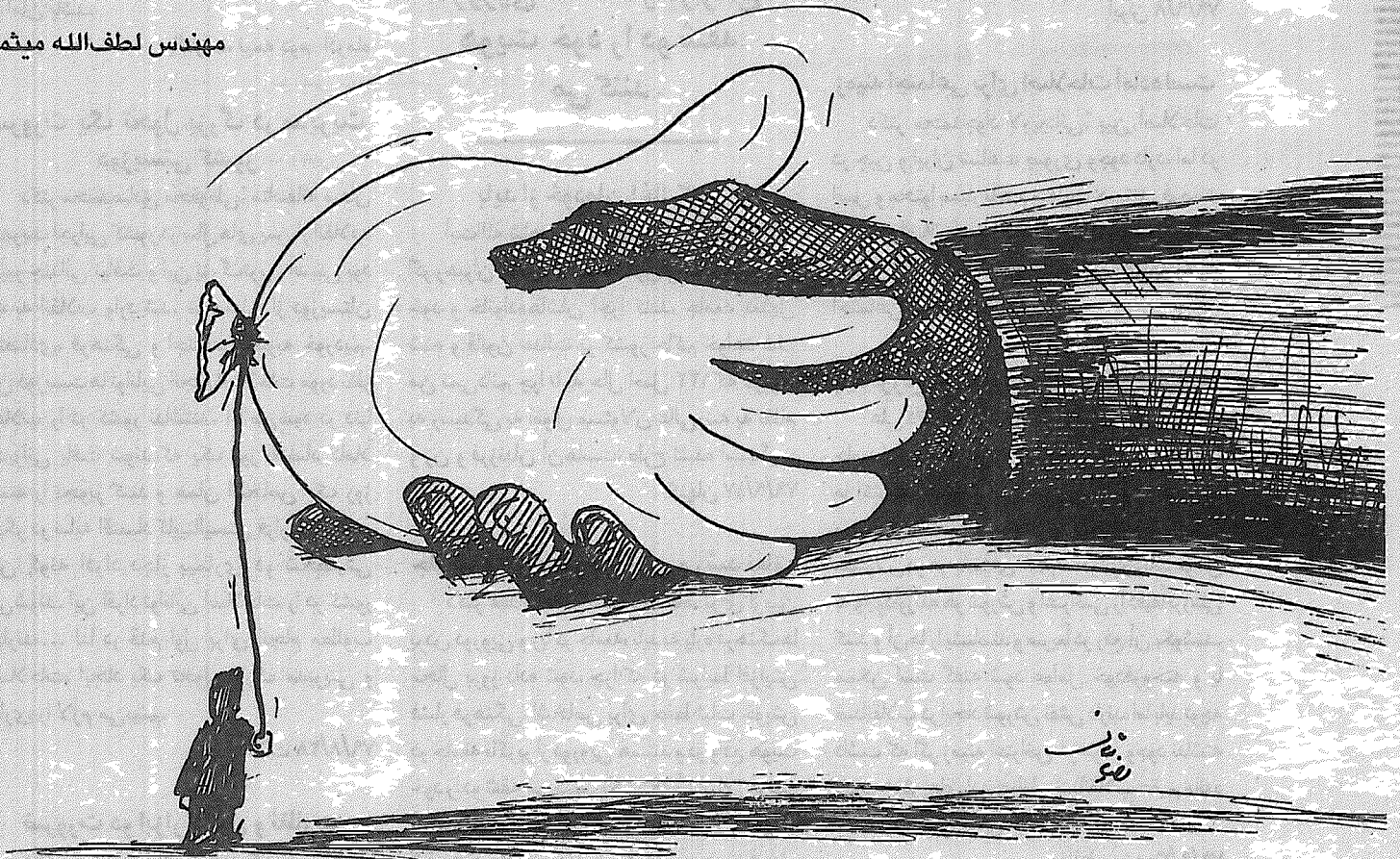
نمی‌توان به زیر کشید

عبدالله رمضان‌زاده، استاندار کردستان: روند آرام و تدریجی در چارچوب قانون اساسی، اصلاحات را به پیش می‌برد و سرعت برای اصلاحات، یک سم مهلک و خطرناک است. اصلاحات حرکتی روبه جلو بود و خیلی هم به دنبال افشاگری نسبت به مسایل گذشته نیست. نباید بر این باور باشیم که کانون‌های قدرت مخالف مردم را - که در حال حاضر وجود دارند - باید یک روزه به زیر بکشیم؛ بلکه باید تلاش کنیم که بار دیگر کانون‌های قدرت شکل نگیرند.

همبستگی ۷۹/۹/۲۱

با سرمایه‌گذاری خارجی به کجا می‌رویم؟

مهندس لطف‌الله میثمی



سرمایه‌گذاری خارجی و قانون اساسی

در اصل هشتاد و یکم قانون اساسی آمده است: «دادن امتیاز تشکیل شرکت‌ها و مؤسسات در امور تجارتي و صنعتي و کشاورزي معاونت و خدمات به خارجیان مطلقاً ممنوع است.»

پرسش اساسی این است که به رغم وضوح این اصل، مجلس شورای اسلامی با چه توجیهی به تصویب طرح سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی اقدام می‌کند؟ و چگونه است که جناح‌های موجود در مجلس ششم به فراخور مصالح خود به نقض برخی از مواد قانون اساسی حساسیت نشان می‌دهند، ولی اکنون در یک نشست غیرعلنی و دور از چشم کارشناسان مستقل و مردم ایران، به تصویب چنین طرحی رای می‌دهند؟ بی‌آن که توجه داشته باشند به غیر از وجود دلایل کارشناسی در نقد چنین طرحی، عدول آشکار از قانون اساسی در فضای تبلیغ قانون‌گرایی می‌تواند هزینه‌های اجتماعی جدی به دنبال داشته باشد. از طرفی جای تعجب دارد که چگونه جناح محافظه‌کار مدعی آمریکاستیزی نیز در برابر تصویب این طرح، نظر موافق خود را اعلام

پس از حرکت مردم در دوم خرداد ۱۳۷۶ انتخابات شوراهای و انتخابات ۲۹ بهمن امید می‌رفت که جریان اصلاح‌طلبی با اتکا به آرای مردم، مشارکت آن‌ها را در تمامی زمینه‌ها جلب کند و از این طریق به حل زیربنایی مشکلات ایران بپردازد. با این حال، مجلس ششم در یک اقدام غیرمنتظره و در یک نشست غیرعلنی و به اتفاق آراء، طرح سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی را در ایران تصویب نمود. پیش از این مجلس پنجم نیز جذب سرمایه‌گذاری خارجی را تحت عنوان «بیع متقابل» تصویب کرده بود که در چارچوب آن دولت اجازه می‌یافت طرح‌های نفتی را به مناقصه بین‌المللی بگذارد و تاکنون در همین چارچوب حدود ۲۰ میلیارد دلار استقراض قطعی - و یا در حال قطعی شدن انجام شده که با اعتراض و نیز استقبال بعضی از کارشناسان رو به رو شده است.



۱۳۶۷ نشان داده است که علاوه بر مقروض شدن ملت ایران، مقابله فرهنگی با عوارض سرمایه خارجی، عملاً به اعمال فشار و محدودیت علیه منتقدان قانونی تبدیل شده است. یعنی علاوه بر تهدید استقلال ملی، حصر آزادی‌های سیاسی - فرهنگی را شاهد بوده‌ایم. در شرایط کنونی نیز هماهنگی این دو جریان به خوبی دیده می‌شود؛ از یک سو اعمال فشار علیه جریان‌های منتقد سیاسی و از سوی دیگر بازگذاشتن دروازه‌های مملکت به روی سرمایه‌گذاران خارجی!

آمار رسمی آقای خاتمی دال بر این است که طی دو دوره ریاست جمهوری آقای هاشمی، بیش از ۳۰ میلیارد دلار سرمایه خارجی وارد کشور شده است. با این حال آمارهای موجود در رابطه با عملکرد برنامه اول و دوم توسعه نشان می‌دهد که با ورود سرمایه خارجی نه تنها در این دوران معضل بیکاری حل نشده است، بلکه با تحت فشار قرار گرفتن منابع مالی دولت - به دلیل بازپرداخت اصل و فرع بدهی‌های خارجی - از سرمایه‌گذاری دولت در حمایت از صنایع داخلی و کشاورزی و ایجاد اشتغال جدید جلوگیری به عمل آورده است و علاوه بر آن، حاصل تعطیلی بسیاری از صنایع ملی و بیکار شدن تعدادی زیاد از نیروهای شاغل بوده است.

از سوی دیگر، تجربه ۲۰ سال اخیر نشان داده است که سرمایه‌گذاران خارجی عمدتاً در صنایع نفتی، ذوب فلزات و معادن حاضر به سرمایه‌گذاری بوده‌اند. یعنی در واقع آن‌ها بخش‌هایی را مورد توجه قرار می‌دهند که اساساً اشتغال‌زا نمی‌باشد و بر اتوماسیون و تکنولوژی پیشرفته اتکاء دارد. گویا رئیس‌جمهور گینه استوایی تئودوراویانگ، واقعیت این گونه سرمایه‌گذاری‌ها را بهتر از ما ارزیابی می‌کند. او می‌گوید: «تا هنگامی که منابع زیرزمینی کشور ما کشف نشده بود، صندوق بین‌المللی پول و سایر نهادهای صاحب سرمایه، شرایط سختی را برای اعطای وام به ما مطرح می‌کردند؛ اما به محض آن که در کشور ما نفت پیدا شد، آن‌ها اقبال شگفت‌انگیزی به ما نشان دادند.» (خبرگزاری فرانسه، آگوست ۲۰۰۰)

بحران تکنولوژی

از دلایل دیگری که مدافعان سرمایه‌گذاری خارجی مطرح می‌کنند،

می‌کند؛ تا جایی که به قول رئیس مجلس حتی یک نفر از نمایندگان حاضر در جلسه به علامت مخالفت قیام نمی‌کند. در این که جناح‌های مختلف با انگیزه‌های متفاوتی به چنین طرحی رای مثبت داده‌اند تردیدی نیست، اما دلایل هر چه باشند، باید آن چنان مبرهن و قاطع بوده باشند که عدول آشکار از قانون اساسی را توجیه کند. این دلایل چه می‌توانند باشند؟

به نظر می‌رسد آنچه نمایندگان محترم مجلس ششم را قانع ساخته که به این طرح رای بدهند، تشخیص یک بحران در مملکت و استناد به دو اصل از قانون اساسی برای حل آن است. این بحران عبارت است از بحران بیکاری فزاینده و بی‌آتیه بودن جوانان. آن دو اصل قانون اساسی عبارت‌اند از:

۱. اصل ۱۵۳؛

۲. بند دو از اصل ۱۱۰ اختیارات رهبری.

اصل ۱۵۳ به این شرح است: «هر گونه قرارداد که موجب سلطه بیگانه بر منابع طبیعی و اقتصادی، فرهنگی، ارتش و دیگر شئون کشور گردد، ممنوع است.» از این اصل چنین استنباط شده که اگر بستن قراردادی با بیگانگان به سلطه آن‌ها منجر نشود، با مشکل قانونی مواجه نخواهیم شد.

در بند دو از اصل ۱۱۰ که مربوط به اختیارات مقام رهبری می‌باشد چنین آمده است: «حل معضلات نظام که از طریق عادی قابل حل نیست، از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام.» و مسئولان از آن‌جا که بیکاری فلج‌کننده را یکی از معضلات نظام جمهوری اسلامی می‌دانند، لذا برای حل آن سعی شده از ترکیب دو اصل به راهیابی سرمایه‌گذاری خارجی برسند.

برخی از حقوق‌دانان معتقدند اگر معضل، جدی و از طرق معمولی غیرقابل حل باشد و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به مصلحت بوده و گره‌گشا باشد، لذا این امر مشکل قانونی نخواهد داشت و با بردن به مجمع تشخیص مصلحت، این گره باز خواهد شد.

سعی ما در این نوشته بر آن است که نشان دهیم در شرایط فعلی، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، گره‌ای از مشکل بیکاری نخواهد گشود و این کار به مصلحت نظام و مردم ایران نیست؛ بنابراین با اشکال قانونی هم مواجه خواهیم شد.

حل بحران بیکاری

این تحلیل در نزد برخی از دست‌اندرکاران وجود دارد که نظام جمهوری اسلامی را دو بحران تهدید می‌کند: نخست بحران بیکاری فزاینده و دوم بحران بدهی‌های خارجی؛ اما در مقایسه، آن چه که بیشتر ایجاد خطر می‌کند، بحران بیکاری است. بر این اساس مهار این بحران در اولویت قرار می‌گیرد و سود جستن از سرمایه‌های مستقیم خارجی بلامانع می‌شود. آن‌ها در پاسخ منتقدان که می‌گویند سرمایه‌های خارجی، فرهنگ وارداتی را بر فرهنگ ملی چیره خواهد کرد، این گونه استدلال می‌کنند که عارضه فوق را می‌توان با مبارزه فرهنگی یا به اصطلاح شدت و غیرت دینی خنثی کرد.

این فرمول که از سال ۱۳۶۷ به بعد در دستور کار قرار داشته است، دو جریان ظاهراً نامتجانس را در کنار هم رشد داده است. از یک سو میلیاردها دلار سرمایه خارجی تحت عنوان گشایش اعتبار، بیع متقابل، فاینانس و... به ایران وارد شده است و از سوی دیگر یک جریان خشونت‌طلب تحت عنوان حمایت از ارزش‌ها به معرکه وارد شده است تا به اصطلاح عوارض فرهنگی سرمایه‌های خارجی را خنثی کنند. اما پروسه ۱۲ ساله بعد از سال

بحران تکنولوژی در ایران است. آن‌ها می‌گویند تا زمانی که سرمایه‌گذاران خارجی به صورت مستقیم وارد عرصه اقتصاد ایران نشوند و در مالکیت منابع و پروژه‌ها سهم نهند، تکنولوژی پیشرفته با خود به همراه نخواهند آورد، که این خود باعث می‌شود فاصله تکنولوژیک ایران با جهان صنعتی روز به روز افزایش پیدا کند.

در پاسخ باید گفت که با توجه به رشد شتابان تکنولوژی در شرایط کنونی، تکنولوژی‌ها به سرعت مزیت خود را از دست می‌دهند و اگر کشوری خود به منبع شکل‌گیری تکنولوژی تبدیل نشود، همواره باید به دنبال جذب تکنولوژی بود. اگر در شرایط کنونی، تکنولوژی پیشرفته‌ای به دست سرمایه‌گذار خارجی وارد شود، ضمن افزایش بیکاری در حال حاضر، در صورتی که او بعد از مدتی قصد خروج از ایران را داشته باشد، چیزی جز یک تکنولوژی کهنه را بر جای نخواهد گذاشت. مگر این که ما

از سرمایه‌گذاران خارجی تقاضای اقامت دائم داشته باشیم تا بلکه به واسطه حضور آن‌ها از مزیت تکنولوژی پیشرفته برخوردار شویم. در این صورت نیز سرمایه‌گذار خارجی هیچ‌گاه مزیت خود را به ما ارزانی نخواهد کرد، چرا که او نیز به خوبی می‌داند که در سایه مزیت تکنولوژی، در منابع طرح‌ها به عنوان سهم و شریک اصلی پذیرفته شده است.

آیا ما می‌خواهیم بر سر سرمایه‌گذاران خارجی کلاه بگذاریم و در روند تعامل با آن‌ها، تکنولوژی مورد نظر خود را به دست آوریم؟! آیا سی و چند سال پروسه صنعت خودروسازی پیکان برای ما درس آموزنده‌ای به همراه نداشته است؟ آیا تجربه صنعت پتروشیمی که با مشارکت و حضور ژاپنی‌ها و آمریکایی‌ها و... شکل گرفت و اکنون دچار یک

عقب‌ماندگی تکنولوژیک است، ما را به خود نیاورده است؟ آیا این موضوع دردناک نیست که ما مغزهای طراح و مبتکر خود را که منبع اصلی رشد تکنولوژی هستند، فراری دهیم تا در سازمان‌های تحقیقاتی و صنایع غرب مشغول کار شوند، آن‌گاه دست به دامن سرمایه‌گذار خارجی شویم تا برای ما تکنولوژی به ارمغان آورد؟ آن‌ها که رگ غیرت دینی‌شان برجسته می‌شود، چگونه با کارشناس ایرانی به بهانه ضداورزشی بودن کنار نمی‌آیند، اما در مقابل هجوم متخصصان و سرمایه‌گذاران خارجی به بهانه عمده بودن بحران بیکاری، مهر سکوت بر لب می‌زنند؟ جا دارد بپرسیم که آیا آن همه تلفات و هزینه‌های انقلاب، نقض غرض نبود؟ آیا جناح‌های موجود در نظام به عمق چنین راهبردی واقف هستند؟ و آیا موضوع را لمس می‌کنند که با حضور دائمی و بلندمدت سرمایه‌گذاران خارجی، ما ناچار خواهیم بود که مانند برزیل، ترکیه، مکزیک، و... آن‌ها را در حاکمیت شریک کنیم و در مقابل نیز به جای برخوردار از مواهب سرمایه‌گذاری، بار سنگین بدهی‌ها و عدم استقلال کشور را به دوش بکشیم؟ آیا ما تجربه‌ای متفاوت از برزیل، مکزیک، روسیه، اندونزی و... را می‌خواهیم رقم بزنیم؟ و یا از هیئت حاکمه آن‌ها زرنگ‌تریم؟

بحران سرمایه

یکی از دلایل اصلی حامیان طرح سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، بحران سرمایه است. آن‌ها چنین می‌گویند که ایجاد اشتغال و رونق اقتصادی نیاز به سرمایه‌های کلان دارد و چون سرمایه‌گذاران داخلی ناتوان از انجام چنین کاری هستند، پس به ناچار باید به سرمایه‌گذار خارجی متوسل شد. اولین پرسشی که به ذهن می‌آید این است که حجم عظیم سرمایه‌های ارزی حاصل از فروش نفت و سایر کالاها و استقراض که از سال ۱۳۵۷ تاکنون وارد ایران شده‌اند و رقمی در حدود ۴۰۰ میلیارد دلار را نشان می‌دهد، به کجا رفته‌اند؟ سرمایه‌گذاری در صنعت و کشاورزی پیشکش؛ اگر ۲۰۰ میلیارد دلار را برای هزینه‌های جاری منظور می‌کردیم و با نیمی از آن - مانند امارات متحده عربی - در بانک‌های خارجی با سود زیر پنج درصد سرمایه‌گذاری کرده بودیم، اکنون مبلغی بین ۱۰ - ۱۵ میلیارد دلار درآمد سالانه داشتیم.

به راستی این سرمایه‌های هنگفت به کجا رفت؟ در ثانی برخی چنان از نقش نجات‌بخش سرمایه‌های خارجی سخن می‌گویند که گویا از سال ۶۷ تا کنون مملکت ما رنگ این پدیده را به چشم ندیده است! به گواه آمارهای رسمی در این ۱۲ سال، بالغ بر ۵۰ میلیارد دلار سرمایه خارجی به اشکال مختلف به ایران وارد شده است که با قراردادهای اخیر این رقم افزایش چشمگیری را نشان می‌دهد. این سرمایه‌ها چه گرهی از اقتصاد ایران باز کردند؟ صنایع به بازدهی بالاتری رسیدند؟ بر میزان اشتغال افزوده شد؟ بر رقم صادرات غیرنفتی اضافه شد؟ یا این که هزاران نفر صاحبان صنایع به دلیل چک‌های برگشتی تحت تعقیب قرار گرفتند، کارخانه‌ها تعطیل شدند یا به مرز بحران رسیدند، و بر خیل

آیا این موضوع دردناک نیست که ما مغزهای طراح و مبتکر خود را که منبع اصلی رشد تکنولوژی هستند، فراری دهیم تا در سازمان‌های تحقیقاتی و صنایع غرب مشغول کار شوند، آن‌گاه دست به دامن سرمایه‌گذار خارجی شویم تا برای ما تکنولوژی به ارمغان آورد؟

بیکاران افزوده گردید؟

پس جا دارد که جویا شویم بر سر سرمایه عظیم ۴۰۰ میلیارد دلاری چه رفته است؟ سرمایه‌های خارجی چرا بازدهی نداشته‌اند و چه تضمینی وجود دارد که با سرمایه‌گذاری‌های جدید، آن نشود که بر دارایی‌های پیشین ملت رفت؟ از این گذشته، چرا حجم عظیم نقدینگی داخلی و سرمایه ایرانیان مقیم خارج - که تا ۴۰۰ میلیارد دلار هم برآورد شده است - را نمی‌توانیم جذب تولید کنیم؟

بحران مدیریت

برخی از حامیان سرمایه‌گذاری خارجی معتقدند که سهم شدن سرمایه‌گذاران خارجی در منابع و صنایع، به معنای سهم شدن آن‌ها در مدیریت اقتصادی است. این‌ها مدیریت خارجی را حل‌کننده بحران مدیریت در عرصه اقتصاد می‌دانند و در واقع تلویحا می‌پذیرند که در مدت این دو دهه، سرمایه‌های عظیم ملی به دلیل بحران در مدیریت اقتصادی توانسته است مثمر‌تر باشد.

به نظر می‌رسد مدیریت اقتصادی ایران به جای آن که روند ۲۰ ساله

هماهنگ کنند، و تناقض گفتار و رفتار خود را از بین ببرند.

بحران ظرفیت‌سازی در صنعت نفت

یکی دیگر از دلایلی که برخی از حامیان سرمایه‌گذاری خارجی مطرح می‌کنند، بحران ظرفیت‌سازی در صنعت نفت است. آن‌ها می‌گویند عربستان سعودی تا سال ۲۰۲۰ میلادی به ظرفیت تولید ۲۰ الی ۳۰ میلیون بشکه در روز دست پیدا می‌کند. به همین دلیل اگر بخواهیم سهم ۱۴ درصدی بازار خود را در اوپک حفظ کنیم، برای این‌که موازنه کنونی بر هم نخورد، نیاز به سرمایه‌گذاری خارجی داریم. تا با ظرفیت‌سازی و بالا بردن تولید و صادرات درآمد نفت را - که به قول رئیس‌جمهور محترم، درآمد نیست بلکه تاراج ثروت است - افزایش دهیم. استدلال این جریان این است که در سال ۲۰۲۰ تولید نفت عربستان ۴ برابر ایران خواهد شد و به لحاظ امنیتی و تسلیحاتی، تعادل منطقه به ضرر ایران به هم خواهد خورد. و لذا هیچ راهی نیست جز افزایش صادرات در مدت کم که آن هم سرمایه‌گذاری کلان می‌خواهد. بنابراین سرمایه‌گذاری کلان، سرعت این سرمایه‌گذاری در زمان محدود و تکنولوژی ادعایی بالا، ما را صرفاً به سرمایه‌گذاری خارجی رهنمون می‌کند و راه دیگری باز نمی‌گذارد.

گویا در نظر این جریان در چشم‌انداز ۲۰ ساله ایران، راه دیگری به غیر از فروش نفت خام متصور نیست! از طرف دیگر به گواه کارشناسان و صاحب‌نظران مسایل اقتصادی بسیاری از پروژه‌های نفتی در منطقه جنوب و خلیج فارس به دلیل نوع مخازن، با سرمایه و تکنولوژی موجود در ایران قابل اکتشاف و استخراج است. آیا آن‌ها که در رقابت با عربستان به استخراج هر چه بیشتر نفت می‌اندیشند، به این نکته توجه کرده‌اند که سرمایه‌گذار خارجی تنها به سود خود فکر می‌کند و در صدد صیانت از مخازن بر نخواهد آمد؟ آیا تجربه قرارداد داری و امتیاز ۱۹۳۳ و قرارداد کنسرسيوم برای ما کافی نیست که بدانیم کمپانی‌های نفت هیچ گامی در جهت صیانت از مخازن نفت ما بر نمی‌دارند؟ آیا در پایان چنین مسابقه بدفرجامی، چیزی جز مخازن مستهلک شده بر جای خواهد ماند؟ و آیا فکر کرده‌اند که تعیین قیمت نفت در اختیار تولیدکنندگان نیست و اصولاً نفت یک کالای صرفاً اقتصادی به شمار نمی‌آید؟ حضور ناوگان آمریکا و جنگ‌های اخیر در منطقه بر سر چیست؟

اقتصاد خود را بر صادرات نفت خامی متکی کرده‌ایم که باید از دریا بگذرد که در آن، نه برتری دریایی داریم و نه برتری هوایی و نه اختیار تعیین قیمت. و... مگر ژنرال شوار تسگف نگفت که هدف از جنگ خلیج، تضمین ثبات ۱۰۰ ساله نفت ارزان است؟

بحران امنیت در منطقه

حامیان سرمایه‌گذاری خارجی یک مزیت دیگر برای توسعه استخراج

خود را نقد و بررسی کند که چرا به رغم درآمد عظیم ۴۰۰ میلیارد دلاری نتوانسته معضل اقتصاد ایران را حل کند، با روی آوردن به سرمایه‌گذاری خارجی به بهانه حل بحران بیکاری، بحران تکنولوژی و کمبود سرمایه، به دنبال فرار از انتقاد در زمینه راه‌کارها و راه‌بردهای اقتصادی و مدیریتی است. آن‌ها که ادعا می‌کردند اگر نرخ ارز از هفت تومان به ۱۵۰ تومان برسد، مشکل اقتصاد ایران حل می‌شود، چه پاسخی برای فاجعه کاهش ارزش پول ملی دارند که اکنون به مرز برابری ۸۰۰ تومان با یک دلار رسیده است و ملت ایران هر روز بیش از پیش احساس فقر می‌کند. و آن‌ها که در بانک مرکزی در یک مقطعی می‌خواستند قیمت دلار را پلکانی پایین بیاورند و هنوز هم در مناصب اقتصادی وزارت خارجه، مبلغ جذب سرمایه خارجی هستند آیا به مدیریت خود شک کرده‌اند که به دنبال مدیران خارجی هستند؟ آن‌ها که مبتکر واگذاری صنایع سودده به ثمن به باندهای ویژه بودند، چرا اکنون پاسخ‌گوی تعطیل شدن صدها واحد تولیدی فعال نیستند؟

**آن‌ها که ادعا می‌کردند اگر
نرخ ارز از هفت تومان به ۱۵۰
تومان برسد، مشکل اقتصاد
ایران حل می‌شود، چه
پاسخی برای فاجعه کاهش
ارز پول ملی دارند که اکنون به
مرز برابری ۸۰۰ تومان با یک
دلار رسیده است و ملت ایران
هر روز بیش از پیش احساس
فقر می‌کند؟**

حاکمیت رانتی و انحصاری برخی باندها به صنایع کلیدی، عدم همکاری نظام بانکی با بخش تولید، به زانو درآوردن صنایع داخلی با واردات اجناس ارزان‌قیمت خارجی، سرمایه‌های سرگردان و... موارد متعددی از یک مدیریت ناکارآمد اقتصادی است که اکنون به جای نقد و بررسی روش‌های پیشین خود و برکناری این مدیران نالایق، به دنبال جذب مدیران خارجی است. مدیریتی که تا کنون به رغم داشتن تمامی امکانات از عهده ساماندهی اقتصاد ایران بر نیامده است، چگونه می‌تواند به وکالت از ملت ایران از سرمایه‌گذار خارجی حسابرسی کند و پاسدار منافع ملی باشد؟ در شرایطی که سرمایه‌گذاران مستقل و ملی داخلی در معرض

نابودی هستند، آمدن سرمایه‌گذار خارجی به تقویت چه چیزی منجر خواهد شد؟ طبیعی است که اگر ما در روند شکوفایی اقتصادی قرار داشتیم، سودجستن از سرمایه‌های خارجی می‌توانست این حرکت را شتاب بیشتری بخشد، اما در شرایط کنونی آیا ورود سرمایه‌گذاران خارجی به معنای هضم شدن تنه سرمایه‌گذاران داخلی و ایجاد یک قشر محدود و سرمایه‌دار وابسته نخواهد بود؟ البته با توجه به نگرش برخی از دست‌اندرکاران، ادغام در سرمایه‌داری جهانی نه تنها مدموم نیست که حتی ضرورت حیاتی نیز به شمار می‌رود. در جایی که معاون امور مجلس وزارت صنایع می‌گوید: «دنیا در حال ادغام در اقتصاد جهانی است. برای این‌که ما از این قافله جا نمانیم، بایستی از فرصت‌ها استفاده کنیم. با این واقعیت تلخ رو به رو هستیم که سرمایه‌گذاری ملی داخلی در معرض فروپاشی جدی قرار گرفته است.»

اگر شعار ادغام در اقتصاد جهانی در اولویت جناح‌های موجود در نظام قرار گرفته است، به گونه‌ای که حتی در مجلس ششم تنها یک مخالف مشروط داشته و جناح به ظاهر «استکبارستیز» دوران اخیر هم با آن موافق بوده، بهتر است که این جناح‌ها شعارهای سیاسی خود را با این روند

نفت و توسعه میادین قابل هستند؛ این مزیت، هزینه کردن بخش مهمی از درآمد نفت در خریدهای تسلیحاتی به منظور حفظ امنیت ایران است. در واقع تلاش ما در مکیدن هر چه سریع‌تر مخازن تجزیه‌ناپذیر نفت، در یک دور باطل، صرف خریدهای تسلیحاتی خواهد شد که چیزی جز مثلث «نفت - اسلحه - سرکوب» را در پی نخواهد داشت. این که مطرح می‌کنند در صورت کاهش درآمدهای نفتی، دچار مخاطرات امنیتی خواهیم شد و رقبای ما تفوق تسلیحاتی پیدا خواهند کرد، بی‌توجه به این نکته مهم و حیاتی است که از پیروزی انقلاب تا کنون، حفظ امنیت و ثبات ایران در گرو ایثار و مشارکت ملت ایران بوده است و نه اتکا بر سلاح‌های مدرن! در ضمن، آن‌هایی که رونق سرمایه‌گذاری خارجی را ضامن امنیت ملی دانسته و آن را سپری در مقابل دولت‌های توسعه طلب منطقه تلقی می‌کنند، آیا با چنین تمهیدی از پس آمریکا و ناوگان‌هایش در خلیج خواهند آمد؟ آن‌ها تا چند درصد پیروزی ما بر آمریکا را در یک جنگ کلاسیک متکی به سلاح‌های مدرن محتمل می‌دانند؟ عقل و منطق نشان می‌دهد که مقاومت ما در مقابل آمریکا با پشتوانه مردمی میسر است نه سلاح مدرن.

سرمایه مرز ندارد

بحران آسیای جنوب شرق و روسیه نشان داد که سرمایه‌های خارجی به معنای واقعی کلمه، بی‌وطن هستند و به همان سهولت که می‌آیند، همان‌گونه از مرز خارج می‌شوند. در واقع از دیدگاه سرمایه‌گذاران خارجی، امنیت اقتصادی به این معناست که آن‌ها در این مانور آزاد باشند. چرا که این موضوع را حق خود می‌پندارند که در جستجوی سود بیشتر مرزها را در نوردند و تعهدی به حفظ منافع ملی یک کشور نداشته باشند. در عین حال آن‌ها توقع دارند که قوانین داخلی یک کشور با منافع آن‌ها تطبیق یابد و اساساً اگر چنین نباشد،

سرمایه خود را به خطر نخواهد انداخت. تغییر و عدول از قانون اساسی، تغییر قانون کار، تغییر نظام مالیاتی، اغماض در پرداخت عوارض و... از جمله مواردی هستند که باید متناسب با خواست سرمایه‌گذار خارجی تغییر کند، که هزینه‌های اجتماعی زیادی به دنبال خواهد داشت.

مصوبه اخیر مجلس ششم در عدول از اصل ۸۱ قانون اساسی آغازی به این روند و گواهی بر این مدعاست. در واقع، نظام سیاسی، اقتداری جدی در برابر سرمایه‌گذار خارجی نخواهد داشت و ناچار از نشان دادن انعطاف است؛ چه در غیر این صورت سرمایه‌گذاران خارجی غضب خواهند کرد و سرمایه‌های خود را از مملکت خارج می‌کنند.

توصیه به کارشناسان

آن‌ها که می‌گویند برخلاف استقراض - که ما اسیر خارجی هستیم - در سرمایه‌گذاری مستقیم، آن‌ها اسیر ما خواهند بود، به این موضوع توجه ندارند که سرمایه‌گذاری خارجی مترادف با تصرف بازار بورس کشور خواهد بود تا در موقع اضطراری بتوانند - مانند بحران اخیر آسیای جنوب شرقی - سهام سرمایه‌گذاری خود را در بازار بورس نقد کنند و صنعت ورشکسته‌ای را پشت سر به جای گذارند و از کشور خارج شوند. بنابراین سرمایه خارجی در صورتی در کشورمان ماندگار خواهد شد که در واقع کشوری مستقل در کار نباشد، بلکه

ایالتی از بازار جهانی تلقی شود

این همه انعطاف در مقابل سرمایه خارجی در شرایطی صورت می‌گیرد که صنعت داخلی و سرمایه‌گذاران ملی با انواع مقررات دست و پاگیر و اخذ ۴۶ نوع عوارض و مالیات رو به رو هستند و اکنون خیل عظیمی از آن‌ها ورشکسته، فراری یا در پشت میله‌های زندان قرار دارند. در کشور کانادا اگر یک خارجی، یک واحد اشتغال ایجاد کند، شهروند محسوب می‌شود، در حالی که ما با تولیدکنندگان داخلی خود - که شهروندان واقعی این کشور هستند - چنان رفتاری داشته‌ایم که همگان رفتن به دنبال کار تولیدی را دیوانگی به شمار می‌آورند. و حتی المقدور سرمایه خود را از ایران خارج می‌کنند.

پی‌گیری یک جریان از ابتدای انقلاب تا کنون

بعد از پیروزی انقلاب، یک جریان قوی منتسب به جناح موسوم به راست، مالکیت دولتی را مجازی می‌دانست و تنها برای مالکیت خصوصی، هویت حقیقی قابل بود. این تفکر حتی بخش تعاونی را صرفاً همکاری مالکیت‌های خصوصی می‌پنداشت و آن‌را به‌عنوان

یک بخش مستقل مطابق با مندرجات قانون اساسی نمی‌دانست. بنابراین از همان ابتدای انقلاب، جریان فوق از میان سه بخش دولتی، تعاونی و خصوصی مندرج در قانون اساسی، تنها مالکیت خصوصی را حقیقی تلقی می‌نمود و دو بخش دیگر اقتصاد یعنی بخش دولتی و بخش تعاونی را پدیده‌هایی فرض می‌کرد که هر چه سریع‌تر می‌باید به حذف آن‌ها اقدام می‌شد.

درگیری جدی این جریان با کابینه میرحسین موسوی در چارچوب همین اندیشه شکل گرفت. سرمایه‌سالاری در نظر این جریان آن چنان جدی بود که حتی رشد و توسعه مسلمانان را در صدر اسلام،

آمار رسمی آقای خاتمی دال بر این است که دو دوره ریاست جمهوری آقای هاشمی، بیش از ۳۰ میلیارد دلار سرمایه خارجی وارد کشور شده است. با این حال آمارهای موجود در رابطه با عملکرد برنامه اول و دوم توسعه نشان می‌دهد که با ورود سرمایه خارجی نه تنها در این دوران معضل بیکاری حل نشده است، بلکه با تحت فشار قرار گرفتن منابع مالی دولت، به دلیل بازپرداخت اصل و فرع بدهی‌های خارجی - از سرمایه‌گذاری دولت در حمایت از صنایع داخلی و کشاورزی و ایجاد اشتغال جدید جلوگیری به عمل آورده است.

مرهون سرمایه حضرت خدیجه می دانست و در عین حال ورود به بحث عدالت اجتماعی را دخالت در مشیت الهی تلقی می کرد. چرا که به زعم آن‌ها خداوند هنگام خلق جوامع به تعداد فقرا آگاهی کامل داشته است.

در کنار این معیارها هویت ملی و استقلال ایران نیز مجازی شمرده می شد و بدون هیچ گونه شک و تردیدی نهضت ملی شدن نفت کوییده می شد. سرکوب اندیشه ملی از یک سو و دیدگاه فقهی این جریان از سوی دیگر - که یک مالک حق دارد سرمایه خود را به هر نقطه از جهان که می خواهد ببرد - با یکدیگر در انسجام کامل بودند که از آن چیزی جز پیوند هر چه بیشتر با شرکت‌های فراملیتی حاصل نمی شد. بر این اساس، این جریان در تداوم نفوذ خود به بخش بازرگانی خارجی - و نقض اصل ۴۴ قانون اساسی - و واردات از یک سو و به دست گرفتن بخش عمده‌ای از انحصارات داخلی و صنایع - به ویژه بعد از شروع روند خصوصی سازی - از طرف دیگر، اکنون به جایی رسیده است که بدون پیوند سیستماتیک با اقتصاد جهانی و فارغ‌البال از قید و بندهای قانونی، نمی تواند به حیات خویش ادامه دهد. به ویژه آن که به لحاظ سیاسی - اجتماعی متحمل ضربه‌های سنگینی از جانب مردم شده است و در داخل خود را فاقد پایگاه می بیند.

بر این اساس باید توجه نمود که پیش از آغاز دور جدید لیبرالیزه شدن اقتصاد کشورها و جهانی شدن، این جریان پیشتاز چنین نظریه‌ای در ایران بوده است و روند ۲۰ ساله خود را نیز بر اساس یک دیدگاه ایدئولوژیک - نه تجربه و خطای علمی - طی کرده است. آن‌ها ابتدا نظارت دولت موسوی را کمونیستی تلقی نمودند. سپس ملی گرایی را کفر محسوب کردند، پس جایگاه سرمایه را فراتر از سایر عوامل قرار دادند و اکنون با اشتباهات سیری ناپذیری از سرمایه گذاری خارجی استقبال می کنند؛ منتها با این شرط که سرمایه گذاران خارجی، نوسیده‌های اصلاح طلب را بر آن‌ها ترجیح ندهند.

نقطه تأسف بار این است که یک تفکر قوی نیز در جریان اصلاح طلبی وجود دارد که شکسته شدن انحصار سیاسی اجتماعی جریان سنتی را در پیوستن به موج جهانی شدن می بیند؛ به امید آن که به کمک لیبرالیزه شدن اقتصاد و سهیم شدن سرمایه گذاران خارجی در امور کشور، ساختار سیاسی را تحت تاثیر قرار دهند و اتوریته جریان راست را در هم بشکنند. غافل از این که در این خطامشی، جریان به اصطلاح سنتی پیشکشوت است و به همین دلیل از به ثمر رسیدن خطامشی ۲۰ ساله خود بسیار خرسندند.

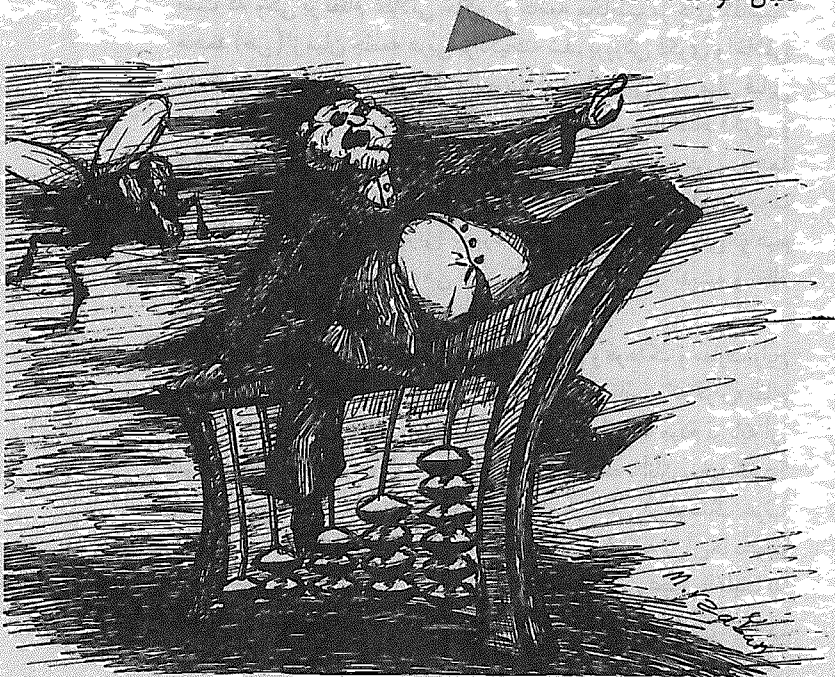
به راستی کلاه بر سر کدام یک از این دو جریان خواهد رفت؟ آیا الگوی عربستان تکرار خواهد شد و یک جریان با پوسته شرعی و دینی، مهار جهانی شدن و لیبرالیزه شدن را در دست خواهد گرفت؟ و برخلاف آن چیزی که برخی می پندارند، شرکت‌های فراملیتی، جریان سنتی را بر جریان مدرن ترجیح خواهند داد؟ آیا الگوی ترکیه تکرار خواهد شد و به محض باز شدن پای سرمایه گذاران خارجی، نظامیان مهار مملکت را در دست خواهند گرفت؟ آیا الگوی روسیه شکل خواهد گرفت که در پوشش ورود سرمایه‌های خارجی و خصوصی سازی، مافیاهای عظیم اقتصادی شکل بگیرد و نظام قانونی و دموکراتیک،

ملعبه دست باندها شود؟ ولی مطمئناً با توجه به عدم انسجام ساختار مدیریتی، فکری و استراتژیک، الگوی چین تکرار نخواهد شد. به هر حال تجربه جهان سوم - به ویژه خاورمیانه - نشان داده است که گرچه سرمایه گذاران خارجی با یک جریان تمرکزگرا بهتر می توانند وارد معامله شوند، ولی یک نوع دموکراسی هدایت شده و کنترل شده هم دور از نظر آن‌ها نیست؛ چرا که آن‌ها به دنبال ثبات و امنیت سرمایه خود هستند.

به هر حال، آینده کشور در چنین فضایی آن چنان شفاف نخواهد بود که برخی می پندارند. باید توجه نمود که باندها برای گریز از حاکمیت مردم و به دنبال آن، تقسیم منافع ملی بین خود، بسیار علاقه مند خواهند بود که نقطه ثقل تحولات را از داخل به خارج منتقل کنند. کودتای ۲۸ مرداد نسخه‌ای از این همکاری به ظاهر نامتجانس ارتجاع و مدرنیسم سلطنتی است؛ با آن که ظاهراً جریان مصدق و جبهه ملی، مدرن تر به شمار می رفتند و طبیعی بود که آمریکا و انگلیس با آن‌ها همکاری کنند.

در پایان، باید گفت که سرمایه گذاری مستقیم خارجی در دراز مدت، نتایج نگران کننده زیر را در بر خواهد داشت:

۱. مخدوش کردن اصل استقلال و به حاشیه بردن قانون اساسی و در واقع استحاله بیشتر انقلاب؛
۲. سرکوب و تخریب سرمایه داری ملی و ایجاد یک قشر محدود و سرمایه دار وابسته، آن هم در پیوند با راست بی رحم یا وحشی؛
۳. رشد و توسعه فرهنگ مبتذل غربی و تحقیر و به حاشیه بردن فرهنگ بویا و مقاوم اسلامی؛
۴. رشد بیکاری، تورم، فقر، تشدید اختلاف طبقاتی؛
۵. در نهایت با سوء مدیریت ۲۰ سال گذشته، ادغام در نظام جهانی سرمایه داری، شکست یک الگوی مستقل در کشورهای اسلامی را به دنبال خواهد داشت.



بحرانی که وحی در عقلانیت زمان برانگیخت^۱

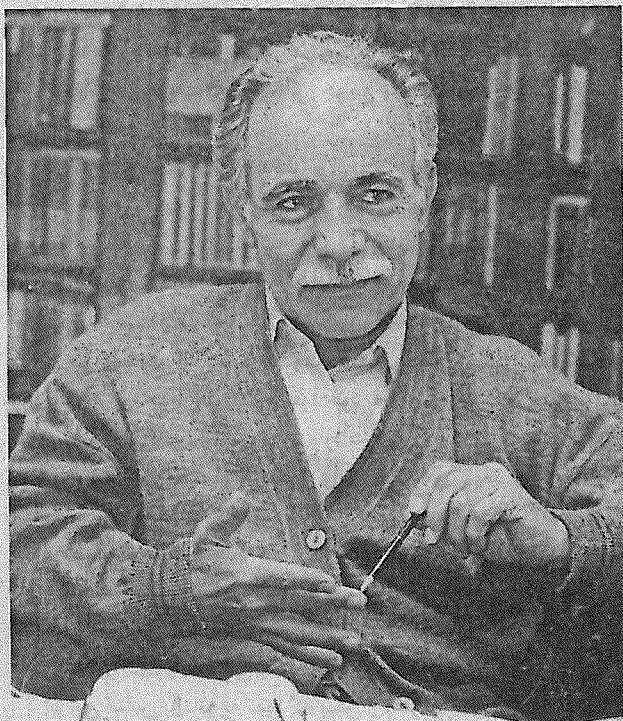
(تلخیص)

دکتر حبیب‌الله پیمان

وحی برانگیزنده بحران عقلانیت در جامعه عصر بعثت

یک مطلب اساسی در مبحث معرفت‌شناسی وحی، تعیین تأثیری است که وحی بر نظام عقلانی حاکم در جامعه مخاطب بر جای گذاشت. محمد (ص) از میان جامعه عربی برانگیخته شد. پرورش فکری و اخلاقی وی در همان فرهنگ انجام گرفت. به‌ویژه دوران کودکی را در میان قبایل صحرائشین گذراند که بهتر از هر گروه دیگر اجتماعی به نظام فکری و جهان‌بینی عرب دوران جاهلیت پایبند بودند. زمانی هم که وحی بر محمد (ص) نازل شد و به پیامبری مبعوث گشت، با همان زبان و در چارچوب فرهنگ و معارف جامعه عربی با مردم سخن گفت. اینک می‌خواهیم ببینیم دعوت پیامبر و آیات وحی مبین چه نوع تحولی در اندیشه و نظام فکری و عقیدتی جامعه عرب عصر جاهلیت بود؟

تاکید کردیم که تعالیم وحی در چارچوب زبان و فرهنگ و معارف رایج در آن عصر به مردم ابلاغ شد. آیا این نظر به آن معناست که قرآن، نظام عقیدتی حاکم بر آن جامعه را پذیرفت و با همان منطق که مردم بر پایه آن می‌اندیشیدند و با یکدیگر گفتگو و تبادل نظر می‌کردند، با آنان سخن گفت؟ ملاک تعیین صدق و کذب قضایا و تمیز حق از باطل در فرهنگ عرب جاهلی چه بود؟ آیا وحی آن ملاک‌ها را می‌پذیرد و با تکیه بر آن‌ها دعوت خود را مطرح می‌کند و یا با عقاید و رفتار و اندیشه و دین عصر جاهلیت به نزاع برمی‌خیزد و بر آن‌ها خط بطلان می‌کشد و معیارهای عقلانی جدیدی را پیشنهاد و تبلیغ می‌نماید و با این کار در نظام فکری و عقلی مردم



مخاطب خود تولید بحران می‌کند؟ به‌نظر من، آن چه وحی در این زمینه انجام داد، یک انقلاب بود؛ انقلابی در نظام اندیشه و عقلانیت عرب؛ زیرا ابتدا با صراحت شیوه تفکر و استدلال و منطق حاکم بر گفتارشان را به چالش کشید و سپس نظام عقلی و فکری نوین را جایگزین نمود. چالشی که قرآن با نقد اندیشه و جاهلی پدید آورد، سرانجام به تغییر کامل هویت فکری و نظام عقلی جامعه عربی انجامید و چندی بعد، دوران تازه‌ای در حیات اندیشه و عقلانیت در جامعه پدید آمد. به طوری که می‌توان مدعی شد، فرهنگ و تمدن علمی و عقلی جدیدی که از قرن دوم به بعد آغاز شد و در قرون سوم تا پنجم به اوج اعتلا رسید، محصول همان انقلابی بود که وحی در شیوه تفکر و فهم مسلمانان به‌وجود آورد. هر چند از آن میان، تنها گروه کوچکی از مردم - و بیشتر اهل فکر و علم و فرهنگ - ملاک‌های عقلانی خود را تغییر دادند.

نظام فکری - عقلی عصر بعثت

هدف از این عنوان، بیان جهان‌بینی و طرز نگاه جامعه عربی عصر بعثت به امور مختلف نیست، به این معنا که آنان درباره مسائلی چون نحوه پیدایش جهان و انسان، زندگی و مرگ، تحولات جامعه‌ها و سرنوشت آن‌ها، حدود آزادی و اختیار یا جبر و انقیاد و ماهیت و منشاء پدیده‌های عالم و طرز کار آن‌ها در طبیعت، تاریخ و جامعه چگونه فکر می‌کردند و چه نظری داشتند؛ بلکه می‌خواهیم ببینیم با چه روشی به شناسایی امور می‌پرداختند و با کدام معیار، درست را از نادرست جدا می‌کردند؟

ملاک حقیقت و اعتبار قضایا

عرب‌ها در عصر بعثت، برای آزمون قضایا و تعیین صحت و سقم آن‌ها، دو معیار را بیشتر به کار می‌بردند و همان‌ها را فصل الخطاب حل نزاع‌های فکری و عملی میان خود قرار می‌دادند؛ کهنسالی و اشرافیت.

۱. سنت پیشینیان

مهم‌ترین و رایج‌ترین معیار نزد عرب عصر بعثت در اثبات حقانیت روش یا عقیده‌ای، سنت یا روش و رویه پدران و اجدادشان بود. اگر اختلافی بروز می‌کرد و قرار بود برای رفع آن و فیصله بخشیدن به نزاع به داوری

برخیزند، به شیوه پدران و اجدادشان رجوع

می‌کردند و در پایان داوری، حق را به طرفی می‌دادند که عقیده یا رفتار او با نظر و روش گذشتگان انطباق داشته باشد و صریحاً می‌گفتند: «ما پدران خود را بر آیین و روشی (معین) یافته‌ایم و ما هم پی‌گیر راه و رسم آنان هستیم».^۱

هنگامی که پیامبر آنان را به پذیرش روش‌ها و ایده‌های نو فراخواند و روش‌ها و عقاید کهن را نادرست و برای زندگی و فرجام کارشان زیانبار معرفی کرد، با بی‌اعتنایی پاسخ دادند که «آن چه پدران خود را بر آن یافته‌ایم، ما را بس است».^۲ بدیهی است که اشراف و ثروتمندان قوم، بیش از بقیه مردم از طرح معیارها و اندیشه‌های تازه و از تزلزل و بی‌اعتباری سنت آبا و اجدادی احساس

خطر می‌کردند، زیرا نظام اجتماعی و سلطه سیاسی و اقتصادی آنان از سنت، مشروعیت می‌گرفت. «و بدین گونه از هیچ شهر و دیاری بیش از نو هشدار دهنده‌ای نفرستادیم، مگر آن که ثروتمندان خوش‌گذران گفتند، ما پدران خود را بر این شیوه و آیین یافته‌ایم و پیرو راه ایشان هستیم».^۳

اشراف برای مقابله با نهضت فکری جدید، از علاقه و پایبندی مردم به سنت و روش آبا و اجداد استفاده کرده، آن‌ها را به دفاع از آیین پدران و مبارزه علیه دعوت تازه، تحریک و ترغیب می‌کردند و می‌گفتند: «آیا به سوی ما آمده‌ای تا ما را از شیوه‌ای که پدران ما را بر آن یافته‌ایم بازگردانی؟ و بزرگی و سروری در این سرزمین برای شما دو نفر (موسی و هارون) باشد؟ ما به راه شما ایمان نداریم».^۴

اشاره به چگونگی واکنش قوم فرعون در برابر دعوت موسی و یا پیامبران دیگری چون نوح، صالح و نظایر آن، برای آن بود که مردم عصر بعثت، همانند اقوام پیش از خود بر سنت تکیه داشتند و معیاری جز آن برای تمیز حق از باطل و حل اختلاف و نزاع میان خود نمی‌شناختند.

۲. کهنسالی و اشرافیت و بزرگی (اصالت شخصیت)

مرجع دیگر مردم آن عصر در داوری و تمیز میان صحیح از سقیم، رأی و عمل بزرگان قوم بود. مردم عادی از بزرگان و شیوخ پیروی می‌کردند و راه و رسم زندگی و نظر و رأی آن‌ها را بهترین می‌دانستند. ملاک بزرگی و پیشوایی، علاوه بر بزرگسالی (شیخوخیت)، برتری در اصل و نسب، ثروت، مال، قدرت و... بود خدا در پاسخ، این منطق را رد می‌کند و بر معیار آن‌ها

خط بطلان می‌کشد و می‌گوید: «به آن‌ها [بگو دارایی و قدرت، نشانه درستی عقیده و عمل کسی نیست و اموال و فرزندان تان، چیزهایی نیستند که شما را به ما [خدا] نزدیک گردانند، مگر کسانی که به حق ایمان آوردند و کار شایسته انجام داده باشند».^۵

پیروی و تقلید از شخصیت‌ها - اشراف - همانند تقلید از سنت و پذیرش مرجعیت و داوری آن‌ها، امری معمول بود و کسی در درستی آن تردید نداشت. لذا وقتی پیامبر بر این ملاک‌ها خرده گرفت و معیاری دیگر که برای آنان کاملاً تازه بود پیشنهاد کرد، دچار شگفتی شدند و حاضر به قبول آن نگردیدند. قرآن زبان حال آنان را در

آن شرایط به تصویر می‌کشد و بخشی از گفتگو و مجادله میان پیروان و بزرگان را پیش‌بینی و بازگو می‌نماید. «انان که کافر شدند گفتند: نه به این قرآن و نه به کتابی که پیش از آن است، هرگز ایمان نمی‌آوریم. و ای کاش بیدادگران را به هنگام بازداشت در پیشگاه پروردگارشان می‌دیدید که برخی با برخی دیگر گفتگو می‌کنند. کسانی که فرودست بودند به کسانی که ریاست و برتری داشتند، می‌گویند اگر شما نبودید، ما قطعاً مومن می‌شدیم. برتری جویان [در پاسخ] به فرودستان می‌گویند آیا ما شما را از هدایت شدن بعد از آمدن دعوت بازداشتیم؟ [نه] بلکه خود خطاکار بودید. ضعیف شدگان به برتری جویان می‌گویند ولی نیرنگ و تزویر

شبانه‌روزی شما بود که ما را وادار کرد به خدا کافر شویم و برای او شریک قرار دهیم. هنگامی که عذاب را ببینند، ابراز پشیمانی کنند و بر گردن کافران زنجیره‌های [رنج] افکنده شود. آیا آنان جز به سزای آن چه خود انجام دادند می‌رسند؟»^۶

ایجاد بحران و دعوت به عقلانیت جدید

در جامعه جاهلی، مردم نیروی تعقل و تفکر را خاموش و زمام اراده را به دست سنت آبا و اجداد و حاملان و پاسداران آن از میان رهبران و اشراف قوم سپرده بودند.

پیامبر به راهنمایی وحی، در نقد و ابطال این منطق، از روش آزمون عملی (تجربی) فرضیه استفاده کرد. مدافعان منطق کهن مدعی بودند که پیروی از آن شیوه، یعنی اصالت دادن به سنت و رأی بزرگان و اشراف، متضمن بهترین دستاوردها برای زندگی فردی و اجتماعی آنان است. در سایه سنت و خرد بزرگان قوم، آرامش و ثبات و صلح و امنیت در جامعه برقرار می‌شود و همه تنگناها و مشکلات به سرپنجه این دو مرجع گشوده و آسان می‌گردد. پیامبر با اشاره به واقعیت‌های مشهود و تجربی و نشان دادن انواعی از نابسامانی‌ها، کشمکش‌ها و جنگ‌ها و خون‌ریزی‌های پایان‌ناپذیر و نبود امنیت و وجود فقر و ستم و تبعیض و نگرانی‌های بسیار، نادرستی روش‌ها و معیارهای تصمیم‌گیری و عمل آنان را نشان داد و آن‌ها گفت که اگر تا آن لحظه نتوانسته‌اند خود را از آتش همیشه سوزان جنگ و انتقام‌کشی و خون‌ریزی برکنار دارند؛ اگر پیوسته در معرض تهدید

تجاوز به اموال و نوامیس خود به سر برده‌اند و یک شب آرام و در امنیت چشم فرونبسته‌اند؛ اگر زنجیرهای بردگی و فقر و تبعیض بر سینه‌ها و گردن‌ها سنگینی می‌کند و از فاجعه دردناک زنده به گور کردن دختران خود گریزی ندارند؛ و اگر... به این دلیل است که نیروی خرد را در زنجیر سنت و اراده و رأی رهبران گرفتار ساخته‌اند.

با سست شدن اعتبار سنت آبا و اجداد، حقانیت بت‌ها و دیگر مقدسات که متکی بر سنت بود آسیب دید... و اشراف و بزرگان قوم، رهبری مبارزه علیه پیامبر و نهضت جدید را بر عهده گرفتند. مانند همه جباران و رهبران معابد و مذاهب، با تزویر و فریب‌کاری، مردم ناآگاه را به عنوان دفاع از مقدسات دینی، به جنگی دعوت کردند که هدفی جز حفظ منافع و امتیازات طبقاتی و سلطه‌جویانه آنان نداشت: «گفتند آمده‌ای که فقط الله را پرستیم و آن چه را پدران مان می‌پرستیدند، رها کنیم؟»^۸

دعوت به تعقل و آزمون تجربی

حقایق جدید و رسالت پیامبری، از راه وحی بر محمد (ص) آشکار گردید. او که بی‌واسطه با حقیقت روبه‌رو شده بود، آن را باور کرد و خود را به آن سپرد و شعور وی بر درستی آن چه دیده بود گواهی داد (ما کذب الفواد ماری). اما شهود و وحی، روشی نبود که پیامبر پیروی از آن را به همه مردم توصیه کند. وحی، الهام و شهود، روش‌هایی نیستند که هر کس هر زمان اراده کرد، در فهم حقایق و تمیز میان صدق و کذب، به کار برد. وحی به شعور انسان، همانند چشم در نظام اطلاعات ژنتیک، در موقعیت‌های ویژه و بحرانی برای افراد خاصی پدید می‌آید.

سنت و شخصیت‌ها، دو مرجع بیرونی بودند که همه کس به آن‌ها دسترسی داشت. علاوه بر آن، شناخت حاصل از رجوع به این دو مرجع یا کارکرد این دو معیار، به سهولت قابل تبدیل به یک شناخت بین‌الذهنی است، زیرا افراد مختلف در مراجعه به سنت یا شخصیت‌های مرجع و طرح پرسش‌های واحد، پاسخ‌های مشابهی به‌دست می‌آورند. حال آن‌که در وحی و شهود، شناخت حاصله، تک‌ذهنی است. به این دو دلیل، قرآن این روش را برای تشخیص حقیقت و تمیز میان صدق و کذب قضایا، جایگزین سنت و شخصیت نمی‌کند.

روش پیشنهادی وحی، خردورزی و مشاهده و تجربه برای آزمون قضایاست و با تکیه بر همین معیار، به نقد روش جاری در جامعه مخاطب می‌پردازد. پیامبر نمی‌گوید که وحی، تنها روش و گفتار من - که از جانب خدا سخن می‌گویم - و معیار مطلق حقیقت و تعیین صدق و کذب گزاره‌هاست. او نمی‌گوید که اجداد شما بر خطا بودند، چون به آنان وحی نمی‌شد یا به این دلیل که پیرو و مقلد من نبودند، بلکه می‌گوید آنان بعضاً - و نه مطلقاً - بر خطا بودند چون خردورزی نمی‌کردند: «و چون به آنان گفته شود از آن چه خدا نازل کرده پیروی کنید، می‌گویند نه! از چیزی که پدران خود را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم. آیا پدران شان که درباره چیزی

خردورزی نمی‌کردند و راه درست نمی‌رفتند، شایسته پیروی هستند؟»^۹ پیامبر، مشکل گمراهان را در این نمی‌دید که شخصیت‌های مرجع آنان افراد صالحی نیستند و اگر او را به رهبری بپذیرند و چشم و گوش بسته پیرو شوند، هدایت شده و گره از کارشان گشوده خواهد شد، اشکال کار آنان را در این می‌بیند که به جای علم و خرد، از ظن و گمان پیروی می‌کنند.^{۱۰} خطاب به آنان که با تکیه بر رویه آبا و اجداد و گمان‌های باطل با وی به مجادله برمی‌خواستند، می‌گفت: «چرا درباره چیزی که به آن علم ندارید، محاجه می‌کنید؟»^{۱۱}

قرآن با انکار حجیت سنت آبا و اجداد و رأی اشخاص، علم را حجیت می‌بخشد و به‌عنوان معیار تعیین صدق و کذب قضایا معرفی می‌کند: «از چیزی که بدان علم نداری پیروی مکن، گوش و چشم و دل (ذهن) همه (نسبت به انتخابی که می‌کنی) پرسش می‌شوند».^{۱۲}

در نظام فکری و معرفت‌شناسی وحی، خردورزی، ضامن رهایی از گمراهی و رفتن به سوی تعالی و رستگاری است. انسان ناخردمند و کورذهن از بست‌ترین جنبندگان پست‌تر و ناتوان‌تر است: «قطعاً بدترین جنبندگان نزد خدا، کران و لال‌هایی‌اند که خرد نمی‌ورزند».^{۱۳}

نیروی ادراک، تنها عامل کسب آگاهی قرآن در ۱۵۰۰ سال پیش به حقیقتی اشاره می‌کند که کشف آن را از دستاوردهای پرافتخار و بی‌سابقه عصر تجدد شمرده‌اند. ستایشگران تجدد (مدرنیته) بر این باورند که برای نخستین بار در این دوره بود که نقش خرد انسانی به‌عنوان تنها عامل کسب دانایی و فهم حقیقت، شناخته شد. قرآن پیش از این بر مسئولیت تقسیم‌ناپذیر نیروی شعور و ادراک انسانی در فهم جهان و کسب آگاهی تأکید کرده است: آن‌جا که تصریح می‌کند انسان

در حالی قدم به جهان می‌گذارد که چیزی نمی‌داند و می‌گوید که در برابر این نادانی اولیه (منظور محروم بودن از آگاهی‌های اکتسابی انسانی است، نه دانایی‌های غریزی و ژنتیک) آدمی به نیروی ادراک مجهز شده است و تنها با استفاده از این نیروست که کسب علم می‌کند: «ما شما را از شکم مادران‌تان در حالی بیرون آوردیم که چیزی نمی‌دانستید و در عوض برای شما گوش، چشم‌ها و دل‌ها (مرکز ادراک و شعور) قرار دادیم، باشد که سپاسگزار می‌کنید».^{۱۴} چشم و گوش، ابزار دریافت محسوسات، و دل یا عقل، مرکز شعور و تفکر، عامل ادراک مفاهیم و معانی و تشکیل دانایی است. تأکید بر مسئولیت قطعی و بلاقید و شرط نیروی ادراک (از جمله در آیه ۳۶ سوره اسراء) در کسب دانایی و علم و یا محروم ماندن از آن، تأیید دیگری بر این حقیقت است که تنها و تنها انسان‌ها هستند که با استفاده از نیروی ادراک و تعقل، جهان و خود را شناسایی می‌کنند و حقایق را فهم نموده و به تصویر می‌کشند.

قرآن با شگفتی و افسوس می‌پرسد که چرا آدمیان با داشتن نیروی خرد، آن را بلااستفاده رها کرده، زمام اراده و سرنوشت خود را به‌دست غیر

به نظر من، آن چه وحی در این زمینه انجام داد، یک انقلاب بود؛ انقلابی در نظام اندیشه و عقلانیت عرب؛ زیرا ابتدا با صراحت شیوه تفکر و استدلال و منطق حاکم بر گفتارشان را به چالش کشید و سپس نظام عقلی و فکری نوین را جایگزین نمود.

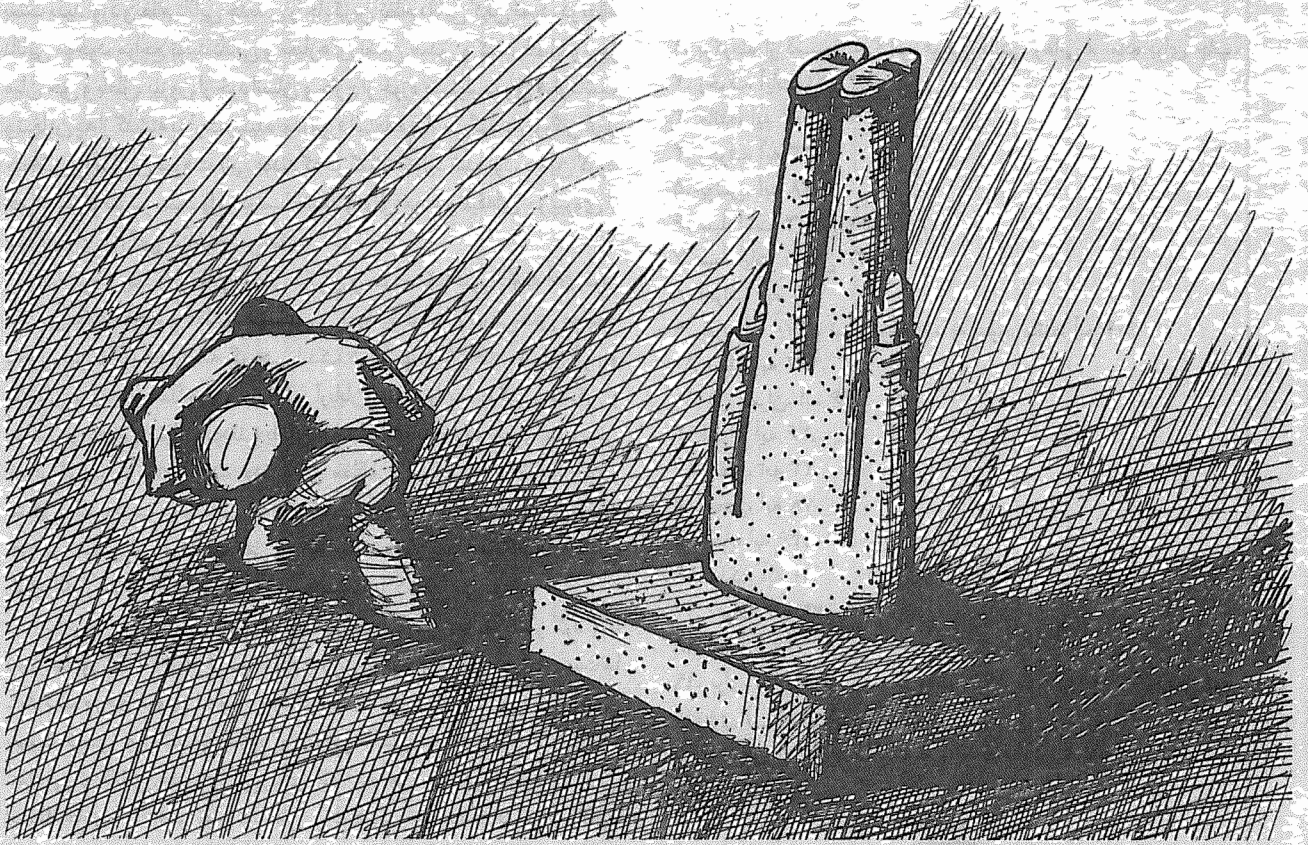
می‌سپارند. «چرا در زمین نگشتند (به تحقیق و تفحص نپرداخته) تا دل‌هایی داشته باشند که با آن تعقل کنند و گوش‌هایی که با آن بشنوند؟ همانا که چشم‌ها کور نمی‌شوند، ولی دل‌های درون سینه‌ها کور می‌گردند».^{۱۵} دل در زبان وحی و فرهنگ عصر، مرکز شعور و تفکر و تعقل است. انسان با چشم می‌بیند و با دل یا ذهن ادراک می‌کند. چشم و گوش و دیگر ابزار حواس بیرونی و درونی، علایم محسوس را دریافت و به مرکز ادراک در ذهن (قلب) ارسال می‌کنند. در آن جا محسوسات تفسیر و فهم می‌شوند و معانی و مفاهیم شکل می‌گیرند. قرآن با اشاره به این فرآیند، برای تأکید بر اهمیت نیروی ادراک (ذهن - قلب) می‌گوید که بسیاری، چشم‌های سرشان بیناست - یعنی چیزهای زیادی را می‌بینند - ولی چون چشم دل (نیروی ذهن) را کور کرده‌اند، قادر به فهم معانی امور نیستند. «اصالت خرد» پیش از آن که جزو اصول اساسی عصر مدرن باشد، محور اصلی نظام عقلانیت و حیاتی است. بر پایه این اصل است که دخالت هر عاملی جز نیروی خرد را در گزینش راه و رسم زندگی و دانایی و یا نادانایی فرد، نفی می‌کند و تنها این نیرو یعنی وجدان و خرد را مسئول نتایج خوب و بد انتخاب‌ها می‌شناسد. قرآن می‌گوید اگر امروز به‌خاطر غفلت از خویش، بسیاری از این حقیقت بی‌خبرند، وقتی با شکست و ناکامی و در نتیجه درد و خسران رو به رو شوند و از مسئولیت خرد خویش در تشخیص راست و تمیز میان صدق و کذب و گزینش اصلح مطلع گردند، با حسرت، از کورذهنی گذشته و تقلید چشم و گوش بسته از مراجع بیرونی یاد خواهند کرد و می‌گویند: «اگر می‌شنیدیم یا تعقل می‌کردیم، امروز همدم آتش و درد نبودیم».^{۱۶}

تعقل در مشهودات یا آزمون تجربی

مطابق آموزه‌های وحیانی، خردورزی در خلاء و دور از واقعیت‌ها انجام نمی‌گیرد. موضوع اندیشه و تعقل، واقعیت‌ها و حوادث زندگی در طبیعت، جامعه و تاریخ است. به مردم توصیه شد که از برابر رویدادها و پدیده‌ها بی‌اعتنا نگذرند، در امور جهان و در تغییر و تحول پدیده‌های طبیعی و رویدادهای تاریخی و اجتماعی دقیق شوند، به مشاهده و تحقیق بپردازند و در مشهودات، تفکر و تعمق کنند تا به چگونگی و چرایی امور پی ببرند و از آن حوادث و تحولات درس بیاموزند.

در نظام معرفت‌شناختی عصر بعثت، مردم نیازی به مشاهده و تحقیق نداشتند. آنان به احکام قطعی و جزمی که از گذشته درباره حوادث جهان و جایگاه و سرنوشت انسان و روابط میان امور وجود داشت، قانع بودند. آزمون آن احکام و قضایا در پرتو واقعیت‌ها به ذهن آن‌ها خطور نمی‌کرد. اول بار بود که به آزمون باورها و احکامی که تا آن روز مطلق و قطعی و ازلی و ابدی می‌نمودند، دعوت می‌شدند.

قرن‌ها بود که گردش فصول، آمد و شد روز و شب، بارش باران، وزش باد، تولد و مرگ انسان‌ها، پرمردگی و مرگ و سرسبزی و رویش دوباره گیاهان، تنوع و رنگارنگی گل‌ها و میوه‌ها، استواری و سکون ظاهری کوه‌ها و تالطم و خروش امواج و حرکت آب‌ها و هزاران پدیده و رویداد دیگر به سان یک تابلوی نقاشی بی‌جان و ثابت در برابر چشم‌های آنان بی‌حرکت و خاموش قرار گرفته بود. ولی اینک همراه با دعوت جدید، ناگهان، همه آن چیزها به جنب و جوش افتاده و زبان به سخن گشودند... و هر یک نشانه (آیه)‌ای شدند گویا که در برابر هر پرسش به سخن می‌آمدند و پرده از رازهای درون برمی‌داشتند و به سوی حقایق نامشهود ره می‌نمودند...



قرآن افسوس می‌خورد که چرا «دل دارند و با آن حقایق را فهم نمی‌کنند چشم دارند و با آن (دقیق) نمی‌بینند گوش‌هایی دارند و با آن نمی‌شنوند و همانند چهارپایان، بلکه گمراه‌ترند. آری آنان همان غافل ماندگان‌اند»^{۱۸} و چون آنان را زندانی در زنجیر جهل و تقلید و ستم و بندگی اربابان و محکوم و تسلیم سرنوشت شوم و دردناک می‌دید می‌گفت: «آیا در زمین گردش نمی‌کرده‌اند تا صاحب دل‌ها (ذهن‌ها) بی‌شوند که با آن ببیند و گوش‌هایی که با آن بشنوند؟ در حقیقت چشم‌ها کور نیست ولی دل‌هایی که در سینه‌هاست کور است»^{۱۸}.

برای رهایی از آن انقیاد فکری و جسمی و روحی و کسب آگاهی و بصیرت و برخوردار شدن از ذهن و وجدان آزاد و مستقل و خودبنیاد و خودمختار، پی در پی و بی‌وقفه می‌پرسد:

چرا در طبیعت گردش نمی‌کنید و نمی‌بینید که باران، باد، آب، گیاهان و دانه‌ها و جانوران و کوه‌ها و ابرها و ماه و خورشید و آسمان و زمین...
یا در تاریخ به جستجو نمی‌پردازید تا ببینید که چگونه اقوام و گروه‌ها، حکومت‌ها و مذاهب و پیامبران و گردنکشان و جباران...

به پیرامون خود در آن جاکه زندگی می‌کنید و به درون نفس و وجدان و ضمیر خویش [نگاه نمی‌کنید].
حجیت دادن به وجدان و نیروی خرد به جای

سنت و شخصیت‌های ممتاز، بحرانی جدی در عقلانیت حاکم بر جامعه عصر بعثت پدید آورد و نظام دانایی جدیدی را جایگزین نظام دانایی کهن نمود. در نظام دانایی موجود، مراجع تولید دانایی و معیارهای تعیین صلق و کذب قضایا و تمیز میان حق و باطل، بیرون از خرد انسان و خارج از حوزه مسئولیت وی قرار داشت و تنها آن‌چه از گذشته به ارث رسیده بود، مورد استفاده قرار می‌گرفت. بزرگان قوم، حاملان و پاسداران معرفت‌هایی بودند که در گذشته تولید شده بود. همین گروه، حق تعیین و تفسیر سنت را در دست داشتند و برای مردم وظیفه‌ای جز پیروی از سنت و رای بزرگان شناخته نمی‌شد.

پیامبر کار خود را از نقد پایه‌های فکری و معرفت‌شناختی جامعه آغاز کرد. نزد وی همه مفاسد و مظالم اجتماعی و رنج‌ها و دردها و تباهی‌های موجود، معلول این واقعیت بود که گروهی اندک در کسوت اشراف و سران قوم و متولیان و رهبران مذاهب و در نقش اربابان، مردم را به بردگی و بندگی و اطاعت از خویش کشانده بودند و با ترویج و تبلیغ عقاید شرک‌آمیز و بت‌پرستی که از گذشته بر جای مانده بود، به آن مظالم و مفاسد و آن نظام ارباب و بندگی، مشروعیت می‌دادند. پایه‌های اصلی آن نظام فکری و دینی، به نوبه خود بر نظامی از معرفت‌شناسی و عقلانیت استوار بود که بر محور تبعیت کوکوران از سنت آبا و اجداد و رای شخصیت‌ها گردش می‌کرد.

پیامبر از پایه هرم، یعنی میانی معرفت‌شناختی جامعه آغاز کرد و با تغییر محور نظام دانایی از دو مرجع بیرون از فرد - سنت‌ها و شخصیت‌ها - به یک مرجع درونی - یعنی خرد فرد - انقلابی در اندیشه و به تبع آن در هویت فردی و اجتماعی مردم و نظام سیاسی جامعه پدید آورد. نظام عقلانی و دانایی جدیدی پی‌ریزی شد که هر چند در کاربرد بسیاری اصطلاحات و عناصر زبان‌شناختی و فرهنگی و نمادها با نظام دانایی

گذشته شباهت داشت، ولی ماهیتاً به کلی متفاوت بود. به این ترتیب، بعثت پیامبر و دعوت جدید، منشاء بحران عقلانیتی در جامعه مخاطب شد که بلافاصله به ظهور بحران هویت و بحران سیاسی و اجتماعی دامن زد و از پی آن، آغاز دوران تازه‌ای را در حیات فردی و اجتماعی مردم نوید داد. به مردم توصیه شد تا همه چیز را به دقت ببینند؛ به همه سخنان به دقت گوش دهند؛ در شنیده‌ها و دیده‌ها از جانب هر کسی و هر مرجعی بیندیشند؛ آن‌ها را در بوته نقد آزمون واقعیت‌ها -

در طبیعت، جامعه و تاریخ و در درون نفس خویش - بگذارند و به محک بزنند و دست آخر تسلیم داوری خرد خویش شوند. به توصیه وحی، هیچ قضیه‌ای، توصیف یا تجویزی، حکم یا پیشنهاد و فرضیه، از جانب خدا یا خلق، نباید از نقد و آزمون عقلانی در پرتو واقعیت‌ها و حوادث و تجربیات، معاف شود.

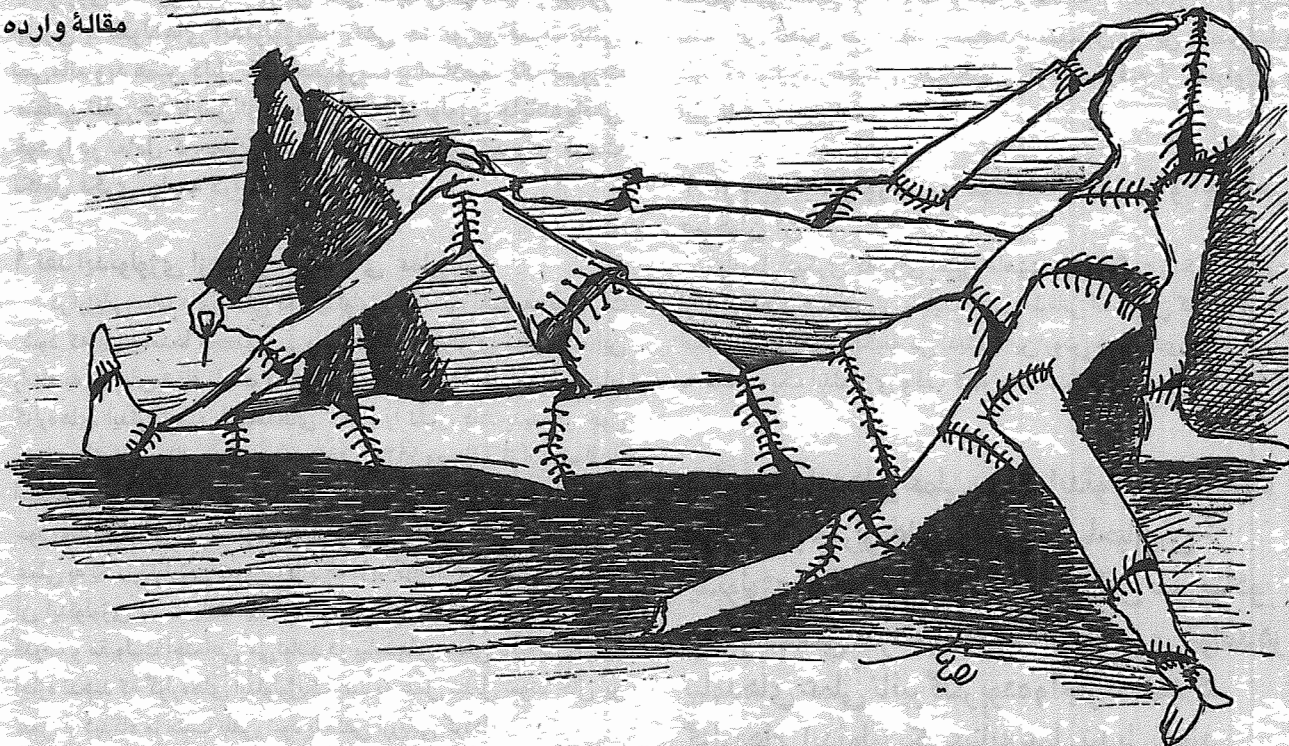
قرآن، خود در این راه پیش قدم می‌شود و روش کار پیشنهاد می‌کند. با صدور هر حکمی یا قضیه‌ای - توصیفی یا تجویزی - از مخاطب می‌خواهد که آن را چشم بسته نپذیرد، بلکه در پرتو واقعیت‌های اجتماعی، تاریخی و طبیعی و نفسانی به آزمون بگذارد و پس از تأیید از سوی خرد قبول کند. قرآن برای اثبات حقانیت گزاره‌های خود، به شواهد عینی و دلایل عقلی استناد می‌نماید.^{۱۹}

بدیهی است که اشراف و ثروتمندان قوم، بیش از بقیه مردم از طرح معیارها و اندیشه‌های تازه و از تزلزل و بی‌اعتباری سنت آبا و اجدادی احساس خطر می‌کردند، زیرا نظام اجتماعی و سلطه سیاسی و اقتصادی آنان از سنت، مشروعیت می‌گرفت.

۱. برگرفته از دستنوشته کتاب «وحی، دانش رهایی»، آماده برای چاپ.
۲. زخرف، آیات ۲۲ و ۲۳.
۳. مائده، آیه ۱۰۴.
۴. زخرف، آیه ۲۳.
۵. یونس، آیه ۷۸.
۶. سبأ، آیات ۳۴ الی ۳۷.
۷. سبأ، آیات ۳۱ الی ۳۳.
۸. اعراف، آیه ۷۰.
۹. بقره، آیه ۱۷۰ و نیز رجوع کنید به سوره مائده، آیه ۱۰۴.
۱۰. نساء، آیه ۱۵۷.
۱۱. آل عمران، آیه ۶۶.
۱۲. اسراء، آیه ۳۶.
۱۳. انفال، آیه ۲۲.
۱۴. نحل، آیه ۷۸.
۱۵. حج، آیه ۴۶.
۱۶. ملکه، آیه ۱۰.
۱۷. اعراف، آیه ۱۷۹.
۱۸. حج، آیه ۴۶.
۱۹. برای مثال، قرآن انسجام و هماهنگی درونی میان گزاره‌های توصیفی و تجویزی (آیات)، را دلیل واحد بودن منشاء صدور آن (خدا) می‌داند و از مدعیان تألیف قرآن از منابع مختلف می‌خواهد تا اگر اختلاف و تضاد میان آیات هست، نشان دهند.

عبور از ایدئولوژی (۲)

مقاله وارده



در شماره نخست چشم انداز ایران در مقاله ای تحت عنوان «عبور از ایدئولوژی» به این نکته پرداخته شد که ایدئولوژی محصول ترجیحات و گزینش هایی است که در نهایت به شکل یک آیین نامه تدوین می شود؛ اما در عین حال ایدئولوژی را مقوله متغیری ارزیابی کردیم که می تواند تحت تأثیر عوامل مختلفی قرار گیرد.

۲. دیدگاهی که ایدئولوژی را برخاسته از موقعیت طبقاتی و اجتماعی می داند؛

۳. دیدگاهی که در نقد ایدئولوژی به جهان بینی اولویت می دهد و پس از آن به سراغ سایر عوامل می رود.

در بخش نخست نوشتار عبور از ایدئولوژی به این نکته اشاره شد که ایدئولوژی در ساختار قدرت، نقش یک عامل توجیه گر را پیدا می کند و در واقع نقش زینت دهنده خطمشی های از پیش تعیین شده را ایفا می کند. مانند حکومتی که برای بقا به شکنجه مخالف دست می یازد، اما ایدئولوژی را برای توجیه این روش به کار می گیرد. در این نوشتار علاوه بر ارزیابی تأثیر قدرت در ساختار یک ایدئولوژی، به وجوه دیگری چون مقبولیت اجتماعی و همچنین کارکرد ایدئولوژی در نهضت های اجتماعی خواهیم

در شماره نخست چشم انداز ایران در مقاله ای تحت عنوان «عبور از ایدئولوژی» به این نکته پرداخته شد که ایدئولوژی محصول ترجیحات و گزینش هایی است که در نهایت به شکل یک آیین نامه تدوین می شود؛ اما در عین حال ایدئولوژی را مقوله متغیری ارزیابی کردیم که می تواند تحت تأثیر عوامل مختلفی قرار گیرد و نهایی ترین منبع مولد ایدئولوژی «جهان بینی» فرض شد که در واقع نشانگر جایگاه نظارت ما بر پدیده ها و امور است. اما در مقابل این فرضیه، دیدگاه های دیگری وجود دارد که ایدئولوژی را محصول موقعیت طبقاتی یا ضرورت های عملی می داند. ما این بار در نقد و ریشه یابی فرآیندهای ایدئولوژیک، به سه منظر می پردازیم:

۱. دیدگاهی که ایدئولوژی را با پیامدهای عملی آن محک می زند؛

پرداخت و این موضوع را کالبد شکافی خواهیم کرد که ماهیت ایدئولوژی در دوران قبل از رسیدن به حاکمیت با دوران پس از قدرت چه تفاوت‌هایی دارد و آیا اساساً رهایی از مقوله ایدئولوژی امکان‌پذیر است یا این که اجتناب‌ناپذیر می‌نماید. در عین حال در نوشتار قبلی بر این نکته تأکید شد که اگر راه‌گریزی از ایدئولوژی متصور نباشد، در آن صورت برای اجتناب از برخورد ابزاری با مقوله‌های ایدئولوژیک، راهی جز توزیع قدرت باقی نمی‌ماند و به همین دلیل تقدم جمهوریت بر اسلامیت یک ضرورت منطقی تلقی شد تا پس از توزیع قدرت، ایدئولوژی جایگاه واقعی خود را در تعامل گروه‌های ذینفع اجتماعی بازی کند و در خدمت تکامل فکری جامعه درآید.

۱. نقد ایدئولوژی از طریق پیامدهای عملی آن

در ارزیابی پیامدهای عملی یک ایدئولوژی باید این نکته به دقت اثبات شود که آن پیامدها محصول بی‌واسطه یک ایدئولوژی است. گاه این رابطه به اندازه‌ای شفاف است که می‌توان با کم‌ترین دخل و تصرف، ارتباط گزاره‌های ایدئولوژیک با پیامدهای عملی را نشان داد. پدیده‌ای چون جنبش فاشیسم و نازیسم در دهه ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ مصداقی از این شفافیت است؛ به گونه‌ای که صاحبان ایدئولوژی به روشنی از گزاره‌های ایدئولوژیک خود روند تصفیه و بالایش نژادی را استنتاج می‌کردند. در ارجاع پیامدهای عملی به یک ایدئولوژی ضرورت دارد که ما به گزاره‌های روشنی از صاحبان آن ایدئولوژی دست یافته باشیم. در غیر این صورت دو عنصر اساسی قدرت و مقبولیت اجتماعی می‌توانند در پیامدهای عملی تأثیرگذار بوده و اجازه ندهند که گزاره‌های ایدئولوژیک عیناً به عمل تبدیل شوند؛ حال این عمل از دیدگاه ما مثبت تلقی شود یا منفی ارزیابی گردد!

در مقایسه عملکرد سیاسی پل پوت در کامبوج و دانیل اورتگا در نیکاراگوئه، ما با این دشواری مواجهیم. با آن که هر دو جریان خود را مقید به یک ایدئولوژی سوسیالیستی می‌دانند، اما در کامبوج پل پوت بیش از یک میلیون نفر را در اردوگاه‌ها و مزارع به هلاکت می‌رساند، در حالی که ساندرنیست‌ها به رهبری اورتگا به آرای مردم نیکاراگوئه احترام گذاشته و حکومت را به چامورا واگذار می‌کنند. در این جا نقد ایدئولوژی به مانع بزرگی برخورد می‌کند، چرا که مشخص نیست آیا عملکرد اورتگا تحت تأثیر عنصر مقبولیت اجتماعی یا فشار آمریکا بوده است یا این که باید آن را به حساب مرام دموکراتیک ناشی از ساختار ایدئولوژیک ساندرنیست‌ها گذاشت. همچنین در تحلیل عملکرد پل پوت که بیش از رسیدن به این مستند یک معلم بود این پرسش پیش می‌آید که آیا سببیت و درندگی او ملهم از اندیشه‌های سوسیالیستی بوده است یا این که در کشاکش احزاب درگیر در کامبوج او روش کشتارهای دسته‌جمعی را به عنوان یک تاکتیک پیش برنده اتخاذ می‌کند؟

همچنین در ارزیابی مقایسه‌ای خطمشی سازمان مجاهدین قبل و بعد از انقلاب نیز این پرسش مطرح می‌شود که آیا وسواس مجاهدین اولیه در نحوه عملیات نظامی به خاطر این که می‌باید به مردم لطمه‌ای وارد شود با ایدئولوژی مجاهدین مطابقت دارد، یا نحوه عملکرد سازمان در بعد از انقلاب و با هدایت ترورهای شتابنده به گونه‌ای که برخی صرفاً به دلیل داشتن ریش، ترور می‌شدند.

این گونه ظهور و بروزهای متفاوت از یک ساختار ایدئولوژیک واحد، دشواری‌های زیادی را در تطبیق سازوکار عملی یک جریان با ایدئولوژی مورد نظر او پدید می‌آورد. به ویژه آن که دو عنصر مقبولیت و قدرت بر این روند اثرگذاری عمیقی دارند. شاید به همین دلیل است که برخی محققان واکنش روحانیت در فتوای تحریم تنباکو را تحت تأثیر عنصر مقبولیت می‌بینند و نه آن که برخاسته از ایدئولوژی روحانیت باشد. این تحلیل صرف‌نظر از صحت و سقم آن به این عنصر اشاره دارد که سازوکار اجرایی یک جریان الزاماً برگرفته از ایدئولوژی و آیین‌نامه او نمی‌باشد.

۲. ارجاع ایدئولوژی به موقعیت طبقاتی و اجتماعی صاحبان آن

راه حل دیگری که برای تعیین ماهیت و جهت‌گیری یک ایدئولوژی از این می‌دهند، سنجش آن با پایگاه عینی طبقاتی است؛ این که بگو در کجا ایستاده‌ای تا بگویم چگونه می‌اندیشی! این روش در مواردی می‌تواند ما را به ماهیت یک ایدئولوژی واقف کند، اما در عین حال نمی‌توان آن را یک

در ارجاع پیامدهای عملی به یک ایدئولوژی ضرورت دارد که ما به گزاره‌های روشنی از صاحبان آن ایدئولوژی دست یافته باشیم. در غیر این صورت دو عنصر اساسی قدرت و مقبولیت اجتماعی می‌توانند در پیامدهای عملی تأثیرگذار بوده و اجازه ندهند که گزاره‌های ایدئولوژیک عیناً به عمل تبدیل شوند.

معیار مطلق فرض نمود. در پاره‌ای از مقاطع مانند درگیری‌های جریان تجاری - سنتی با دولت میرحسین موسوی، رابطه ایدئولوژی با موقعیت طبقاتی صورت آشکاری به خود می‌گیرد، اما در عین حال نمی‌توان از جریان‌هایی که بدون داشتن منافع آشکار طبقاتی در این نزاع وارد می‌شوند، چشم پوشید. این که تصور کنیم تمامی مدافعان مالکیت خصوصی و بورژوازی از منظر حساب‌های بانکی و املاک و مال‌التجاره‌های خود به این خطمشی رسیده‌اند، حداقل با بسیاری از مصادیق تاریخی و اجتماعی مطابقت نمی‌کند. البته از این نکته نیز نمی‌توان غفلت نمود که در این گونه نزاع‌ها جریان‌های ذینفع می‌کوشند با دست گذاشتن بر انگیزه‌های متفاوت جریان‌ها آن‌ها را با خود همسو کنند. کما این که جریان سنتی تجاری در هجوم به دولت میرحسین موسوی با طرح این که روش‌های این دولت مشابهت زیادی با روش‌های کمونیستی دارد، برخی از جریان‌هایی را که از ماتریالیسم فلسفی نفرت داشتند، تحریک به مخالفت می‌کردند؛ با این استدلال که روش‌های دولت موسوی برخاسته از مرام ملحدین و منکرین خداوند است.

از سوی دیگر تجارب بشری نشان می‌دهند که همه انسان‌ها الزاماً به آن جا که ایستاده‌اند، تعلق خاطر ندارند. چه بسا کارگری که رؤیای بورژوا

شدن را در سر می‌پروراند و جایگاه عینی خود را نامطبوع می‌داند؛ که در این صورت احساس حقارت فرو خورده می‌تواند انگیزه نیرومندی باشد که به طبقه خویش خیانت کند و در خدمت مطامع طبقه مطلوب خویش قرار گیرد. چنین تحولی گاه گنج‌کننده می‌نماید، چرا که در این روند، عناصر تهیدستی را می‌بینیم که با اخلاص در راه منافع دیگری جان می‌بازند.

۳. تطبیق ایدئولوژی با جهان بینی

گر چه نمی‌توانیم بگوییم که جهان بینی تنها مولد ایدئولوژی است، ولی می‌توان گفت که منبع اصلی شکل‌گیری یک ایدئولوژی، جهان بینی است. در نوشتار عبور از ایدئولوژی نیز این نکته مورد تأکید قرار گرفت که در تبدیل یک جهان بینی به ساختار اجرایی و عملی، آیین‌نامه‌های ایدئولوژیک ایفای نقش می‌کنند. بر این اساس بدون ارزیابی جهان بینی، کم‌تر می‌توان ماهیت یک ایدئولوژی را تشخیص داد. در تبدیل جهان بینی به عمل، ایدئولوژی همانند یک واسطه جبراً خود را تحمیل خواهد کرد، مگر آن که کسی ادعا نماید به دنبال هیچ گونه ترجیحی نیست و می‌خواهد صرفاً به نظاره جهان آفرینش بنشیند. با این حال ایدئولوژی بالضروره منعکس‌کننده

ایدئولوژی در هرم قدرت نقشی متفاوت بازی می‌کند و معطوف به حفظ سازوکار قدرت است... برای یک جنبش محروم از قدرت، ایدئولوژی نقشی حیاتی ایفا می‌کند و در واقع جایگزین امکانات اقتصادی و رانت‌های سیاسی - اجتماعی است.

جهان بینی نیست و چه بسا در تدوین یک ایدئولوژی، عناصری به مصلحت از دیگر مجموعه‌ها به عاریت گیرند تا بر مقبولیت خود بیفزایند. بی‌گمان آن کس که در ساختار ایدئولوژیک خود دم از عدالت اجتماعی می‌زند، ولی در جهان بینی وجود فقرا را محصول مشیت الهی می‌داند، حداقل یک نوع ناسازگاری میان جهان بینی و ایدئولوژی را به نمایش می‌گذارد. بر این اساس ایدئولوژی او نمی‌تواند به طور تمام و کمال آیین‌نامه اجرایی او باشد، پس به ناچار تحقق عدالت اجتماعی را با روش‌هایی چون صدقه، سوبسید و... دنبال می‌کند. در ناسازگاری میان ایدئولوژی و جهان بینی باید به دنبال عوامل تأثیرگذار ثانوی چون قدرت و مقبولیت گشت.

در نقد یک ایدئولوژی وقتی به ارزیابی جهان بینی مستتر در آن می‌پردازیم، همزمان توجه به جایگاه طبقاتی، نوع معیشت و هویت تاریخی از اهمیت بسیار برخوردار است، ولی از این عوامل مهم‌تر تلقی انسان از حقیقت و نوع ارتباط با آن است که در واقع تعیین‌کننده‌ترین عامل در شکل‌گیری یک جهان بینی به شمار می‌آید. چون به مقوله حقیقت اشاره کردیم و برای آن که ذهن به دنبال موشکافی فلسفی نرود، باید بدانیم که حقیقت را هر گونه تلقی کنیم، رابطه‌ای میان خود و آن حقیقت تصور می‌نماییم که در نگرش و روش‌ها تأثیر بسزایی دارد. این که حقیقت

می‌تواند ورای طبقات، نژادها، صنف‌ها و... با موجودیت انسان‌ها ممزوج شود و از رگ گردن به تمامی انسان‌ها نزدیک‌تر است و در انحصار طبقه یا کاست مشخصی نیست، بی‌گمان با آن تلقی که دستیابی به حقیقت را در یک نظام پلکانی تصور می‌کند و همانند ساسانیان هر رتبه‌ای را تغییرناپذیر می‌پندارد، صورت‌های متفاوتی از جهان بینی را شکل می‌دهند که در تداوم می‌تواند ایدئولوژی‌های مختص به خود را بیافرینند. در چنین بستری اگر به مقوله‌های مشابهی در ایدئولوژی‌های معارض برخورد کنیم، اساساً در ارجاع آن به جهان بینی خواهیم توانست بی به ماهیت واقعی آن آموزه ایدئولوژیک ببریم. در این حالت مرزبندی به عنوان مثال شعار عدالت شریعتی با طرح عدالت توسط یک جریان سنتی تجاری، در تطبیق با جهان بینی مورد نظر آن‌ها امکان‌پذیر خواهد بود که البته می‌توان با ارزیابی پیامدهای عملی نیز به ایضاح این موضوع کمک کرد.

در ارزیابی محور مختصات یک اندیشه، اگر در جهان بینی، وجود فقرا محصول اراده الهی تلقی شود، ولی در ایدئولوژی، عدالت ضروری شمرده گردد، چون در عمل گامی بیش از دادن صدقه و سوبسید برداشته نمی‌شود، می‌توان این گونه نتیجه گرفت که آموزه ایدئولوژیک چنین جریانی تحت تأثیر عوامل ثانوی چون قدرت یا مقبولیت شکل گرفته است و تناسبی با جهان بینی و پیامدهای عملی این جریان ندارد.

در نقد بنیادی یک جریان باید نخست معطوف به جهان بینی شد تا به تبع آن پیامدهای عملی آن را نیز تشخیص داد؛ یعنی بگو جهان را چگونه می‌بینی تا بگویم چگونه عمل خواهی کرد! با این حال تحت تأثیر عوامل ثانوی چون قدرت و مقبولیت، ایدئولوژی می‌تواند دو هویت پنهان و آشکار داشته باشد. ایدئولوژی آشکار آن است که به صورت آیین‌نامه‌ای مدون به جامعه ارائه می‌شود و ایدئولوژی پنهان به واقع آن چیزی است که پیامدهای عملی را هدایت می‌کند و صاحبان آن حتی در مواقعی انتساب آن ایدئولوژی را به خود انکار می‌نمایند، اما در حقیقت، آن ایدئولوژی منعکس‌کننده جهان بینی آن‌هاست.

رویکردهای مختلف به ایدئولوژی

رویکرد به ایدئولوژی قبل از دستیابی به قدرت، با زمانی که صاحبان ایدئولوژی بر اریکه قدرت می‌نشینند، تفاوتی جدی و بنیادی دارد. تمسک جریان‌های محروم از قدرت به مقوله‌های ایدئولوژیک در این جهت است که با تئوریزه کردن آرمان‌ها صفوف خود را متشکل کنند و در واقع نوعی سلاح تهاجمی در مقابله با قدرت حاکم پدید آورند. در این حالت ایدئولوژی اساساً معطوف به نقد قدرت و در هم شکننده اتوریته حاکم است. اما همچنان که قبلاً گفته شد ایدئولوژی در هرم قدرت نقشی متفاوت بازی می‌کند و معطوف به حفظ سازوکار قدرت است. بر این اساس، ایدئولوژی در دستان حاکم و محکوم دو رویکرد کاملاً متفاوت پیدا می‌کند. برای یک جنبش محروم از قدرت، ایدئولوژی نقشی حیاتی ایفا می‌کند و در واقع جایگزین امکانات اقتصادی و رانت‌های سیاسی - اجتماعی است؛ می‌توان در آن تجدید نظر کرد، ولی به هر حال جایگزین ایدئولوژی نقد شده، یک ایدئولوژی جدید خواهد بود.

شاید در عصری که شعار جنبش مدنی و لیبرالیزه کردن ساختار سیاسی - اجتماعی جایگزین شعارهای رادیکال دهه‌های گذشته شده، این گونه به

نظر آید که عصر تمسک به ایدئولوژی سپری گشته است، چرا که به زعم برخی از اندیشمندان معاصر، ایدئولوژی صلاحی تخریبی در دوران انقلاب به شمار می آید. اما اگر ایدئولوژی آیین نامه چگونه عمل کردن و جهت گیری های مقطعی و مرحله ای تلقی شود، حتی در دوره اصلاحات مسالمت آمیز نیز نمی توان از رویکرد ایدئولوژیک اجتناب کرد. برای مثال، شعار پرهیز از خشونت و این که رفتار مسالمت آمیز قانونی را باید تداوم بخشید، یک توصیه ایدئولوژیک است که مبتنی بر یک رشته ترجیحات و گزینش های درهم تنیده است. البته اگر این توصیه به واقع محصول یک جهان بینی باشد، بسی بنیادی تر و کارآتر از زمانی است که ما صرفاً به دلیل ضعف فیزیکی نیروها و عدم تعادل قوا چنین شعاری را مطرح کنیم؛ چه در غیر این صورت به محض اخذ توانایی، این شعار فراموش می شود و در واقع تابعی از مقوله قدرت می شود و نه آن که مانند الگوی گاندی و ماندلا حتی بعد از رسیدن به قدرت تداوم یابد.

با این حال، صرف نظر از پدیده های استثنایی تاریخ، ایدئولوژی در ساختار قدرت نقش یک عنصر توجیه گر را ایفا می کند و به همین دلیل اگر یک ایدئولوژی در مراحل نتواند از عهده چنین کاری برآید، ساختار قدرت با ترجیح مصالح استراتژیک خود از ایدئولوژی عبور خواهد کرد. از این جهت، تجدیدنظرطلبی ایدئولوژیک در ساختار حکومت با تجدیدنظر یک جنبش محروم از قدرت، تفاوتی بنیادی دارد. در یک جنبش به دلیل نقش حیاتی ایدئولوژی هر گونه تجدیدنظر مستلزم چالش های بسیاری در روح و روان معتقدان به آن ایدئولوژی است و عبور از آن و رسیدن به ایدئولوژی نوین به مجاهدت های بسیاری نیازمند است. این که داشتن نگاه ایدئولوژیک را نقد کنیم و تصور نماییم می توان به نقطه ای رسید که در آن جافارغالب از آیین نامه های ایدئولوژیک به داوری بنشینیم، ساده اندیشانه می نماید. آنان که کمابیش با محصولات جدید فکری غرب آشنا هستند، بی گمان می دانند که در شرایط کنونی حتی دفاع از لیبرالیسم چه در عرصه سیاست و چه در عرصه اقتصاد از جانب برخی صاحب نظران، صبغه ایدئولوژیک دارد که حتی با علم به برخی بازتاب های منفی آن در بحران اخیر آسیای جنوب شرقی و روسیه حاضر به تجدیدنظر در آن نیستند.

همان گونه که پیش از این گفته شد، در تبدیل جهان بینی به عمل، ایدئولوژی همانند یک واسطه جبراً خود را تحلیل خواهد کرد، مگر آن که کسی ادعا نماید تنها می خواهد جهان آفرینش را به نظاره بنشیند. به جای تلاش بیهوده در جهت ریشه کن نمودن نگاه ایدئولوژیک باید معطوف به نقد جهان بینی شد، چرا که نقد یک ایدئولوژی بدون در نظر گرفتن جهان بینی، نهایتاً صاحبان آن ایدئولوژی را وادار می کند که پنهان کاری نموده و شکل پیچیده تری از آن را باز تولید کنند. این که ساختار قدرت با ایدئولوژی شاهنشاهی، مخالف خود را شکنجه می کند یا با ایدئولوژی طالبان، یا با ایدئولوژی اتانرکیسم، تفاوتی در اصل ماجرا به وجود نمی آورد. ساده اندیشی است اگر تصور کنیم با رهایی از ایدئولوژی شاهنشاهی - آن هم بدون توجه به جهان بینی - از دست شکنجه رها خواهیم شد. بدون شک سیل بی شمار مفقودین و معدومین در آمریکای لاتین، نه محصول ایدئولوژی کلیسای کاتولیک است و نه محصول ایدئولوژی طالبان؛ بر این اساس اگر نقد یک ایدئولوژی بدون توجه به جهان بینی پایان راه پنداشته شود، دچار ساده اندیشی مضاعفی خواهیم شد و در مواجهه با اشکال نوین

ایدئولوژی، سرانگشت حیرت را به دندان خواهیم گزید که چگونه ادعاها تا این اندازه متفاوت، ولی عملکردها چنین مشابه هستند!

بر این اساس نتیجه می گیریم:

۱. برای تعیین خلوص یک ایدئولوژی ابتدا باید مبنای جهان بینی آن را ارزیابی نمود و سپس به پیامدهای عملی و موقعیت طبقاتی صاحبان آن ایدئولوژی پرداخت.

۲. قدرت و مقبولیت اجتماعی، دو عنصر تعیین کننده هستند که ساختار ایدئولوژیک را تحت الشعاع قرار می دهند و به همین دلیل بعد از نقد جهان بینی باید تأثیر این دو عنصر را نیز مورد تجزیه و تحلیل قرار داد.

۳. تلقی انسان از نوع ارتباط با حقیقت، نقش تعیین کننده ای در جهان بینی دارد که به تبع آن ایدئولوژی متناسب با خود را شکل می دهد. ارتباط بی واسطه با حقیقت و یا ارتباط پلکانی و کانالیزه شده با حقیقت هر

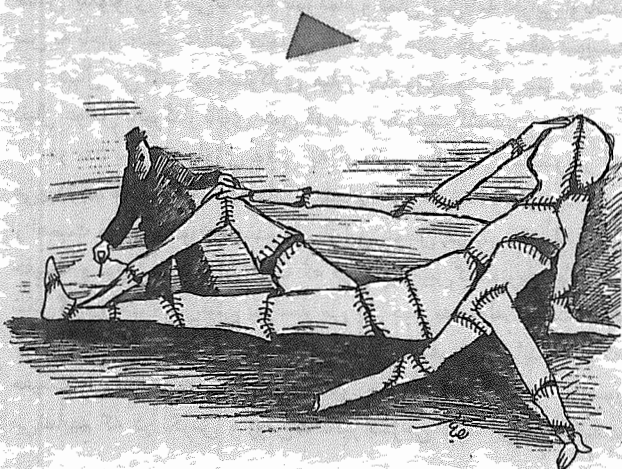
آنان که کمابیش با محصولات جدید فکری غرب آشنا هستند، بی گمان می دانند که در شرایط کنونی حتی دفاع از لیبرالیسم چه در عرصه سیاست و چه در عرصه اقتصاد از جانب برخی صاحب نظران، صبغه ایدئولوژیک دارد.

یک ساحت های گوناگونی از جهان بینی را شکل می دهند.

۴. نقد یک ایدئولوژی بدون نقد جهان بینی، ابتر خواهد بود و

ایدئولوژی های جدید را با همان پیامدها باز تولید خواهد کرد.

۵. داشتن یک نگاه ایدئولوژیک به قضایا اجتناب ناپذیر است و نقد یک ایدئولوژی به دنبال خود انتخاب ایدئولوژی جدید را شکل خواهد داد. بر این اساس برای گریز از آفات یک ایدئولوژی، راه نجات در ترک نگاه ایدئولوژیک نیست، بلکه با تحلیل نسبت ایدئولوژی با جهان بینی، موقعیت طبقاتی، قدرت و مقبولیت، باید از آن آفت زدایی نمود.



جایگاه قانونی مجمع تشخیص مصلحت

نقل از صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی

مقررات مربوط به مجمع توسط خود اعضا تهیه و تصویب و به تأیید مقام رهبری خواهد رسید.
اصل... وظایف مجمع تشخیص مصلحت عبارت است از:
۱. تشخیص مصلحت نظام در موارد احکام حکومتی در صورتی که پس از طی مراحل قانونی، بین مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان توافقی حاصل نشود.
۲. آرایه نظرات مشورتی به رهبر درباره مسایل مربوط به وظایف و اختیارات رهبری؛
۳. انجام وظایف دیگری که با توجه به اصل ۱۱۰ و ۱۱۱ مکرر بر عهده آنان قرار دارد.
در مجموع سه جلسه از ۴۱ جلسه شورای بازنگری قانون اساسی

از آن جا که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اولاً ثمره انقلاب و خون شهدا و ثانیاً سند وفاق ملی است و ثالثاً احیای قانون و استفاده از ظرفیت های خالی آن سرلوحه اصلاحات رئیس جمهور منتخب است، لذا به عنوان یک امر راهبردی بر آنیم تا گام هایی در جهت یادگیری و آموزش آن برداریم.
به همین منظور مصاحبه های مکتوبی با برخی از صاحب نظران و حقوق دانان در خصوص جایگاه و وظایف قانونی «مجمع تشخیص مصلحت» انجام داده ایم که بخشی از آن به همراه خلاصه ای از مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی در این زمینه، از نظر خوانندگان محترم می گذرد. امید

آقای امامی کاشانی در مخالفت با کیفیت مصوبه کمیسیون می گوید: «بنده با توجه به یک سطر عبارتی که حضرت امام در وصیت نامه مرقوم فرموده اند، اصلاً شأن مجمع تشخیص مصلحت را دیگری فایده می بینیم؛ چون اصلاً سر این، همان اختلاف بین مجلس و شورای نگهبان است. در وصیت نامه حضرت امام این سطر آمده که شورای نگهبان در کارهای ضروری و امور ضروریات کشور با توجه به احکام ثانویه و ولایت فقیه، آن وظایف خودش را انجام بدهد.»

که به بحث پیرامون مجمع تشخیص مصلحت اختصاص می یابد، نظرات گوناگون و مباحث مختلفی مطرح می شود که در نهایت به تصویب اصل ۱۱۲ قانون اساسی می انجامد.
در اینجا بر آنیم تا خلاصه ای از آنچه را که در شورای بازنگری گذشت، خدمت خوانندگان محترم آرایه کنیم. به امید آن که بتوانیم فضای آن مجموعه را به خوبی ترسیم کرده باشیم. که شاید بتواند معیاری باشد جهت اظهار نظر و قضاوت در مورد مجمع تشخیص مصلحت نظام؛ آن چه که تصور می شد و منظور نظر بود و آن چیزی که در حال حاضر وجود دارد. کلمه ها و عباراتی که در میان دو قلاب آمده، به منظور سهولت در خواند به متن نامه ها اضافه شده و در اصل آنها نیست.
آقای موسوی اردبیلی، دلایل توجیهی مصوبه کمیسیون را چنین بیان می کند: «... بیشتر از نوشته های حضرت امام استفاده شده.

است در این راه، خوانندگان با برخورد فعال ما را یاری فرمایند.
اصل ۱۱۲ قانون اساسی در شورای بازنگری چگونه به تصویب رسید؟
در آغاز نخستین جلسه ای که به بحث پیرامون مجمع تشخیص مصلحت نظام اختصاص می یابد، آقای موسوی اردبیلی رئیس کمیسیون مربوطه در شورای بازنگری، مصوبه اولیه کمیسیون را در جمع اعضای شورا چنین قرائت می کند:
«اصل... مجمع تشخیص مصلحت به دستور مقام رهبری از اعضای ذیل تشکیل می گردد:
الف. فقهای شورای نگهبان؛
ب. رؤسای سه قوه؛
ج. وزیر مربوط؛
د. دو نفر صاحب نظر به انتخاب رهبر.»

کمیسیون نظرش این بود که به همان نحو اکتفا شود و هم راجع به وظایف در نامه‌ای که حضرت امام نوشته بود، آنجا یک کلمه حل معضلات هم بود... به نظر رسید که حل معضلات را دو جور می‌شود معنا کرد: یکی حل معضلات همان وظیفه اول باشد؛ یعنی مشکلاتی که مابین شورای نگهبان و مجلس پیش می‌آید و راه حل پیدا نمی‌شود یا بگوییم مطلق معضلات... به نظر رسید ما حالا آن را اعم نگیریم، برای این که حد و حدود معینی نتوانستیم برایش پیدا کنیم... بالاخره کمیسیون بعد از مشاوره به این جا رسید [که] منظور از حل معضلات را این جور معنا کنیم؛ یعنی معضلاتی که مابین شورای نگهبان و مجلس پیش می‌آید و آرایه نظرات مشورتی، با توجه به نوشته حضرت امام...» آقای امامی کاشانی در مخالفت با کیفیت مصوبه کمیسیون می‌گوید: «بنده با توجه به یک سطر عبارتی که حضرت امام در

کردم که [اعضا] صبح در جلسه شورای نگهبان نظر مغایر می‌دهند، ولی در جلسه مجمع تشخیص مصلحت - که شب می‌آیند شرکت می‌کنند - [نظر دیگری می‌دهند.] می‌گویند این جا یک وظیفه داریم آن جا یک وظیفه، و این درست خلاف وصیت نامه حضرت امام است... بنده عقیده‌ام بر این است که اگر مجمع تشخیص مصلحت را به عنوان این که مشاور مقام رهبری است [در نظر بگیریم] حرفی نیست به عنوان این که حل معضلات را بکند؛ نه معضل بین مجلس و شورای نگهبان، معضل در امور دیگر [را]، این را بنده موافقم... (وصیت امام) این برخلاف آن چیزی است که بین مجلس و شورای نگهبان تا حالا بوده که فکر می‌کردند کارشناسی مال مجلس است [و] شورای نگهبان فقط باید شکلاً نظر بدهد. خیر، معنای این فرمایش حضرت امام - که می‌فرمایند با توجه به احکام ثانویه و ولایت فقیه نظر بدهد - این

آقای محمد یزدی در موافقت با این اصل و کلیات آن و مخالفت با نظرات آقای امامی کاشانی چنین اظهار نظر می‌کند: «... این مخالفت، مخالفت درستی نیست، چون این، از این مرحله گذشته و بحث در کلیات معنایش این است که اصل، وجود مجمع تشخیص مصلحت هست... این اولاً. ثانیاً این که ایشان اصرار دارند که بفرمایند آن کاری که به عهده مجمع تشخیص مصلحت است، به عهده شورای نگهبان است، من تعجب می‌کنم که این اصرار را در شورا هم یکی - دو بار فرمودند. ما هم خدمت‌شان عرض کردیم که قطعاً چنین چیزی نیست. وظایف شورای نگهبان در قانون اساسی با صراحت بیان شده، هیچ ابهام و اجمالی ندارد...»

است که در این مسایل، شورای نگهبان برود کارشناسی کند... این است که من مخالفم با مجمع تشخیص مصلحت کلاً، مگر این که بگوییم چون حضرت امام فرموده‌اند... راجع به معضلات دیگر و مشاوره در اموری که بایستی با رهبری مشاوره داشته باشد [تشکیل شود].»

آقای محمد یزدی در موافقت با این اصل و کلیات آن و مخالفت با نظرات آقای امامی کاشانی چنین اظهار نظر می‌کند: «... این مخالفت، مخالفت درستی نیست، چون این، از این مرحله گذشته و بحث در کلیات معنایش این است که اصل، وجود مجمع تشخیص مصلحت هست... این اولاً. ثانیاً این که ایشان اصرار دارند که بفرمایند آن کاری که به عهده مجمع تشخیص مصلحت است، به عهده شورای نگهبان است، من تعجب می‌کنم که این اصرار را در شورا هم یکی - دو بار فرمودند. ما هم خدمت‌شان عرض کردیم که قطعاً چنین چیزی نیست. وظایف شورای نگهبان در قانون اساسی با صراحت بیان شده، هیچ ابهام و اجمالی ندارد. شورای نگهبان فقط حق دارد مصوبات مجلس را بررسی کند و ببیند که این مصوبات آیا مطابق شرع هست یا نیست یا به عبارت دیگر مخالف شرع نباشد؛ حتی مطابقت هم لازم نیست تصریح بکند. بیشتر از این وظیفه ندارد که بگوید این مخالف شرع نیست و یا از نظر قانون اساسی بگوید این مخالف قانون اساسی نیست. لازم نیست که اثبات کند موافق شرع هست یا موقوف قانون

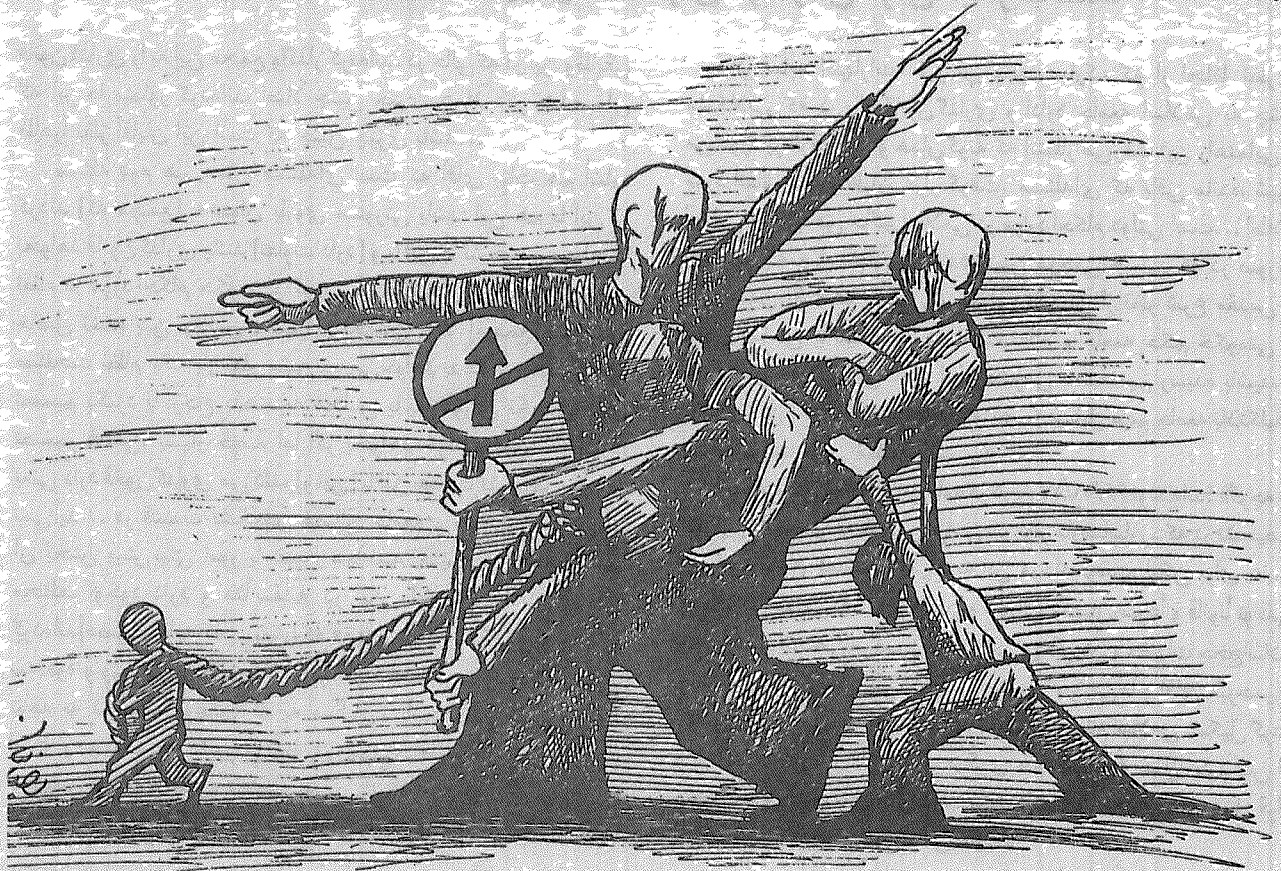
وصیت نامه مرقوم فرموده‌اند، اصلاً شأن مجمع تشخیص مصلحت را دیگری فایده می‌بینیم؛ چون اصلاً سر این، همان اختلاف بین مجلس و شورای نگهبان است. در وصیت نامه حضرت امام این سطر آمده که شورای نگهبان در کارهای ضروری و امور ضروریات کشور با توجه به احکام ثانویه و ولایت فقیه، آن وظایف خودش را انجام بدهد. آن چیزی که [تاکنون] در شورای نگهبان از نظر فقهی مطرح نبوده همین است. در آن جا تاکنون نظر آقایان بر این بوده که مغایر با قانون اساسی و مغایر با شرع مقدس اسلام را از نظر احکام اولیه باید بررسی کنیم و اما این که ضروریات کشور را - اموری که برای مملکت پیش می‌آید با توجه به احکام ثانویه و احکام حکومتی و ولایت فقیه و این‌ها - این وظیفه ما نیست... بنده خودم به حساب این که در قانون اساسی دارد که «ع نفر فقیه عادل و آگاه به مقتضیات زمان»، گاهی در شورا عرض می‌کردم که به نظر من ما می‌توانیم در احکام حکومتی و احکام ثانویه نظر بدهیم. دوستان ما هم نوعاً می‌فرمودند «نه» و ما هم دلیلی برای [این که] رد کنیم آن «نه» را نداشتیم...»

به هر حال در شورای نگهبان آن چیزی که مطرح است از نظر بررسی قوانین و مصوبات مجلس [قیاس و سنجش] با احکام اولیه است. [درباره] احکام ثانویه و احکام حکومتی که ولایت فقیه و امثال این‌ها باشد، اصلاً عقیده شورای نگهبان بر این است که به هیچ وجه نمی‌تواند رسیدگی کند. آن روز اول هم در شورای بازنگری عرض

اساسی هست... البته در مخالفت شرع هم احکام اولیه وجود دارد، هم احکام ثانویه وجود دارد و هر دو شرع است... این معنایش نیست که شورای نگهبان در مقام رسیدن به این مطلب که این قانون مخالف شرع یا مخالف قانون اساسی نیست، حق مصلحت‌اندیشی دارد؛ خیر چنین حقی را ندارد. مصلحت‌اندیشی معنایش این است که صرف نظر از قوانین، صرف نظر از ضوابط شرعی، مصلحت ایجاد می‌کند. به عبارت دیگر مصلحت را اگر یک مقدار قدر متقینش را بخواهیم بگیریم، یعنی موارد ضرورتی که ما به دلیل ضرورت و به دلیل مصلحت می‌خواهیم از مرزها بگذریم؛ می‌خواهیم از یک قانون شرعی یا از یک قانون اساسی بگذریم؛ یعنی یک خلاف شرع را مرتکب بشویم و یک خلاف قانون را مرتکب بشویم به دلیل مصلحت. مثلاً شما وقتی که حکم می‌کنید درباره‌ی این که فلان وجه را از فلان شخص باید بگیرید یا از فلان جمع باید بگیرید یا فلان فرد نباید از کشور خارج بشود یا کار دیگری را که بر اساس مصلحت انجام می‌دهید، در حالی که قانون اساسی جلوتان را می‌گیرد یا شرع جلوتان را می‌گیرد، در مقام تشخیص مصلحت یعنی شما این را باید بسنجید که اگر این کار را نکنید چه زبانی برای نظام دارد. اگر برای نظام زیان دارد، برای حفظ نظام این کار را انجام می‌دهید، ولی خلاف شرع است و به همین دلیل مصوبات تشخیص مصلحت موقت است و دایم نیست. اما مصوبات مجلس و شورای نگهبان - که تأیید می‌کند - دایم و ثابت است. نفس دوام و ثبات در مصوبات مجلس و تأیید شورای نگهبان و موقت بودن در شورای تشخیص مصلحت، بهترین دلیل بر این است که مصوبات

تشخیص مصلحت، براساس قانون ضرورت است...
... آقایی که عضو شورا [ی نگهبان] هستند - [که] اکثراً یا همه‌شان این‌جا تشریف دارند - [می‌دانند] که همین الان در دستور کار مجمع تشخیص، مسایلی وجود دارد که به اتفاق، مجمع معتقد است که نمی‌بایست به مجلس بیاید و در انظار عمومی و تریبون آزاد و بحث‌های آزاد باشد. مصلحت کشور اجازه نمی‌دهد چنین بحث‌هایی را...».

دیدگاه بعدی مربوط به آقای اسدالله بیات است که ایشان در مخالفت با کیفیت مصوبه کمیسیون - و نه اصل تشکیل مجمع تشخیص مصلحت - چنین عنوان می‌کند: «... مخالفت من این است که این چیزی که ما الان در این‌جا داریم با دستوری که حضرت امام مرقوم فرمودند - با آن - نمی‌خواند. جناب آقای یزدی هم اشاره نکنند که با اصلش مخالف‌اید؛ خیر، اصل مجمع را ما قبول داریم... عبارتی که حضرت امام دارند این است: «تشخیص مصلحت برای حل معضلات نظام و مشورت رهبری به صورتی که قدرتی در عرض قوای دیگر نباشد»... مثلاً بنده با حضور فقهای شورای نگهبان [در مجمع] موافقم اما نه با شش نفرشان... بنده رؤسای کمیسیون‌های [مجلس] را در رابطه با کارشناسی، ضعیف‌تر از فقهای شورای نگهبان نمی‌دانم... مضافاً بر این در ذیل [نامه امام] آمده است که قدرتی در عرض قوای دیگر نباشد. این تصریح نص است. دو - سه تا در این‌جا [در مصوبه کمیسیون] کار به عهده تشخیص مصلحت داده شده است، این در عرض قوای دیگر است. بنده با این هم مخالفم که یقیناً یک



سری کارها که در عبارت حاج آقا یزدی هم [آمد؛] یک سری کارها در مجلس مطرح نشود؛ در دستگاه‌های دیگر مطرح نشود، اما ده نفر، پنج نفر بنشینند در آن جا بگویند که ما تصمیم گیرنده هستیم. امام می‌گوید در عرض قوای دیگر نباشد. قانون‌گذاری نمی‌تواند داشته باشند. حتی به عنوان تصمیم گیرنده و خط دهنده به رهبر نمی‌توانند باشند... [این که] اما بیاییم در رابطه با بعضی از مسایل، اختیارات بیشتری به آن‌ها بدهیم، به نظر من با فرمان امام نمی‌خواند...»

دکتر نجفقلی حبیبی در مخالفت با مصوبه اولیه کمیسیون می‌گوید: «جناب آقای یزدی توضیحاتی دادند راجع به مجمع تشخیص مصلحت... آن مسئله که در یک موارد خاصی لازم است به لحاظ‌های مختلف یک جمع محدودی بنشینند تصمیم بگیرند و نمی‌شود آورد مثلاً در مجلس یا جاهایی از این قبیل، چنین بر می‌آید که قدرت

شورای نگهبان تشکیل می‌شود. خب چه کسی است که منکر بشود که احکام ثانوی هم حکم اسلام‌اند یا احکام حکومتی هم حکم اسلام‌اند. این جا هم که نگفته احکام ثانوی یا اولی، یعنی هیچ قیدی ندارد، کاملاً مطلق است. به هر حال این مسئله همچنان مبهم باقی مانده و اگر تا حالا لااقل این مسئله یک جوری حل شده بود، شاید بسیاری از مشکلات ما حل می‌شد و امام حتی شاید معلوم نبود که در آن بحران جنگ مجبور می‌شدند که مجمع تشخیص مصلحت را به آن صورت تشکیل بدهند که بعداً فرمودند ما برمی‌گردیم به قانون اساسی.»

به دنبال اظهارنظرهای فوق، آقای موسوی اردبیلی به عنوان یکی از اعضای کمیسیون در موافقت با مصوبه اولیه و مراحل و منابع تدوین آن توضیح می‌دهد: «نامه‌ای است نوشته شده از طرف رؤسای سه قوه، حاج احمد آقا هم آن را امضاء کرده‌اند؛ تاریخش هم در ۶۶/۱۱/۱۴ است.»

دیدگاه بعدی مربوط به آقای اسدالله بیات است که ایشان در مخالفت با کیفیت مصوبه کمیسیون و نه اصل تشکیل مجمع تشخیص مصلحت - چنین عنوان می‌کند: «... مخالفت من این است که این چیزی که ما الان در این جا داریم با دستوری که حضرت امام مرقوم فرمودند - با آن - نمی‌خواند. جناب آقای یزدی هم اشاره نکنند که با اصلش مخالف‌اید؛ خیر، اصل مجمع را ما قبول داریم... عبارتی که حضرت امام دارند این است: «تشخیص مصلحت برای حل معضلات نظام و مشورت رهبری به صورتی که قدرتی در عرض قوای دیگر نباشد.»

قانون‌گذاری را به این مجمع واگذار کرده‌اند. در حالی که در این وظایفی که این‌جا منظور کرده‌اند، اصلاً چنین چیزی عملاً ذکر نشده، ولی ظاهراً نظر آقایان این است که چنین چیزی باشد... مسئله دوم هم همان مسئله‌ای است که آقای بیات هم اشاره کردند [که مجمع] به عنوان بازوی مشورتی باشد؛ این هم با این که بخواهد قانون‌گذاری بکند [تفاوت دارد] و یا این‌جا تشخیص مصلحت نظام در مورد احکام حکومتی، اگر می‌خواهد بعد از این که توافق‌هایی حاصل نشده بین مجلس و شورای نگهبان، حالا [مجمع] تشخیص مصلحت نظام یک بار نظر مشورتی می‌خواهد بدهد که بعد رهبری تصمیم بگیرد یا ارجاع بدهند به مجلس یا به شورای نگهبان برای تصمیم قطعی، بسیار خوب، اما اگر بخواهد خودش تصمیم بگیرد، یعنی دارد قانون‌گذاری می‌کند، [و این] با این عبارت تشخیص جور در نمی‌آید... در قسمت تشخیص مصالح جامعه و مصادیق، و حتی در آن بخش پیش‌بینی امور یا تعیین سیاست، احتیاج به تخصص‌های مختلف وجود دارد و متأسفانه در این طرح که آقایان منظور کرده‌اند [مصوبه اولیه کمیسیون] که فقهای شورای نگهبان و رؤسای سه قوه و وزیر مربوطه و حداکثر دو نفر صاحب‌نظر به انتخاب رهبر با توجه به تنوع موضوعاتی که به مسایل سیاست کلی کشور مربوط است و به مصالح کشور مربوط می‌شود... طبیعتاً احتیاج دارد به تخصص‌های مختلف و متنوعی... در اصل نود و یکم گفته شده به منظور پاسداری از احکام اسلام،

«در سایه اظهارات اخیر آن وجود مبارک که از لحاظ نظری، مشکلاتی که در راه قانون‌گذاری و اداره جامعه اسلامی به چشم می‌خورد برطرف شد، و همان‌گونه که انتظار می‌رفت این راهنمایی‌ها مورد اتفاق صاحب‌نظران قرار گرفت. مسئله‌ای که باقی مانده، شیوه اجرایی اعمال حق حاکم اسلامی در موارد احکام دولتی است... اطلاع یافته‌ایم که جناب عالی در صدد تعیین مرجعی هستید که در صورت حل نشدن اختلاف مجلس و شورای نگهبان از نظر شرع مقدس یا قانون اساسی یا تشخیص مصلحت نظام و جامعه حکم حکومتی را بیان نماید. در صورتی که در این خصوص به تصمیم رسیده باشید، با توجه به این که هم اکنون موارد متعددی از مسایل مهم جامعه بلا تکلیف مانده سرعت عمل مطلوب است.»

حضرت امام در جواب این نامه در تاریخ ۶۶/۱۱/۱۷ نوشته‌اند: «گرچه به نظر این جانب پس از طی این مراحل زیر نظر کارشناسان - که در تشخیص این امور مرجع هستند - احتیاج به این مرحله نیست، لیکن برای غایت احتیاط در صورتی که بین مجلس و شورای نگهبان شرعاً و قانوناً توافقی حاصل نشد، مجمعی مرکب از فقهای شورای نگهبان و حضرات حجج اسلام خامنه‌ای، هاشمی، اردبیلی، توسلی، موسوی خوئینی‌ها و آقای میرحسین موسوی و وزیر مربوط برای تشخیص مصلحت نظام اسلامی تشکیل گردد و در صورت لزوم از کارشناسان دیگری هم دعوت به عمل آید و پس از مشورت‌های لازم، رأی اکثریت اعضای حاضر این مجمع، مورد عمل قرار گیرد. احمد در مجمع شرکت می‌نماید.»

«... خدمت حضرات آقایان محترم مجمع تشخیص مصلحت. با سلام و دعا و آرزوی موفقیت برای آن مجمع محترم، از آنجا که وضعیت جنگ به صورتی در آمده که هیچ مسئله‌ای آن چنان فوریتی ندارد که بدون طرح در مجلس و نظارت شورای محترم نگهبان مستقیماً در آن مجمع طرح گردد، لازم دیدم نکاتی را متذکر شوم. آن چه تاکنون در جمع تصویب شده... به قوت خود باقی است... بعد تذکر پدران به اعضای عزیز شورای نگهبان می‌دهم که خودشان قبل از این گیرها، مصلحت نظام را در نظر بگیرند؛ چرا که یکی از مسایل بسیار مهم در دنیای پر آشوب کنونی نقش زمان و مکان در اجتهاد و نوع تصمیم‌گیری هاست. حکومت فلسفه عملی برخورد با شرک و کفر و معضلات داخل و خارجی را تعیین می‌کند.»

بنابراین اصولش [تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام] مستقیماً

با آن توسعه سر کارشناسی؛ یعنی مجلس یک جای کارشناسی است، شورای نگهبان هم می‌شود یک جای کارشناسی. تحقیقاً این دو مرکز کارشناسی با هم اختلاف پیدا می‌کنند. خب این موارد اختلاف را چه بکنیم؟ یعنی بیشتر می‌شود موارد اختلاف و البته ما تناقضی هم بین این وصیت‌نامه و این دستور نمی‌بینیم. آقای یزدی این را توضیح دادند. هیچ اشکالی ندارد شورای نگهبان همین حالا هم احکام ثانوی را و مسایل خاص زمانی را در نظر بگیرد... اشکالاتی که آقایان کردند بعضی‌ها پیش وارد بود، اما اشکال به اصل نیست. آقایان باید رأی بدهند به کلیات، پیشنهادشان را در شور دوم بدهند، و الاً کل یک مسئله را به خاطر این جزئیات نباید ما رد بکنیم. هم دستور امام است؛ هم در زمان امام به آن عمل شد؛ هم ایشان دادند برای بعداً در قانون اساسی پیش بیاید. حالا این حرف آخری که آقای خوئینی‌ها فرمودند که اصلاً این

نجفقلی حبیبی در مخالفت با مصوبه اولیه کمیسیون می‌گوید: «جناب آقای یزدی توضیحاتی دادند راجع به مجمع تشخیص مصلحت... آن مسئله که در یک مورد خاصی لازم است به لحاظ‌های مختلف یک جمع محدودی بنشینید تصمیم بگیرند و نمی‌شود آورد مثلاً در مجلس یا جاهایی از این قبیل، چنین بر می‌آید که قدرت قانون‌گذاری را به این مجمع واگذار کرده‌اند. در حالی که در این وظایفی که این‌جا منظور کرده‌اند، اصلاً چنین چیزی عملاً ذکر نشده، ولی ظاهراً نظر آقایان این است که چنین چیزی باشد...»

از حضرت امام گرفته شده... آن اشکالات اصلی را من فکر می‌کنم رویش اصلاً بحث نکنیم بهتر است...»

در ادامه، آقای موسوی خوئینی‌ها با بخش‌هایی از مصوبه اولیه کمیسیون مخالف می‌کند. ایشان معتقد است: «... اصلاً ما چرا او را [رهبری را] محدود کنیم؟ می‌گوییم ۶ نفر فقهای شورای نگهبان، واقعاً شاید رهبری عقیده‌اش باشد این ۶ نفر تخصص در این مسایل ندارند که بیانند آن‌جا نظر بدهند... بگوییم انتخاب [افرادش] با رهبری، هر کسی را که خواست انتخاب می‌کند...»

به دنبال اظهارنظرهای فوق، آقای هاشمی رفسنجانی به عنوان موافق صحبت می‌کند: «این مصوبه هم مثل یکی از مصوبات ما دارد مظلوم می‌شود در این جلسه. از اعضای کمیسیونش بیشتر مخالفت می‌کنند. اشکالاتی که تا به حال شد؛ اشکال آقای امامی مخالفت با کلیات و اصلش بود. می‌شد هم این چنین مخالفتی بشود به همین دلیل که ایشان فرمودند. منتها مخالفت‌شان دلیل درستی نداشت. ایشان عمده مخالفت‌شان این بود چون امام در وصیت‌نامه شان فرمودند شورای نگهبان ضرورت‌ها را و احکام حکومتی و این‌ها را در نظر بگیرد، بنابراین کار مجمع را خود شورای نگهبان می‌کند دیگر. اگر همین حق را هم فرض کنیم که شورای نگهبان داشته باشد و خوب هم هست داشته باشد - ما حرفی نداریم - تازه در همین مورد اول اختلاف است. الان اختلاف بین مجلس و شورای نگهبان سر تشخیص حکم شرعی یا تشخیص قانون اساسی است. بعداً می‌شود

چون می‌خواهد از اختیارات رهبری استفاده بکند، ترکیب را بگذاریم به اختیار رهبری، نه این اصلاً جنبه مشورتی ندارد. این نظری که مجمع می‌دهد، خودش لازم‌الاجراست بدون تأیید رهبری... ما الان بسیاری از کارها را داریم در نظام انجام می‌دهیم که این‌ها شان رهبری است، ولی در قانون داده‌ایم به جاهای دیگری، با تنفیذ رهبری دارد انجام می‌شود. بنابراین هیچ اشکالی ندارد که ما یک جایی را تعیین کنیم که حتی در صورتی که رهبری تأیید نکند، آن اجرا بشود. یک نوع داوری است بین مجلس و شورای نگهبان. آن که آقای امامی می‌گفتند، خود شورای نگهبان تبدیل می‌شود به یک مجلسی مثل مجلس سنا در مقابل مجلس شورا... حالا ما تنها یک راه پیدا کرده‌ایم و آن داوری است. خیلی خوب یا بیایید کلاً داوری را به رهبر بدهید که خوب امام این را نخواستند، امام چیز دیگری به ما دستور دادند ما هم داریم اجرا می‌کنیم... اصل مسئله را خیال می‌کنم ناچاریم بپذیریم. دستور امام را زمین نزنیم. تجربه ما هم این را می‌گوید. [به نظر] من به عنوان یکی از کسانی که در این مسئله صاحب تجربه هستم - چون در مجلس دائماً با شورای نگهبان کار داشتیم - این بن‌بست بدون این مجمع نمی‌شکند.»

آقای عبدالله نوری هم در یک اظهارنظر نسبتاً مختصر می‌گوید: «... ما الان در قانون اساسی می‌خواهیم ترکیب را بیاوریم، یعنی در قانون اساسی می‌خواهیم یک چیز ثابت لایتغیری را درست کنیم. این به نظر نمی‌رسد صلاح باشد که ما بگوییم بله ما یک دانه مجمع

تشخیص مصلحت داریم، ترکیب ثابتش هم همین ترکیب است که این ترکیب در مسایل امنیتی و سیاسی و چه و چه من جمله احکام، همین ترکیب می‌خواهد نظر بدهد. من فکر می‌کنم مناسب‌ترین شکل الان در این بحث این باشد که اگر بناست بیاید، ما اصل مجمع را بیاوریم، وظایفش را هم بیاوریم، ترکیبش را بگذاریم در اختیار مقام معظم رهبری. یکی از مواردی که درباره آن بحث‌های نسبتاً طولانی در جلسه سی‌وهفتم شورای بازنگری صورت می‌گیرد، واژه «حکم حکومتی» بود که در مصوبه اولیه کمیسیون پیشنهاد شده بود. از جمله آقای موسوی اردبیلی در مخالفت با پیشنهاد حذف این واژه می‌گوید: «...اگر ما مقیدیم به این که ببینیم به ما چه ارجاع شده، مجمع تشخیص مصلحتی که در نظر امام بوده، این در موارد حکم حکومتی بوده...» آقا مشکینی به عنوان موافق حذف، سخن می‌گوید: «...این حکم

نگهبان است که می‌خواهد تفسیر کند. می‌گویند ما در تشخیص مصلحت نظام در قانون اساسی نگفتیم بیاید سراغ شورای تشخیص مصلحت، این در اختیار آن‌جا نیست. می‌ماند موارد احکام حکومتی که حداقل بنده نمی‌دانم که احکام حکومتی وقتی رفتیم در قالب قانون و چیزی که به صورت قانون تصویب شده و آمده شورای نگهبان و همین مراحل را گذرانده یعنی چه؟...»

آقای مؤمن، مخبر کمیسیون مربوطه در دفاع از مصوبه کمیسیون و واژه احکام حکومتی و در مخالفت با پیشنهاد آقای مشکینی عنوان می‌کند: «...این مقدماتی را که حاج آقا مشکینی در تبیین پیشنهاد داشتند ظاهراً کم‌لطفی است. یعنی این‌طور نیست که قانون اساسی به منزله کتاب و سنت باشد و نمایندگان استنباط کنند... در قانون اساسی اگر بخواهیم حساب کنیم یک اصول کلیه‌ای است و اگر

موسوی خوئینی‌ها با بخش‌هایی از مصوبه اولیه کمیسیون مخالف می‌کند. ایشان معتقد است: «...اصلاً ما چرا او را [رهبری را] محدود کنیم؟ می‌گوییم ۶ نفر فقهای شورای نگهبان، واقعاً شاید رهبری عقیده‌اش باشد این ۶ نفر تخصص در این مسایل ندارند که بیایند آن‌جا نظر بدهند... بگوییم انتخاب [افرادش] با رهبری، هر کسی را که خواست انتخاب می‌کند...»

حکومتی را تبدیل کنیم به مطلق مصوبات مجلس، در صورتی که پس از طی مراحل قانونی بین مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان توافقی حاصل نشود... اعم باشد و اختصاص احکام حکومتی نداشته باشد...» آقای محمد بزدی هم به عنوان مخالف حذف معتقد است: «... اگر کلمه حکم حکومتی را از این‌جا برداریم و بگوییم مواردی که بین مجلس و شورای نگهبان توافق حاصل نشود، اصلاً این کار مجمع لغو خواهد شد... اگر عنوان مجمع تشخیص مصلحت است، حتماً باید مسایل، موارد احکام حکومتی باشد...»

آقای مشکینی در توضیح پیشنهاد خود می‌گوید: «طبیعی است که نمایندگان در رابطه با قانون اساسی مانند فقهای می‌مانند که از کتاب و سنت استفاده فروع می‌کنند. قانون اساسی مثل کتاب و سنت است مثلاً و نمایندگان از کلیات آن تفریعاتی استنباط می‌کنند... بعد در برابر این مستنبطین که فروعی را استنباط کرده‌اند، پنج - شش نفر دیگر، فقهاء دیگری، متخصصین دیگری، هم تعیین شده که آن‌ها هم بر استنباط این‌ها ناظر باشند. کانه آن‌ها هم یک عده مستنبطین هستند که از قانون اساسی مطالبی را استنباط می‌کنند. گاهی این دو طایفه طبیعی است که انظارشان در کیفیت استنباط با هم تخالف پیدا می‌کند و راه تخالف هم البته همه‌اش مربوط به احکام حکومتی نمی‌شود. تخالف گاهی در تطبیق کلی بر مصداق است. یعنی نماینده‌ها از کلی یک جور مصداق می‌فهمند، شورای نگهبان هم از کلی یک مصداق دیگر می‌فهمد...»

آقای عبدالله نوری در موافقت با پیشنهاد آقای مشکینی می‌گوید: «...اما اثر منفی که به نظر من این جمله دارد که اگر ما آمدیم گفتیم تشخیص مصلحت نظام در موارد احکام حکومتی، مسلماً این یک قید احترازی و اضافی است که باید معنا بدهد. معنا دست شورای محترم

بخواهیم تشبیه کنیم نظیر آن روایت صحیح زراره است که پیغمبر(ص) را خداوند ادب [کرد] و به مرحله کمال رسید آن وقت فوض الیه امر دینه است که هر طور خودش مصلحت می‌داند تنظیم کند. منتها این که قانون اساسی همچون شرع یک ضوابط کلی است که آقایان نمایندگان باید در آن مصلحت اندیشی‌هایی که می‌کنند این را رعایت کنند، نه این که هر چه که قرار می‌دهند از قانون اساسی استفاده بشود. قانون اساسی و همچنین شرع یک حد و مرزهایی است که نباید از آن تجاوز بکنند، نه از استفاده بکنند...»

به دنبال مباحث فوق، آقای امامی کاشانی پیشنهادی را مطرح می‌کند و عبارت «احکام ثانویه و گاهی ولایت فقیه» را به ماده‌ای که واژه حکم حکومتی در آن گنجانده شده، اضافه می‌کند و در تشریح آن می‌گوید: «... این معنای آن جمله‌ای است که در پیام‌های اخیرشان [اشاره به پیام‌های امام در مورد مجمع تشخیص مصلحت] بود که ضرورت زمان و مکان را بیاورند و این که ما بیاوریم و فقهای شورای نگهبان فکر بکنند که باید با احکام اولیه کار بکنند و احکام ثانویه را نمی‌توانند واردش بشوند، این به معنای کم محتوا شدن شورای نگهبان است...»

آقای موسوی خوئینی‌ها، مخالف اضافه کردن این واژه‌هاست و می‌گوید: «من فقط از این زاویه اشکال به مطلب ایشان دارم که با این بیان، ایشان شورای نگهبان را هم می‌خواهند قانون‌گذار کنند که شورای نگهبان اگر چنانچه دید این مصوبه مجلس با موازین اولیه تطبیق ندارد، این خلاف شرع است، خودش ببیند آیا به مصلحت کشور هست؟ این معنایش دیگر قانون‌گذاری است. اصلاً کار قانون‌گذاری یعنی همین یعنی؛ اوضاع کشور را نگاه کنند، مصالح مملکت را، مشکلات را، اصلاً مجلس که قانون وضع می‌کند - یعنی - همین کار را می‌کند. مجلس

دایماً برای مملکت مصلحت‌اندیشی می‌کند از مجرای قانون‌گذاری. آن وقت کار ۲۷۰ نفر را به دست ۱۲ نفر بدهیم، [که] شش نفرش حقوقدان هستند که واقعاً تخصص آن‌ها تجزیه و تحلیل مسایل حقوقی است...» آقای هاشمی رفسنجانی هم در مخالفت با پیشنهاد امامی کاشانی می‌گوید: «این را که جناب عالی می‌فرمایید، ما یک بار داشتیم تو مجلس. امام از اول که به مجلس اجازه دادند که به‌عنوان ضرورت احکامی را صادر بکنند، آن دو تا قید داشته. این هم باید قید داشته باشد [و] هم موقت باشد. چون احکام ضروری را که نمی‌شود دایم آدم بگوید که به صورت یک قانون برای همیشه بماند. این هم حقی بود که امام می‌فرمودند موقت باشد. بعد هم ایشان حال روی یک مصلحتی می‌گفتند ۲۳ [آرای نمایندگان] باشد. که دیگر ما عملاً چنین کاری را نمی‌توانستیم بکنیم. بعد هم اشکال پیش آمد. حتی به این دو قید هم عمل می‌کردیم

مصلحت را ترتیب داده بود که اگر شورای نگهبان، خیلی بدون تعارف، رأی داد یا نداد، مشکل حل بشود. حالا ما می‌ایم دوباره سر نخ را می‌دهیم دست شورای نگهبان...» به‌دنبال اظهارات آقای کروبی، آقای مؤمن در موافقت با پیشنهاد امامی کاشانی به یک موضوع اشاره می‌کند: «...در مسئله مجمع تشخیص مصلحت نامه‌ای که از امام هست همان طوری که فرمودند اشخاص را به نام اسم بردند، تنها در مورد شورای نگهبان. فرمودند فقهای شورای نگهبان. عنوان را برایش اصالت قایل شدند در مورد فقهای شورای نگهبان...» در فراز پایانی مذاکرات آقای امینی می‌گوید: «آقای اصل به این صورت درست نیست که تصویب بکنید... آخر یک خلاف شرعی است آقایان!» آقای هاشمی رفسنجانی پاسخ می‌دهد: «یعنی دیگران بی‌دین

هاشمی رفسنجانی به‌عنوان موافق صحبت می‌کند: «این مصوبه هم مثل یکی از مصوبات ما دارد مظلوم می‌شود در این جلسه. از اعضای کمیسیونش بیشتر مخالفت می‌کنند. اشکالاتی که تا به حال شد؛ اشکال آقای امامی مخالفت با کلیات و اصلش بود. می‌شد هم این چنین مخالفتی بشود به همین دلیل که ایشان فرمودند. منتها مخالفت‌شان دلیل درستی نداشت...»

به‌عنوان ضرورت با ۲۳ هم به شورای نگهبان می‌دادیم، چون اجازه دخالت در مصلحت را آن‌ها به خودشان می‌دادند. حالا می‌گویند ما نمی‌کنیم، ولی بسیاری از جاها رد می‌کردند؛ به خاطر مصلحت رد می‌کردند و موارد زیادی دارند که من می‌دانم دنبال بهانه می‌گشتند؛ چون مصلحت نمی‌دانستند این احکام [تصویب] بشود. به یک دلیلی مواردی را رد می‌کردند و به همین دلیل هم یک بهانه دیگری. بهانه حالا نباید می‌گفتیم، مستمسکی پیدا می‌کردند. ما عملاً شکست خوردیم در این که با قید ضرورت بتوانیم مصالح‌مان را با شورای نگهبان حل کنیم و این که بعدش مجمع تشخیص مصلحت آمد، به خاطر این بود که ما آن جا شکست خورده بودیم...»

هستند؟! خلاف شرع عمل می‌کنند؟ این چه حرفی است می‌زنید دیگر؟ این چه تعبیری است شما می‌کنید؟» امامی کاشانی می‌گوید: «جناب آقای هاشمی اجازه بدهید یک خرده در این باره مباحثه کنیم. تعبیر خلاف شرع بودن چیست که آقای امینی فرمودند؟» آقای هاشمی در پاسخ می‌گوید: «آخر گفت که ما قبول نداریم آن حرف را. دو روز است داریم بحث می‌کنیم. بفرمایید آقای امامی، بگذارید ما کار کنیم.»

در ادامه مباحث شورای بازنگری، درباره ترکیب اعضای مجمع تصمیم‌گیری می‌شود. از جمله پیشنهادهایی که قابل توجه است، پیشنهاد آقای امامی کاشانی است: «به هر حال، متولی اختلاف بین مجلس و شورای نگهبان، فقهای شورای نگهبان هستند و حضرت امام هم فقها را به همین اعتبار گذاشتند. یعنی به اعتبار این که خب بالاخره وزیر مربوط می‌آید در آن جلسه، صحبت‌ها می‌شود و تصمیم‌گیری به‌عنوان یک مصلحت و یک حکم حکومتی و امثال این‌ها می‌شود... من پیشنهاد دارم که در آن چهاربند، آن بندی که مربوط به اختلاف بین مجلس و شورای نگهبان است، فقهای شورای نگهبان از اعضای ثابت آن باشند.»

نهایتاً با ۱۶ رأی موفق، اصل ۱۱۲ قانون اساسی از تصویب شورای بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران می‌گذرد. «مجمع تشخیص مصلحت نظام برای تشخیص مصلحت در مواردی که مصوبه مجلس شورای اسلامی را شورای نگهبان خلاف موازین شرع و یا قانون اساسی بداند و مجلس با در نظر گرفتن مصلحت نظام، نظر شورای نگهبان را تأمین نکند و مشاوره در اموری که رهبری به آنان ارجاع می‌دهد و سایر وظایفی که در این قانون ذکر شده است، به دستور رهبری تشکیل می‌شود.

اعضای ثابت و متغیر این مجمع را مقام رهبری تعیین می‌نماید. مقررات مربوط به مجمع توسط خود اعضا تهیه و تصویب و به تأیید مقام رهبری خواهد رسید.»

منابع:

صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران - جلد ۲، ص ۸۶۰ - ۸۳۴
- جلد ۳، ص ۱۵۶۰ - ۱۵۱۲

پرسش‌های اساسی!

معرفی می‌کند. در اصل ۱۷۷ طرف مشورت رهبری در بازنگری اساسی می‌شود و... پرسش این است که گسترده شدن دامنه وظایف و اختیارات مجمع تشخیص مصلحت، چه رابطه‌ای می‌تواند با افزوده شدن اختیارات رهبری در قانون اساسی سال ۶۸ داشته باشد؟ آیا می‌توان بسط اختیارات مجمع را در راستای اعمال ولایت مطلقه فقیه مندرج در اصل ۵۷ قلمداد نمود؟

◀ پرسش پنجم - در اصل ۷۶ قانون اساسی آمده است که مجلس شورای اسلامی حق تحقیق و تفحص در تمام امور کشور را دارد، استثنایی هم برای آن قید نکرده است. در حالی که مصوبه اخیر مجمع تشخیص مصلحت، نهادهای تحت نظارت رهبری را از دایره شمول این اصل از قانون اساسی خارج کرد و در واقع حق قانونی مجلس را نادیده گرفت. پرسش نخست این است که آیا مجمع تشخیص مصلحت می‌تواند از زاویه مصلحت نظام، قانون اساسی را نقض کند؟ پرسش دوم این است که علی‌رغم این که مقام رهبری از این مصوبه ابراز نارضایتی کردند (آن طور که در جراید منعکس شد) و پیشنهاد این مصوبه نیز از سوی رهبری نبوده است، مجمع چگونه رأساً این موضوع را تصویب کرده است؟ آیا چنین رویه‌ای از اصل ۱۱۲ قانون اساسی قابل استنتاج است؟

البته آقای هاشمی در دفاع از این مصوبه گفت: «لزومی ندارد که در این قضایا نظر رهبری حتماً پرسیده شود» (قریب به این مضمون). البته او در مذاکرات شورای بازنگری سال ۶۸ نیز گفته بود: «نظری که مجمع تشخیص مصلحت می‌دهد، بدون تأیید رهبری نیز می‌تواند لازم‌الاجرا باشد» (مشروح مذاکرات، ج ۲، ص ۸۵۰).

◀ پرسش ششم - در اصل ۱۷۷ قانون اساسی مصوب سال ۶۸ آمده است که بازنگری در قانون اساسی، با پیشنهاد مواد مورد نظر، با نظر رهبری و مشورت مجمع تشخیص مصلحت امکان‌پذیر خواهد بود. با توجه به این که شورای نگهبان در اصل چهار، وظیفه تطبیق قوانین با موازین اسلامی و در اصل ۹۸ تفسیر قانون اساسی را به عهده دارد، آیا پیشنهاد بازنگری قاعداً نباید به شورای نگهبان محول می‌شد؟

◀ پرسش هفتم - مفهوم مصلحت به لحاظ ایدئولوژیک چگونه تبیین می‌شود؟ آیا به تعبیر مرحوم نائینی به اموری گفته می‌شود که نصی در رابطه با آن وجود ندارد؟ آیا به تعبیر مرحوم صدر، مصلحت در حوزه منطقه‌پ‌الفراغ است؟ آیا به تعبیر مرحوم امام خمینی نقش زمان و مکان در اجتهاد است یا...؟

◀ پرسش هشتم - آیا می‌توان از دیدگاه استراتژیک، وظایف و اختیارات مجمع تشخیص مصلحت را شکستن مطلقیت اصل چهار تلقی کرد. آن هم به این منظور که بعد از سال ۶۸، راه برای تغییر سیستم و رابطه با سرمایه‌داران مدرن هموار شود؟

در مجموع سه جلسه از ۴۱ جلسه شورای بازنگری قانون اساسی که به بحث پیرامون مجمع تشخیص مصلحت اختصاص می‌یابد، نظرات گوناگون و مباحث مختلفی مطرح می‌شود که در نهایت به تصویب اصل ۱۱۲ قانون اساسی می‌انجامد.

این روزها در رابطه با جایگاه مجمع تشخیص مصلحت در قانون و جامعه، سنوالات متعددی مطرح است. ابتدا پرسش‌هایی که توسط نشریه چشم‌انداز ایران تدوین و طراحی و برای صاحب‌نظران ارسال کرده است، از نظر خوانندگان محترم می‌گذرد. از آن جا که صاحب‌نظران گرامی به برخی از این پرسش‌ها پاسخ داده‌اند، جهت درک بهتر مطلب، اصل سئوال نیز به همراه پاسخ، مجدداً از نظر تان می‌گذرد.

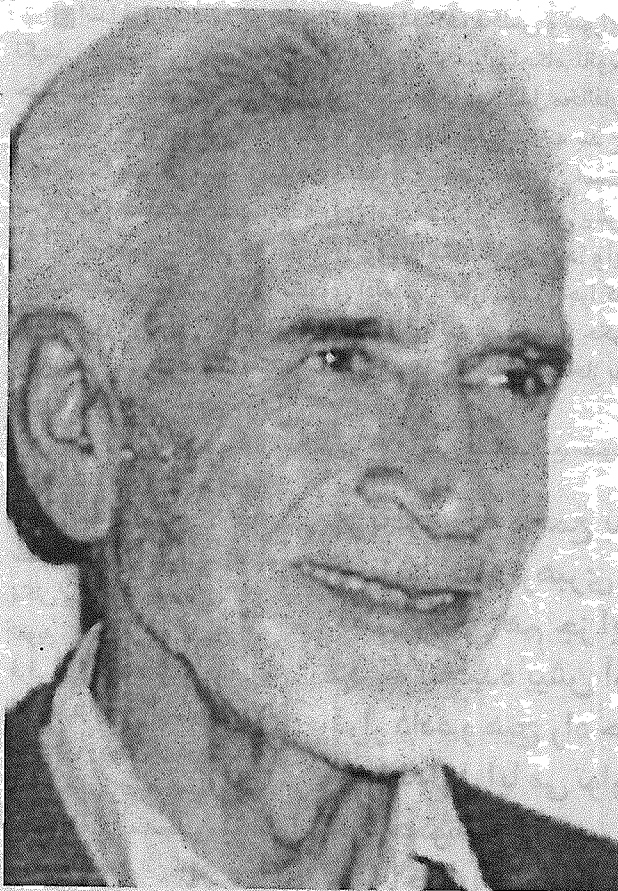
◀ پرسش اول - در رابطه با ضرورت شکل‌گیری مجمع تشخیص مصلحت، امام (ره) طی نامه‌ای در تاریخ ۶۶/۱۱/۱۷ به سران سه قوه به این نکته اشاره می‌کنند که این مجمع برای حل اختلاف مجلس و شورای اسلامی و شورای نگهبان تشکیل شده است؛ با این حال در ذیل همین نامه می‌گویند: «اعضای این شورا (نگهبان) باید قبل از این گیرها، مصلحت نظام را در نظر بگیرند» که می‌تواند به این معنا باشد که امام مایل بوده‌اند با انجام تحول در اندیشه و بافت شورای نگهبان، مصلحت نظام در خود این مجموعه در نظر گرفته شود و کار به تشکیل نهادی به اسم مجمع تشخیص مصلحت نکشد. در حالی که آقای شیخ محمد یزدی در شورای بازنگری قانون اساسی در سال ۶۸ می‌گوید: «شورای نگهبان حق مصلحت‌اندیشی ندارد.» (صورت مشروح بازنگری، ص ۸۳۸، ج ۲).

پرسش این است که با توجه به ویژگی‌های قانون اساسی آیا شورای نگهبان ماهیتاً می‌تواند محل تشخیص مصلحت باشد؛ به گونه‌ای که در تطبیق مصوبات مجلس با قانون اساسی و شرع، عنصر مصلحت لحاظ گردد؟

◀ پرسش دوم - مصلحت نظام چه تفاوت ماهوی با احکام ثانویه دارد؟ چرا که در روی آوردن به احکام ثانویه نیز با رعایت مصلحت از حکم اولیه عدول می‌شود؛ مانند کسی که برای نجات از مرگ، مجاز به خوردن گوشت مردار می‌شود.

◀ پرسش سوم - با توجه به این که شما در آن مقطع، شاهد بسیاری از این مباحثات بوده‌اید، چه استدلال‌هایی را از طرفین دعوا در رابطه با حدود احکام اولیه و ثانویه زیر بنایی قلمداد می‌کنید؟ آیا استعفای آقای صافی گلپایگانی را نمی‌توان اعتراض به لرزان شدن احکام اولیه در مورد قانون‌گذاری دانست؟

◀ پرسش چهارم - بر اساس نامه امام در سال ۶۶ و همچنین جو غالب مذاکرات شورای بازنگری، ضرورت تشکیل مجمع تشخیص مصلحت به حل اختلاف مجلس شورا و شورای نگهبان باز می‌گردد. در حالی که در بازنگری سال ۶۸ شرح وظایف مجمع تشخیص مصلحت از این ضرورت فراتر می‌رود؛ به گونه‌ای که علاوه بر نقش خود در حل اختلاف مجلس و شورای نگهبان مندرج در اصل ۱۱۲، در اصل ۱۱۰ بند ۸ با پیشنهاد رهبری، اجازه قانون‌گذاری پیدا می‌کند. در اصل ۱۱۱ بعد از فوت رهبر یا عزل او، یکی از فقهای شورای نگهبان را برای شرکت در شورای موقت رهبری



مجمع تشخیص مصلحت از آغاز تاکنون

گفتگو با مهدی هادوی

عضو اسبق شورای نگهبان

است، شورای نگهبان باید با توجه به احکام اولیه و ثانویه اظهار نظر می‌کرد. حضرت امام گرچه در نامه ۶۶/۱۱/۱۷ مجمعی را برای تشخیص مصلحت نظام اسلامی در مورد اختلاف بین مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان تشکیل دادند، ولی در تاریخ ۶۷/۱۰/۸ یعنی حدود یک سال بعد، در نامه خود خطاب به مجمع نوشتند: «از آن جا که وضعیت جنگ به صورتی درآمده که هیچ مسئله‌ای آن چنان فوری‌تری ندارد که بدون طرح در مجلس و نظارت شورای محترم نگهبان، مستقیماً در آن مجمع طرح گردد، لازم دیدیم نکاتی را متذکر شوم: «آن چه تاکنون در مجمع تصویب شده... به قوت خود باقی است (موارد را بیان کرده که چه مقدار این‌ها اعتبار دارد و چه مقدار اعتبار ندارد). البته تذکر پدران به اعضای عزیز شورای نگهبان می‌دهم که خودشان قبل از این گیرها مصلحت نظام را در نظر بگیرند، چرا که یکی از مسایل بسیار مهم در دنیای پر آشوب کنونی، نقش زمان و مکان در اجتماع و نوع تصمیم‌گیری‌هاست. حکومت، فلسفه مهم برخورد با شرک و کفر و معضلات داخلی و خارجی را تعیین می‌کند.» (صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی)

از این نامه استنباط می‌شود که ضرورت تشکیل این مجمع برای جنگ بوده و اکنون نیازی به آن نیست و شورای نگهبان خود باید مصلحت را در نظر بگیرد. این مصلحت، همان احکام ثانویه است.

اما آن چه که در شورای نگهبان ناظر آن بودم؛ فقها فقط احکام اولیه را در نظر می‌گرفتند و بر آن اساس اظهار نظر می‌نمودند. تذکر حضرت امام نیز با توجه به همین نوع برخورد بوده است.

■ با تشکر از قبول دعوت ما برای گفتگو، در رابطه با مجمع تشخیص مصلحت و ضرورت وجودی آن، یک رشته پرسش به نظر می‌رسد. نخست آن که در نامه امام به سران سه قوه مورخ ۶۶/۱۱/۱۷ این گونه مطرح می‌شود که ضرورت تشکیل مجمع تشخیص مصلحت برای حل اختلاف مجلس و شورای نگهبان است. با این حال در همین نامه، امام می‌گوید: «اعضای این شورا باید قبل از این گیرها مصلحت نظام را در نظر بگیرند...» که می‌تواند به این معنا باشد که امام مایل بوده‌اند در بافت شورای نگهبان یک تحولی فکری به وجود آید تا مصلحت نظام در شورای نگهبان در نظر گرفته شود و کار به تشکیل نهادی به اسم مجمع تشخیص مصلحت نکشد. در حالی که آیت‌الله یزدی در شورای بازنگری قانون اساسی در سال ۶۸ می‌گوید: «شورای نگهبان حق مصلحت‌اندیشی ندارد...» (ص ۸۳۸، صورت مشروح شورای بازنگری، ج ۲). آیا با توجه به ویژگی‌های قانون اساسی، شورای نگهبان ماهیتاً می‌تواند محل تشخیص مصلحت نیز باشد؛ به گونه‌ای که در تطبیق مصوبات مجلس با قانون اساسی و شرع، عنصر مصلحت لحاظ گردد؟

□ اصل چهارم قانون اساسی می‌گوید: «کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر این‌ها باید بر اساس موازین اسلامی باشد» و در پایان می‌افزاید: «تشخیص این امر بر عهده فقهای شورای نگهبان است» و چون احکام ثانویه نیز منبعث از موازین اسلام

■ ابتدا قرار این بود که مصوبات مورد اختلاف مجلس و شورای نگهبان در صورت تصویب ۳۳ نمایندگان، تحت عنوان احکام ثانویه جنبه قانونی پیدا کند که این طرح با بن بست مواجه شد. دلیل مخالفتان عدم تکافوی ادله برای اثبات ثانویه بودن یک حکم بود که بند ج اصلاحات ارضی و تقسیم زمین های کشاورزی، نمونه ای از آن است. پس از بن بست، به مصلحت نظام روی آورده شد. این پرسش پیش می آید که مصلحت نظام چه تفاوت ماهوی با احکام ثانوی دارد؟ و آیا در تشخیص مصلحت نظام، تکافوی ادله مورد نیاز نیست؟ چرا که ظاهراً در روی آوردن به احکام ثانویه نیز با رعایت مصلحت از حکم اولیه عدول می شود. (مانند کسی که برای نجات از هلاکت، مجاز به تناول گوشت مردار می شود.)

□ اگر شورای نگهبان مصوبه مجلس را خلاف شرع بداند و مجمع، مصوبه را تأیید کند، تصمیم مزبور مصادق احکام ثانویه است. وقتی که عنوان مصلحت را پیش می آوریم، زمان و مکان را در نظر گرفته ایم. احکام ثانویه نیز همین گونه است و با آن فرقی ندارد؛ به همین جهت این احکام تا وقتی اعتبار دارد که مصلحت وجودی آن ها باقی است و جنبه دایمی ندارد. در پاسخی که حضرت امام به مجلس شورای اسلامی داده، از این امر ذکر شده است که در ضمیمه آن را آرایه می کنم.

در شورای بازنگری قانون اساسی نیز این موضوع مطرح شد و آقای یزدی گفتند: «مصلحت اندیشی معنایش این است که صرف نظر از قوانین، صرف نظر از ضوابط شرعی،

مصلحت ایجاب می کند. به عبارت دیگر، مصلحت را اگر یک مقدار قدر متیقش را بخواهیم بگیریم یعنی موارد ضرورتی که ما به دلیل مصلحت می خواهیم از مرزها بگذریم؛ می خواهیم از یک قانون شرعی یا از یک قانون اساسی بگذریم؛ یعنی خلاف شرع را مرتکب بشویم و یک خلاف قانون را مرتکب بشویم به دلیل مصلحت... و به همین دلیل مصوبات تشخیص مصلحت، موقت است و دایم نیست، اما مصوبات مجلس و شورای نگهبان که تأیید می کند دایم و ثابت است. یعنی نفس دوام و ثبات در مصوبات مجلس و تأیید شورای نگهبان، و موقت بودن در شورای تشخیص مصلحت، بهترین دلیل بر این است که مصوبات تشخیص مصلحت بر اساس قانون ضرورت است. بر اساس احکام ثانویه در این جا مطرح نیست که ما بگوییم احکام ثانویه است. بله تشخیص ضرورت در مواردی با احکام ثانویه هم از نظر مصادق منطبق می شود که بحث جدایی دارد جای خودش.»

آن چه که ایشان در مورد موقت بودن تصمیمات مجمع گفته اند، صحیح

است؛ جز این که احکام ثانویه نیز از ضرورت و حرج ناشی می شود و نیز بر خلاف شرع نیست بلکه برخلاف احکام اولیه است. هنگامی که مصوبه بر خلاف احکام اولیه نیست ولی بر خلاف قانون اساسی است، از جهت این که قانون اساسی نیز بر موازین شرع منطبق است، می توان بر عدول از آن حکم عنوان ثانویه را باز کرد و آن را موقتی دانست؛ چنان که آیت الله یزدی نیز همه تصمیم های مجمع را موقتی دانسته اند.

با توجه به این که قانون اصولاً امری ثابت و دایمی است، من از نامه حضرت امام و اظهارات آقای یزدی و توضیحات شما چنین برداشت می کنم که مجمع تشخیص مصلحت، حق قانون گذاری ندارد.

استنباط شما کاملاً صحیح است؛ قانون اساسی چنین اجازه ای به این مجمع نداده است.

■ ممکن است در این باره توضیح دهید و دلایل آن را بیان کنید.

□ این موضوع احتیاج به توضیح مفصل ندارد، بند ۸ اصل یکصد و دهم قانون اساسی، خود گویای این مطلب است.

آن چه شما می گوئید از دید کارشناسی است و فقط حقوق دانان آن را در می یابند، اما اکثریت قریب به اتفاق مردم این دیدگاه را ندارند و از طرفی این مردم، صاحب اصلی این انقلاب هستند و باید از آن چه در کشور می گذرد آگاه باشند و قانون گرایان و قانون ستیزان را بشناسند؛ گر چه همه ادعای قانون گرایی دارند.

در سال ۱۳۶۸ ضمن بازنگری قانون اساسی، مجمع تشخیص مصلحت نظام موجودیت قانونی یافت. فصل هشتم قانون اساسی که از اصل یکصد و هفتم آغاز و به

اصل یکصد و دوازدهم پایان می پذیرد، مربوط به رهبر یا شورای رهبری است. اصل پایانی آن در قانون اساسی، مصوب مجلس خبرگان قانون اساسی و مؤید به تأیید حضرت امام خمینی بود: «رهبر یا اعضای شورای رهبری در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی هستند.» در بازنگری، موضوع این اصل به پایان اصل یکصد و هفتم انتقال یافت که به این شرح است: «رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است.»

■ پس آنان که می گویند رهبر فوق قانون است، چه دلیلی از قانون اساسی دارند؟

□ آن ها هیچ دلیلی ندارند جز آن که عملاً خود را به قانون اساسی ملتزم نمی دانند. هنگامی که من به علت بی اعتنایی مسئولان و نهادها به قانون اساسی، با ذکر همین علت در بیست و سوم اسفند ماه ۱۳۵۹ از عضویت شورای نگهبان استعفا کردم، حضرت امام توصیه فرمودند که باز گردم و فرمودند دستور خواهیم داد که قانون اساسی را اجرا کنند و در تاریخ ۲۶ اسفند ماه از جمله در فرمان

خود چنین تصریح کردند: «برای صیانت کشور و جمهوری اسلامی در این موقع حساس و برای حفظ اسلام... معیار در اعمال نهادها قانون اساسی است... متخلف به مردم معرفی می‌شود و مورد مؤاخذه قرار می‌گیرد.»

لطفاً در این مورد توضیح بیشتری بدهید.

اصل ۱۱۲ به شرح زیر به تشکیل شورای تشخیص مصلحت نظام تخصیص یافت: «مجمع تشخیص مصلحت نظام برای تشخیص مصلحت در مواردی که مصوبه مجلس شورای اسلامی را شورای نگهبان خلاف موازین شرع یا قانون اساسی بداند و مجلس با در نظر گرفتن مصلحت نظام، نظر شورای نگهبان را تأمین نکند و مشاوره در اموری که رهبری به آنان ارجاع می‌دهد و سایر وظایفی که در این قانون ذکر شده است، به دستور رهبری تشکیل می‌شود. اعضای ثابت و متغیر این مجمع را مقام رهبری تعیین می‌نماید. مقررات مربوط به مجمع توسط خود اعضا تهیه و تصویب و به تأیید مقام رهبری خواهد رسید.»

با توجه به جمله «سایر وظایفی که در این قانون ذکر شده است» برای بررسی این وظایف به سایر اصول رجوع می‌کنیم. بند اول اصل یکصد و دهم که «وظایف و اختیارات رهبر» را بیان می‌کند چنین است: «تعیین سیاست‌های کلی نظام اسلامی ایران پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام» و در بند هشتم چنین آمده است: «حل معضلات نظام که از طرق عادی قابل حل نیست از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام». همچنین اصل یکصد و هفتاد و هفتم قانون اساسی در مورد بازنگری می‌گوید: «...مقام رهبری پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام، طی حکمی خطاب

به رئیس جمهور موارد اصلاح یا متمیم قانون اساسی را به شورای بازنگری با ترکیب زیر پیشنهاد می‌نماید...»

بنابراین وظایف این مجمع در قانون اساسی به شرح زیر است:

۱. هنگامی که شورای نگهبان مصوبه مجلس شورای اسلامی را خلاف موازین شرع یا قانون اساسی بداند و مجلس با توجه به مصلحت نظام، نظر شورای نگهبان را تأمین نکند مجمع نظر می‌دهد. (اصل ۱۱۲)
۲. مشاوره در اموری که مقام رهبری ارجاع می‌دهد. (اصل ۱۱۲)
۳. در مورد تعیین سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران، طرف مشورت مقام رهبری قرار می‌گیرد. (بند اول اصل ۱۱۰)
۴. حل معضلات نظام که از طرق عادی قابل حل نیست. (بند هشتم اصل ۱۱۰)
۵. در مورد اصلاح یا متمیم قانون اساسی طرف مشورت مقام رهبری قرار می‌گیرد. (اصل ۱۱۷)

بنابر آن چه ذکر شد، نخستین وظیفه‌ای که قانون اساسی در اصل ۱۱۲ برای این مجمع تعیین کرده در ارتباط با قانون گذاری است و اختیار این مجمع در این مورد مشروط به این است که اولاً شورای نگهبان مصوبه مجلس شورای اسلامی را بر خلاف موازین شرع یا قانون اساسی بداند؛ ثانیاً مجلس با توجه به مصلحت نظام، نظر شورای نگهبان را تأمین نکند.

دومین وظیفه، طرف مشورت رهبر قرار گرفتن است در موارد زیر:

۱. اموری که مقام رهبری ارجاع می‌کند؛

۲. تعیین سیاست‌های کلی نظام؛

۳. اصلاح یا متمیم قانون اساسی.

این موارد روشن است و ابهامی ندارد؛ آن چه باقی می‌ماند بند هشتم اصل یکصد و دهم قانون اساسی است. ولی نکته‌ای را باید در مورد حل اختلاف بین مجلس و شورای نگهبان بیفزاییم که شایان اهمیت بسیار است و آن در موردی است که شورای نگهبان مصوبه مجلس را خلاف موازین اسلامی تشخیص دهد. در این مورد با توجه به پرسش رئیس مجلس از حضرت امام و پاسخ ایشان و توضیحی که آقای یزدی در شورای بازنگری دادند نظر مجمع تشخیص مصلحت موقتی است و تا وقتی باقی است که مصلحت آن اقتضاء دارد. اما این مدت را که باید تعیین کند، به نظر نگارنده، مجلس که تصویب آن را ضروری بداند و بر آن اصرار دارد باید مدت آن را تعیین کند.

اکنون متن بند هشتم اصل ۱۱۰ را دوباره ذکر کرده، درباره آن بحث می‌نماییم: «حل معضلات نظام که از طرق عادی قابل حل نیست از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام»؛ بنابراین دخالت مجمع در

تردید نیست که منظور از «حل معضلات نظام» معضلاتی است که برای نظام جمهوری اسلامی ایران پیش می‌آید و این معضلات از طرق عادی که قانون اساسی آن را بیان کرده است قابل حل نباشد. بنابراین اگر مشکلی برای افراد، گروه‌ها، وزارتخانه‌ها یا ارگان‌ها و غیره پیش آید - یعنی مربوط به قوه مجریه یا قضاییه باشد - خود آن‌ها باید مستقیماً یا از طریق مجلس شورای اسلامی آن را حل نمایند. اگر مجلس شورای اسلامی نیز معضلی داشته باشد از طریق قانون آن را حل می‌کند.

صورتی مصداق می‌یابد:

اول اینکه، چون اصل یکصد و دهم «وظایف و اختیارات رهبر» را می‌شمارد تا به هشتمین آن می‌رسد و سپس در این بند می‌گوید: «از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام»؛ یعنی رهبر از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام گره را می‌گشاید؛ بنابراین رهبر باید حل معضلات را به مجمع ارجاع دهد. دوم، مجمع پس از این که مسئله‌ای ارجاع شد، باید بررسی کند که آیا این قضیه معضلی برای نظام به شمار می‌آید.

سوم، اگر تشخیص داد معضلی برای نظام است، بررسی کند که از طرق عادی قابل حل نباشد.

چهارم، پس از این که سه مورد احراز شد، مجمع حق ورود در موضوع و اظهار نظر دارد. اما مجمع در اظهار نظر خود استقلال ندارد، زیرا این بند جزو وظایف و اختیارات مقام رهبری است و در مقام احصاء اختیارات مجمع تشخیص مصلحت نیست؛ بنابراین هر نظری که مجمع به استناد این بند بدهد، باید به تأیید

مقام رهبری برسد تا قابل اجرا باشد. از نظر منطقی هم جز این نیست؛ معضلی آن قدر مهم و پیچیده پیش آمده که نظام را در بن بست قرار داده و هیچ راه حلی از طرق عادی برای آن وجود ندارد. آیا می توان گفت که عالی ترین مقام این حکومت که رهبر آن است، و حل این معضل جزء اختیارات و وظایف اوست، هیچ اختیاری در حل این معضل نداشته باشد و فقط مکلف باشد معضل را به این مجمع که اعضا آن را نیز خود انتخاب کرده، احاله کند و خود بی اختیار در انتظار باشد که مجمع چه نظری می دهد تا نظام از آن تبعیت کند. در حالی که این مجمع در مسایل دیگری که به آن ارجاع می شود و به این اندازه حایز اهمیت نیست فقط نظر مشورتی دارد و اتخاذ تصمیم با مقام رهبری است. چنین برداشتی حل معضل را از وظایف و اختیارات مجمع قرار می دهد نه مقام رهبری و این خلاف اصل یکصد و دهم است و با عقل و منطق نیز سازگار است.

اکنون بررسی می کنیم که منظور از «معضل نظام» چیست و «طرق عادی» کدام است. در مورد «طرق عادی» باید دید قانون اساسی که راه و روش نظام را معین می کند، جریان امور کشور را از چه طرقی تجویز می نماید. بدون شک، طرق عادی حکومت همان است که قانون اساسی ذکر می کند، اصل پنجاه و ششم قانون اساسی که حق حاکمیت ملت و قوای ناشی از آن را بیان می کند چنین است: «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ کس نمی تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خداداد را از طرقی که در اصول بعد می آید اعمال می کند.»

طبق این اصل «ملت این حق خداداد - یعنی حکومت بر سرنوشت اجتماعی خویش - را از طرقی که در اصول بعد می آید اعمال می کند» بدیهی است این طرق همان است که در بند هشتم اصل یکصد و دهم آن را «طرق عادی» نامیده است. اصول بعدی که آن طرق را نشان می دهد و حق حاکمیت ملت باید از آن راهها تأمین شود چیست؟

اصل پنجاه و هفتم: قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارت اند از قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضاییه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می گردد. این قوا مستقل از یکدیگرند.

اصل پنجاه و هشتم: «اعمال قوه مقننه از طریق مجلس شورای اسلامی است که از نمایندگان منتخب مردم تشکیل می شود و مصوبات آن پس از طی مراحلی که در اصول بعد می آید برای اجرا به قوه مجریه و قضاییه ابلاغ می گردد.»
اصل پنجاه و نهم: «در مسایل بسیار مهم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ممکن است اعمال قوه مقننه از راه همه پرسی و مراجعه مستقیم به آرای مردم صورت گیرد. درخواست مراجعه به آرای عمومی باید به تصویب ۲۳ مجموع نمایندگان مجلس برسد.»

اصل شصتم: «اعمال قوه مجریه جز در اموری که در این قانون مستقیماً به عهده رهبری گذارده شده، از طریق رئیس جمهور و وزراء است.»
اصل شصت و یکم: «اعمال قوه قضاییه به وسیله دادگاههای دادگستری است که باید طبق موازین اسلامی تشکیل شود و به حل و فصل دعاوی و حفظ حقوق عمومی و گسترش و اجرای عدالت و اقامه حدود الهی بپردازد.»

این اصول نشان می دهند که طرق عادی امور کشور به شرح زیر است: اول این که قوه مقننه که عبارت است از مجلس شورای اسلامی که وظیفه آن را در مبحث مجلس شورای اسلامی از اصل شصت و دوم تا نود و نهم بیان کرده است و وظایف شورای نگهبان را نیز چون جز قوه مقننه به شمار می آید، در

همین مبحث بیان کرده است؛ ولی مجمع تشخیص مصلحت جزو آن نیست، زیرا قانون اساسی آن را به منظور حل اختلاف ایجاد کرده است نه قانون گذاری. اصل پنجاه و هشتم تصریح می کند که اعمال قوه مقننه از طریق مجلس شورای اسلامی است. همه پرسی نیز در ارتباط با قوه مقننه است.

دوم، قوه مجریه که اعمال آن از طریق «رئیس جمهور و وزرا است»؛ جز در اموری که در قانون اساسی مستقیماً بر عهده رهبری گذارده شده است.

سوم، قوه قضاییه که اعمال آن «به وسیله دادگاههای دادگستری است که باید طبق موازین اسلامی تشکیل شود...». این موازین را مجلس شورای اسلامی تصویب کرده، ولی متأسفانه مسلم است که دادگاههای عمومی تهران بر طبق آن موازین تشکیل نشده است.

اکنون با فراغ از توضیح «طرق عادی» بنگریم که منظور از معضل نظام چیست. لذا بار دیگر بند هشتم اصل یکصد و دهم را ذکر می کنیم تا مدنظر باشد:

اگر نظر مجمع تشخیص مصلحت نظام در حدودی که قانون اساسی معین کرده است باشد - یعنی منطبق با بند هشتم اصل یکصد و ده بوده یا در قوانین مختلف فیه مجلس و شورای نگهبان به ترتیب مقرر در قانون اساسی باشد - این نظر متبع است، ولی باید توجه داشت همین که مصوبه مجمع، عنوان قانون داشت یا حکمی کلی بود، خود دلیل خروج آن از این بند است، زیرا اثبات می شود که اگر هم معضلی بوده، از طریق عادی یعنی قانون گذاری، قابل حل بوده است.

«حل معضلات نظام که از طرق عادی قابل حل نیست از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام». در این جادوکار واژه «نظام» به کار رفته است؛ آیا منظور از این واژه نظام اداری (بنده اصل سوم) است؟ آیا منظور نظام اقتصادی (اصل چهل و چهارم) است؟ یا منظور دیگر نظامهاست مانند نظام آموزشی، فرهنگی، قضایی و...

هر کس با قانون آشنایی دارد می داند که چون این واژه به طور مطلق ذکر شده است، نظامی منظور است که همه این نظامها را دربرگیرد و آن «نظام جمهوری اسلامی ایران» است که اصل دوم قانون اساسی آن را توضیح داده است. بند اول اصل یکصد و دهم نیز آن را روشن کرده است زیرا می گوید: «تعیین سیاستهای کلی نظام جمهوری اسلامی ایران پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام». صدر اصل یکصد و دوازده نیز که دوبار این واژه را به طور مطلق به کار برده، مؤید این معنی است. به این ترتیب تردید نیست که منظور از «حل معضلات نظام» معضلاتی است که برای نظام جمهوری اسلامی ایران پیش می آید و این معضلات از طرق عادی که قانون اساسی آن را بیان کرده است قابل حل نباشد. بنابراین اگر مشکلی برای افراد، گروهها، وزارتخانهها یا ارگانها

و غیره پیش آید - یعنی مربوط به قوه مجریه یا قضاییه باشد - خود آن‌ها باید مستقیماً یا از طریق مجلس شورای اسلامی آن را حل نمایند. اگر مجلس شورای اسلامی نیز معضلی داشته باشد از طریق قانون آن را حل می‌کند. و اگر مربوط به اختلاف مذکور در اصل یکصد و دوازده باشد، مجمع تشخیص مصلحت در حدود آن اصل اقدام می‌کند و اگر ضرورت داشته باشد، شورای نگهبان قانون اساسی را تفسیر می‌کند و به هر صورت، هیچ‌یک از این‌ها نه معضلی برای نظام است و نه از طرق عادی غیر قابل حل.

آن‌چه برای بند هشتم اصل یکصد و ده باقی می‌ماند همان است که در آن بند ذکر شده؛ معضلی پیش می‌آید که نظام جمهوری اسلامی ایران در بن بست قرار می‌گیرد و هیچ راه‌حلی از طرق عادی برای آن وجود ندارد. در این صورت، مقام رهبری موضوع را به استناد بند هشتم اصل یکصد و ده، به مجمع تشخیص مصلحت ارجاع می‌کنند و مجمع پس از این که تشخیص داد این معضل نظام را

رئیس جدید قوه قضاییه وقتی شروع به کار کرد، سخنانی گفت که همه حقوق دانان را به دادگستری

امیدوار کرد، ولی آیا اکنون هم همین امیدواری باقی است. من شخصاً هنوز از ایشان ناامید نشده‌ام.

همان گونه که به ایشان نامه نوشته‌ام ایشان با تصمیم خود می‌توانستند این کشور را به اوج قدرت برسانند و

هم می‌توانند آن را به حال عقب ماندگی نگاه دارند. اگر در کشور آزادی و امنیت نباشد، هیچ گاه پیشرفت

نخواهیم کرد و مغزهای متفکر باقی مانده نیز خواهند گریخت و سرمایه‌ها نیز به خارج خواهند رفت و

کشورهای دیگر از آن سود خواهند جست.

در بن بست قرار داده و هیچ راه حلی از طرق عادی برای آن متصور نیست، درباره آن اظهار نظر می‌کند.

این نکته را نیز بیفزایم که در اختلاف بین مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت فقط در مورد اختلاف حق اظهار نظر دارد و نظرش بنابر مواد قانون اساسی متبع است و حق ندارد در سایر مواد آن قانون تغییری بدهد، گر چه حل آن اختلاف، موثر در سایر مواد آن قانون باشد. مجمع باید نظر خود را به مجلس شورای اسلامی اظهار دارد و مجلس سایر مواد قانون را متناسب با آن نظر اصلاح می‌کند و به هر صورت، مجلس آن را برای اجرا بر طبق اصل یکصد و بیست و سوم نزد رئیس جمهور می‌فرستد.

بنابر آن چه که شما می‌گویید این مجمع حق قانون گذاری ندارد؟

□ برای کسانی که با قانون سر کار دارند این موضوع امری بدیهی است. و با اصل پنجاه و هشتم - که قانون گذاری را در اختیار مجلس شورای اسلامی و انجام آن را به وسیله مرجعی دیگر می‌داند - و نیز با بند هشتم از اصل سوم و اصل ششم تعارض دارد.

تصویب مقررات جزایی، علاوه بر مخالفت با این اصول با اصل سی و ششم نیز معارض است. بند هشتم اصل سوم می‌گوید: «مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش» و اصل ششم می‌گوید: «امور کشور باید به اتکای آرای عمومی اداره شود از راه انتخاب رئیس جمهوری، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، اعضای شوراهای و نظایر این‌ها یا از راه همه‌پرسی...» و اصل پنجاه و هشتم می‌گوید: «اعمال قوه مقننه از طریق مجلس شورای اسلامی است که از نمایندگان منتخب مردم تشکیل می‌شود...».

اصل سی و ششم می‌گوید: «حکم به مجازات و اجرای آن باید تنها از طریق دادگاه صالح و به موجب قانون باشد»، ولی متأسفانه این مجمع علاوه بر قوانین مدنی، قوانین جزایی نیز تصویب می‌کند؛ مانند قانون مواد مخدر که شمار زیادی به وسیله آن قانون اعدام یا به حبس‌های دراز مدت و کوتاه مدت محکوم شده‌اند.

ممکن است یکی از این مصوبات را مورد بحث قرار دهید؟

□ نیازی به بحث در آن‌ها نیست، زیرا همین که به مصوبه‌ای عنوان قانون دادند، معلوم می‌شود از طرق عادی که همان مجلس شورای اسلامی است قابل حل بوده است. با این حال، نمونه‌ای ذکر می‌کنم که توجه کنید بعضی دستگاه‌ها که می‌خواهند بر خلاف شرع و قانون، حقوق مردم را سلب کنند - چون یقین دارند مجلس و شورای نگهبان هدف آن‌ها را تأمین نمی‌کنند - به مجمع تشخیص مصلحت رو می‌آورند تا مجمع بر خلاف شرع و قانون برای آن‌ها تسهیل وسیله کند:

روزنامه رسمی شماره ۱۳۱۸۹-۱۳۶۹/۱۱/۳۰، شماره ۱۵۰۵۹-۱۳۶۹/۱۱/۱۶ وزارت دادگستری

مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام جمهوری در خصوص «حق کسب و پیشه یا تجارت» که در جلسه مورخ ۱۳۶۹/۱۰/۲۵ مجمع تشخیص مصلحت نظام به تصویب رسیده و طی نامه شماره ۱۰۱۷۶/۳۳۰/۱۱/۱۸ مورخ ۱۳۶۹/۱۱/۸ به ریاست جمهوری واصل شده، به بیوست جهت اجرا ابلاغ می‌شود.

رئیس جمهور - اکبر هاشمی رفسنجانی

مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام در خصوص «حق کسب

یا پیشه یا تجارت»:

[ماده واحده - در مورد «حق کسب و پیشه یا تجارت»، مطابق قانون روابط موجر و مستاجر مصوب ۱۳۵۶/۵/۲ عمل می‌شود. ماده واحده الحاقیه به قانون روابط موجر و مستاجر مصوب ۱۳۶۵/۸/۱۵ به قوت خود باقی است.

موضوع «حق کسب و پیشه یا تجارت» در اجرای بند هشتم اصل یکصد و دهم قانون اساسی در جلسه مورخ ۱۳۶۹/۱۰/۲۵ مجمع تشخیص مصلحت نظام، بررسی و به شرح ماده واحده فوق به تصویب رسید. رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام اکبر هاشمی رفسنجانی.]

اینک این مصوبه را بررسی می‌کنیم تا بدانیم معضل لاینحلی که نظام را در بن بست قرار داده و راه‌حل عادی برای آن وجود ندارد چیست، در این مصوبه دو موضوع ذکر شده است:

۱. در مورد «حق کسب و پیشه یا تجارت»، مطابق قانون روابط موجر و مستاجر مصوب ۱۳۵۶/۵/۲ عمل شود.

۲. ماده واحده الحاقیه به قانون روابط موجر و مستاجر مصوب ۱۳۶۵/۸/۱۵ به قوت خود باقی است.

در مورد اول این مطلب به ذهن می‌رسد که در مورد حق کسب و پیشه و

تجارت قوانین متعددی وجود دارد و مجمع تشخیص مصلحت می‌خواهد قانونی که مصوب ۱۳۵۶/۵/۲ می‌باشد ملاک عمل قرار گیرد، در حالی که چنین نیست و این حق در این قانون مطرح شده و ماده واحده مذکور در بند دوم نیز مربوط به آن است که آن نیز معتبر دانسته شده است. پس منظور از دستور اجرای این قانون چیست؟ قانون خود لازم‌الاجرا است و نیازی به دستور جداگانه ندارد. این موضوع مربوط به یک جریان کلی است و آن این که حضرت امام خمینی در دیدار با اعضای دادسراها و دادگاه‌های انقلاب در تاریخ ۶۱/۵/۳۱ چنین فرمودند: «تمام قوانینی که در زمان طاغوت بوده است و برخلاف شرع بوده است، تمام باید دور ریخته شود و مسئولیتش به گردن من؛ تمام را دور بریزید و به جای آن قوانین شرع را عمل کنید... قانون مخالف شرع نباید به آن عمل شود. شما اگر به قانون سابق هم عمل کنید خب یکی از ماده‌های متمم قانون اساسی سابق این بود که هیچ قانونی بر خلاف شرع، قانون نیست منتها پیش‌تر به آن

عمل نشد. سابقاً به آن عمل نکردند. بنابراین آن چیزهایی که به اسم قانون آوردند و بر خلاف شرع است، بر حسب قانون اساسی زمان سابق هم قانون نیست.» و سرانجام فرمودند: «شورای نگهبان، شورای قضایی، بخشنامه بکنند و همه جا بگویند به این قوانین سابق که مخالف شرع بود نباید عمل شود و اگر کسی عمل بکند مجرم است و باید محاکمه شود و به جزای خویش برسد...»

برای اجرای این موضوع، مجلس شورای اسلامی پیشگام شد و در چهاردهم شهریور ماه - یعنی دو هفته بعد - طرح زیر را با قید فوریت به تصویب رسانید: «ماده واحده - کلیه وزارتخانه‌ها، موسسات دولتی و یا مؤسسات و نهادهایی که شمول قانون نسبت به آن‌ها مستلزم ذکر نام است موظف‌اند ظرف مدت ده روز، کلیه قوانین مورد عمل را به شورای

نگهبان ارسال دارند تا شورای نگهبان به ترتیب اهمیت و حداکثر ظرف مدت شش ماه نسبت به مغایرت قوانین با احکام اسلامی اظهار نظر نماید.»

شورای نگهبان در همین تاریخ، درباره آن چنین نظر داد: «وظایف شورای نگهبان در رابطه با بررسی قوانین و مقررات در قانون اساسی مشخص شده است. چون ماده واحده متضمن تعیین تکلیف از طرف مجلس شورای اسلامی در این مورد می‌باشد، با اکثریت آرا مغایر با قانون اساسی شناخته شد. بدیهی است شورای نگهبان در اجرای مسئولیت شرعی و قانونی خویش در بررسی و تشخیص قوانین مخالف موازین اسلامی، کمال همکاری با مسئولین را معمول خواهد داشت.» علاوه بر این، فرستادن کلیه قوانین از سوی وزارتخانه‌ها و سازمان‌ها به شورای نگهبان و منتظر بررسی همه آن‌ها از طرف شورا و اعلام نظر او مانند، عملی نادرست و موجب تعطیل کارها و امور جاری کشور می‌شد. در حالی که بسیاری از قوانین مباحثی با موازین شرعی نداشت، ولی چون برخی از محاکم و دستگاه‌ها به عذر روشن نبودن وضع و بیم مخالفت قوانین با احکام شرع، کارها را متوقف کرده بودند، شورای نگهبان نامه زیر را به شورای عالی قضایی فرستاد:

شماره ۵۲۶ تاریخ ۱۳۶۱/۷/۱۷

بسم الله الرحمن الرحيم
شورای عالی محترم قضایی

نظریه اکثریت فقهای شورای نگهبان را که در جلسه ۱۳۶۱/۷/۱۷ اعلام گردیده به شرح زیر به استحضار می‌رساند:

به دنبال دستور حضرت امام خمینی مدظله العالی مبنی بر الغا قوانین خلاف شرع، چون قسمتی از قوانین از قبیل قانون قصاص و حدود و پاره‌ای از آیین دادرسی کیفری در کمیسیون امور قضایی مجلس شورای اسلامی تصویب و به تأیید شورای نگهبان رسیده و برای اجرا ابلاغ گردیده است، به‌خاطر حفظ نظام و جلوگیری از تخلفات و احقاق حقوق مردم، اجرای سایر قوانین، مادام که مخالفت آن با موازین اسلامی اعلام نگردیده، موقتاً بلامانع است. و در مواردی که طبق قانون سابق، حکم مجازات اعدام صادر می‌گردد، اجرای آن منوط به عدم مغایرت حکم صادره با موازین شرع می‌باشد.

بدیهی است کمیسیون امور قضایی مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان، در اسرع وقت ممکن، قوانین سابق را بررسی و با تصویب نهایی جهت ابلاغ و اجرا اعلام خواهد داشت. قائم‌مقام دبیر شورای نگهبان و بیرو آن در تاریخ ۶۱/۹/۲۹ نامه زیر را که در واقع مکمل نظر قبلی بود، به شورای عالی قضایی ارسال داشت:

یک نکته را باید یادآوری کنم و آن این که حتی در مورد حل اختلاف میان مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان، تصمیم مجمع موقتی است، زیرا مخالفت شورای نگهبان با نظر مجلس بر اثر تعارض آن با شرع یا قانون اساسی است و قانون اساسی نیز منطبق بر موازین اسلامی است؛ بنابراین نظر مجمع در این مورد از احکام ثانویه است که نمی‌تواند دایمی باشد.

بسم الله الرحمن الرحيم
شورای عالی محترم قضایی
بیرو نامه ۵۲۳۶ مورخ ۶۱/۷/۱۷ چون از سوی مقامات قضایی و غیره، مکرراً توضیحاتی خواسته می‌شود، لزوماً به اطلاع می‌رساند به نظر اکثریت فقهای شورای نگهبان در مواردی که قانون به موجب صریح فتاوی رهبر معظم انقلاب حضرت امام خمینی مدظله، طبق تحریر الوسیله و توضیح المسائل، مغایر با شرع است، عمل به آن قانون جایز نیست.

دبیر شورای نگهبان - لطف‌الله صافی

شورای عالی قضایی نیز طبق بخشنامه زیر، نظر شورای نگهبان را به مراجع قضایی اعلام کرد:

تاریخ ۶۱/۸/۸ - شماره ۴۶۹۶۳

بسمه تعالی

دادگاه‌ها و دادسراهای کشور و شعب دیوان عالی کشور
بیرو بخشنامه مورخ ۶۱/۶/۱ و شماره ۱/۲۷۴۹۱ مورخ ۱۳۶۱/۶/۶ شورای عالی قضایی لزوماً اشعار می‌دارد:

۱. چون نامه شماره ۵۲۳۶ مورخ ۶۱/۷/۱۷ شورای نگهبان به اکثر دادگاه‌ها و دادسراها نرسیده است، فلذا تصویر آن نامه و نامه شماره ۶۷۸۲ مورخ ۶۱/۹/۲۹ آن شورای محترم، به پیوست ارسال می‌شود. لزوماً تأکید می‌نماید همان گونه که

رهبر معظم انقلاب در بیانات تاریخی ۳۱ مرداد ۱۳۶۱ فرمودند و در پیام مهم هشت ماده‌ای ۲۴ آذر ۱۳۶۱ نیز تعقیب نمودند، هیچ دادگاه و دادرسی حق ندارد در هیچ موردی برخلاف احکام مقدس اسلام اقدام نماید.

۲. باید توجه داشت که حفظ نظامات مملکتی بر طبق مقررات جمهوری اسلامی، واجب و تخلف از آن حرام و جرم و موجب کیفر است و حکم دادگاه به مجازاتی که برای متخلفین از نظامات مقرر شده است بر خلاف موازین اسلامی نیست.

از طرف شورای عالی قضایی

اکنون با فراغ از بیان این تاریخچه، به تصمیم مجمع تشخیص مصلحت نظام باز می‌گردم. از جمله مواردی که به صراحت خلاف تحریرالوسیله حضرت امام است، قسمتی از ماده ۱۵ قانون روابط مالک و مستاجر مصوب ۱۳۵۶/۵/۲ است که متن آن ذکر می‌شود:

۱. «تخلیه به منظور احداث ساختمان جدید، مشروط بر این که پروانه ساختمانی یا گواهی شهرداری مربوط ارایه شود. شهرداری‌ها مکلف‌اند در صورت مراجعه مالک با رعایت مقررات مربوط، پروانه ساختمان و یا گواهی مورد نظر را صادر و به مالک تسلیم نمایند.

۲. تخلیه به منظور احتیاج شخص موجر برای کسب یا پیشه یا تجارت.

۳. در صورتی که محل کسب یا پیشه یا تجارت، مناسب برای سکنا هم باشد و مالک برای سکونت خود یا اولاد یا پدر یا مادر یا همسر خود درخواست تخلیه نماید. در موارد سه گانه فوق، دادگاه ضمن صدور حکم تخلیه به پرداخت حق کسب یا پیشه یا تجارت نیز حکم خواهد داد.»

به طوری که ملاحظه می‌شود، تخلیه ملک در صورتی انجام می‌شود، که سرقفلی را مالک به مستاجر پرداخت نماید، اما اگر مسلم شد که مالک سرقفلی نگرفته است، تکلیف چیست؟ آیا باید چنین مالکی سرقفلی بپردازد؟

ظاهراً قانون چنین است و بین مالکی که سرقفلی دریافت کرده و آن کس که نکرده است، فرقی نمی‌گذارد؛ هر دو باید سرقفلی بپردازند. این نکته را باید بیفزایم که حکم این ماده بیشتر به سود بانک‌ها بود. بانک‌ها به اعتبار اطمینان مردم به تعهد آن‌ها املاک مردم را بدون پرداخت سرقفلی اجاره می‌کردند و در سند رسمی تصریح می‌نمودند که سرقفلی نپرداخته‌اند و حق مطالبه آن را نیز ندارند؛ اما هر گاه مالک درخواست تخلیه می‌کرد به استناد این ماده، مطالبه سرقفلی می‌نمودند و محاکم نیز به سود آن‌ها حکم صادر می‌کردند و این ستمی آشکار بود. مالکینی که ثروتمند بودند، با وکیل خود مشورت می‌کردند و بدون دریافت سرقفلی اجاره نمی‌دادند. در مقابل مردمی که ساده و بی‌پناه بودند و سرمایه آن‌ها منحصر به خانه و دکانی بود و از مقررات آگاهی نداشتند، به اتکای اقرار صریح بانک در اجاره نامه، از چند میلیون تومان سرقفلی صرف‌نظر می‌کردند تا هر وقت که خود نیاز داشتند بتوانند بدون پرداخت سرقفلی، ملک را تخلیه کنند. اما پس از چند سال که درخواست تخلیه می‌کردند در می‌یافتند که فریب خورده‌اند. اکنون اگر در باره مؤجرینی که ملک خود را بدون دریافت سرقفلی اجاره داده‌اند تحقیق شود، معلوم می‌شود که اکثریت قریب به اتفاق آن‌ها از مردم متوسط و یا خرده پا هستند. من خود دو نفر از این گروه را می‌شناسم که همه سرمایه خود را جمع کرده، ملکی خریده و به بانک اجاره دادند و به اتکای تعهد رسمی بانک، سرقفلی نگرفتند و پس از پیروزی انقلاب - که خود بدان نیاز داشتند - درخواست تخلیه کردند و بانک نیز مطالبه سرقفلی نمود و دادگاه هم آن‌ها را به پرداخت سرقفلی نگرفته، محکوم کرد، یکی از آن‌ها پیرمردی فیروزکوهی بود که مایملک

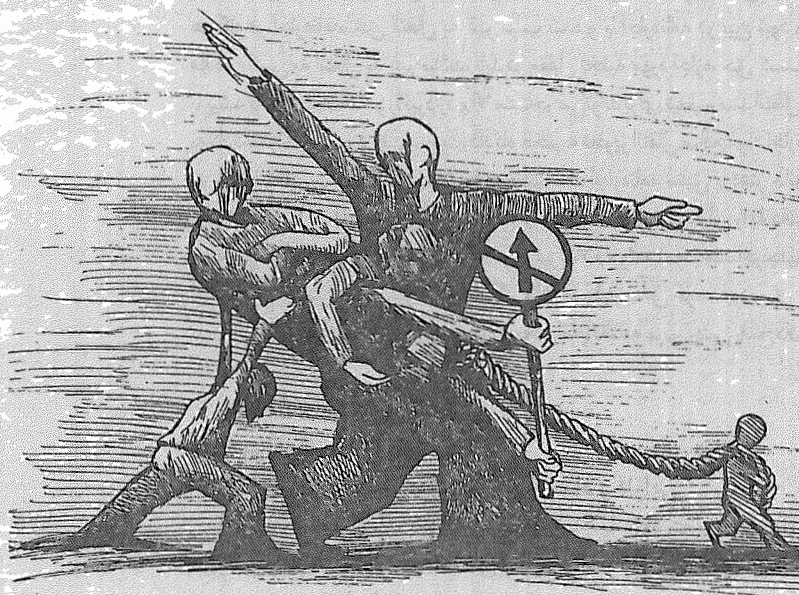
خود را در فیروزکوه فروخته و در تهران پارس زمینی خرید و آن را ساخته و به بانک اجاره داد. وقتی که محکوم به پرداخت سرقفلی شد، دیدم که حاکم دستگاه را نفرین می‌کرد که در حکومت اسلامی به او ظلم کرده است. دیگری پدر همسر یکی از رانندگان شورای نگهبان بود که هم برادر و هم پدرش شهید شده بودند. آیا رواست که بانک‌ها حق اینان را از بین ببرند و با فقیر کردن آن‌ها بر ثروت خویش بیفزایند؟ مجمع نیز ادامه این کار را تأیید کند و قوه قضاییه نیز آن را اجرا نماید؟

اکنون قسمتی از حکمی را که شعبه ۶۴ دادگاه حقوقی دو تهران به شماره ۸۱۰/۶۸ مورخ ۶۸/۱۲/۵ به زیان پیرمرد فیروزکوهی صادر کرده است، نقل می‌کنم:

«علی‌هذا با توجه به جمیع اوراق پرونده و احراز مالکیت خواهان در مورد ملک مورد اجاره و با توجه به اظهارات و مؤدای شهادت شهود - که در حال حاضر بدون محل کسب و بی‌کار است - حقانیت وی در تخلیه ملک مورد اجاره برای کسب شخص وی محرز است. لذا مستند به بند دوم از ماده ۱۵ قانون روابط موجر و مستاجر، حکم به تخلیه ملک مورد اجاره از ناحیه خوانده و تحویل آن به خواهان، در مقابل دریافت مبلغ ۴۰ میلیون ریال بابت حق کسب و تجارت بانک - که بایستی قبل از اجرای حکم تودیع گردد - صادر و اعلام می‌گردد...»

امثال این پیرمرد فیروزکوهی که فریب تعهد رسمی برخی از بانک‌ها را خوردند فراوان هستند و متأسفانه پس از پیروزی انقلاب، حق شرعی آنان از بین برده شد. این پیرمرد نیز که قادر به پرداخت چهار میلیون تومان - که به حساب ارزش امروز، بیش از چهل میلیون تومان است - نبود، به ناچار تسلیم بانک شد. به این ترتیب بانک ملک پیرمرد را تخلیه نکرد و او از غصه بیمار شد و در گذشت.

■ به چه علت مجمع تشخیص مصلحت چنین تصمیمی گرفت؟
□ در این مورد آگاهی کافی ندارم، ولی می‌دانم که پس از فرمان حضرت امام و نامه‌های شورای نگهبان و بخشنامه شورای عالی قضایی، دادگاه‌ها می‌بایست به حکم شرع عمل کنند؛ اما متأسفانه دادگاه‌های حقوقی دو تهران همان روش سابق را ادامه دادند. البته غالب محاکم شهرستان‌ها از نظر حضرت امام و شورای نگهبان اطاعت کردند و به این جهت، احکام متباین صادر شد.



و بانک‌ها که سود خود را بر اجرای حکم شرع، مقدم می‌دیدند، برای جلوگیری از احکامی که در شهرستان‌ها به ضرر آن‌ها صادر می‌شد، پیش از صدور فرمان امام، از طریق وزارت دارایی به شورای نگهبان رجوع کردند و چون دریافتند در مجلس و شورای نگهبان موفق به اجرای مقصد خود نمی‌شوند، راهی دیگر برگزیدند. اکنون نامه معاون امور بانکی وزارت امور اقتصادی و دارایی را که به شماره ۳۳۵۵ و به تاریخ ۱۳۶۱/۴/۱۳ است، نقل می‌کنم.

شورای محترم نگهبان

موضوع سرقتی شعب استیجاری

بر اساس ماده ۱۹ قانون مالک و مستاجر، هر گاه در اجاره‌نامه حق انتقال به غیر سلب شده و یا اجاره‌نامه‌ای در بین نبوده و مالک راضی به انتقال به غیر نباشد باید در مقابل تخلیه مورد اجاره حق کسب یا پیشه یا تجارت مستاجر را بپردازد و الا مستاجر می‌تواند برای تنظیم سند انتقال به دادگاه مراجعه کند. خواهشمند است به منظور حفظ منافع بانک‌ها و نهایتاً دولت - که دارای تعداد متناهی شعب استیجاری و بدون سرقتی هستند و این شعب در حال حاضر ارزش زیادی دارد - و با توجه به این که مفاد قراردادهای از نظر قوانین اسلام محترم است، نظر آن شورا را اعلام فرمایید. خلاصه مفاد نامه این است که بانک‌ها «دارای تعداد متناهی شعب استیجاری بدون سرقتی هستند» که ارزش زیادی دارد و می‌خواهند برخی از آن‌ها را بفروشند و سرقتی آن را به موجب قانون طاغوتی برای خود بگیرند؛ با این که به مالک سرقتی نپرداخته‌اند. اکنون پیش از ذکر پاسخ شورای نگهبان، متن ماده ۱۹ را که تأیید مفاد ماده ۱۵ در مورد انتقال به غیر است و نتیجه منطقی آن است، ذکر می‌کنم. ماده ۱۹: «در صورتی که مستاجر محل کسب یا

پیشه یا تجارت، به موجب اجاره نامه حق انتقال به غیر داشته باشد، می‌تواند برای همان شغل یا مشابه آن، منافع مورد اجاره را با سند رسمی به دیگری انتقال دهد. هر گاه در اجاره‌نامه، حق انتقال به غیر سلب شده و یا اجاره‌نامه در بین نبود و مالک راضی به انتقال به غیر نباشد، باید در مقابل تخلیه مورد اجاره، حق کسب یا پیشه یا تجارت مستاجر را بپردازد و الا مستاجر می‌تواند برای تنظیم سند انتقال، به دادگاه مراجعه کند. در این صورت، دادگاه حکم به تجویز انتقال منافع مورد اجاره به غیر و تنظیم سند انتقال در دفترخانه تنظیم سند اجاره‌نامه سابق یا دفتر خانه نزدیک ملک (اگر اجاره‌نامه رسمی در بین نباشد) صادر و رونوشت آن را به دفتر خانه مربوط ارسال می‌نماید و مراتب را به موجر نیز اعلام خواهد نمود. مستاجر جدید از هر حیث نسبت به تمام شرایط اجاره، قائم مقام مستاجر سابق خواهد بود...» شورای نگهبان سه روز پس از فرمان تاریخی امام، به نامه مزبور چنین پاسخ داد:

شماره ۴۲۸۳-۳/۶/۱۳۶۱

بسم الله الرحمن الرحيم

معاونت امور بانکی وزارت امور اقتصاد و دارایی

عطف به نامه شماره ۳۳۵۵ مورخ ۶۱/۴/۱۳ به پیوست اسناد و اوراق مربوط به شکایت آقای احمد کاشانی و فتوای حضرت امام خمینی مدظله،

اشعار می‌دارد:

ذیل ماده ۱۹ قانون روابط موجر و مستاجر (هر گاه در اجاره‌نامه حق انتقال به غیر سلب شده تا آخر ماده) شرعی نیست و اعتبار قانونی ندارد. دو سال بعد مجدداً شورای نگهبان در مورد حق کسب و پیشه و تجارت به طور کلی نظر داد و تصریح کرد باید بر طبق تحریرالوسیله عمل شود. متن این نظر چنین است: «حق کسب و پیشه و تجارت در ملک غیر مذکور در ماده ۱۹ قانون روابط موجر و مستاجر، عنوان شرعی ندارد و اگر مقصود سرقتی باشد باید طبق تحریرالوسیله عمل شود. در سایر موارد مربوط به حق کسب و پیشه نیز باید این نظر رعایت شود.» (مجموعه قوانین سال ۱۳۶۳ صفحه ۱۴۵)

در تحریرالوسیله حضرت امام، سرقتی ضمن مسایل مستحذنه ذکر شده که مسایل اول و دوم و سوم و هشتم آن را نقل می‌کنم:

مسئله ۱. استیجار الاعیان المستاجره دکه کانت او دارا او غیرهما لایوجب

حذوث حق للمستاجر فیها بحیث لایکون للموجر اخراجة بعد تمام الاجاره و کذا طول مدمپ بقائه و تجارته فی محل الکسب او کان وجاهته و قدرته التجاریه الموجبین لتوجه النفوس الی مکسبه لایوجب شیء منها حذوث حق له علی الاعیان ماذا تمت مدت الاجاره یجب علیه نخلیه العمل و تسلیمه الی صاحبه فلو بقی فی المكان المذكور مع عدم رضا المالك کان غاصباً عاصياً و علیه ضمان المكان لو تلف و لو باقاً سماویه کما علیه اجرة مثل المكان مادام کونه تحت ید و عدم تسلیمه الی مالک.

مسئله ۲. لو اجر هذا الشخص ذالک المكان المغصوب کانت الاجارمپ فاسده و لو اخذ شیئاً بعنوان مال الاجاره فهو حرام. فان تلف او اتلفه کان ضامناً للدافع کما ان الدافع اذا قبض المحل صار

ضامناً لمالک و علیه اجره مثله له.

مسئله ۳. السرقلیه التي یاخذها الغاصب فی هذه الصورة حرام و لو تلف ما اخذه عنده او اتلفه فهو ضامن لمالک.

مسئله ۸. للمالك ان یاخذ ای مقدار شاء بعنوان السرقلیه من شخص لیوجر المحل منه. کما ان للمستاجر فی اثناء مدت الاجاره ان یاخذ السرقلیه من ثالث الایجار منه اذا کان له حق الایجار.

فشرده این مسایل از نظر بحث ما این است که برای مستاجر هیچ حقی در عین مستاجره پس از پایان مدت وجود ندارد؛ اما اگر مالک، سرقتی گرفته است، مستاجر نیز دارای حق سرقتی است.

اینک متن ماده واحده‌ای را که مجمع در نظر خود آن را معتبر دانسته نیز ذکر می‌کنیم: «ماده واحده مصوب پانزدهم آبان ماه ۱۳۶۵ - از تاریخ تصویب این قانون، کلیه امکان استیجاری که با سند رسمی بدون دریافت هیچ گونه سرقتی و پیش پرداخت به اجاره واگذار می‌شود، در رأس القضاء مدت اجاره مستاجر موظف به تخلیه آن می‌باشد، مگر آن که مدت اجاره با توافق طرفین تمديد شود. در صورت تخلف، دواير اجرای ثبت مکلف به اجرای قانون هستند.»

بنابراین با توجه به نظر مجمع تشخیص مصلحت نظام، حق کسانی که قبل از تصویب این قانون، ملک خود را بدون سرقتی و پیش پرداخت به اجاره واگذار

کرده‌اند، ساقط است؛ گر چه عدم دریافت سرقفلی به موجب سند رسمی یا عادی مسلم باشد. آنان اگر بخواهند محل را تخلیه کنند - مانند کسانی که سرقفلی گرفته‌اند - باید به مستاجر سرقفلی بپردازند و همه بانک‌ها نیز به این ترتیب برخلاف تحریرالوسیله و انصاف حق دریافت سرقفلی دارند.

■ **آیا به نظر شما این مصوبه مجمع، صرف نظر از جهت شرعی و انصاف، از جهت قانون اساسی اشکالی دارد؟**

□ قبلاً بیان کردم که تصمیماتی که با استناد بند هشت اصل یکصد و ده قانون اساسی گرفته می‌شود، در صورتی اعتبار دارد که دارای چهار شرط باشد. شرط اول ارجاع و شرط آخر تأیید تصمیم از سوی مقام رهبری است. از این که این دو شرط در این مصوبه وجود دارد یا نه، اطلاعی ندارم؛ اما آن چه مسلم است و تردید در آن وارد نیست، این است که دو شرط دیگر را حایز نیست؛ یکی این که برای نظام، معضل نبوده و دیگر این که از طرق عادی قابل حل بوده است. لذا از این دو جهت آن را مورد بررسی قرار می‌دهم.

در این باره نیازی ندارم که برای اهل فن استدلال کنم؛ زیرا آنان و هر کسی که اندکی با قانون آشنایی دارد می‌دانند که این موضوع اولاً معضلی برای نظام جمهوری اسلامی ما نبود و ثانیاً اگر هم بود از طرق عادی قابل حل بود و مجمع صلاحیت ورود در آن را نداشت. بانک‌ها و حیوانات کسان دیگری می‌خواستند استیفاء بلاجهت کنند و به زیان صاحبان حق بر ثروت خود بیفزایند و در این نیت جویای تسهیل وسیله بوده‌اند. نخست از طریق شورای نگهبان وارد شدند و چون شورا آن را برخلاف شرع و برخلاف نظر حضرت امام (ره) در تحریرالوسیله اعلام کرد، مجمع را وسیله کردند و ثروت بادآورده به چنگ آوردند.

■ **آیا اگر این تصمیم گرفته نمی‌شد، نظام گرفتار معضلی می‌شد که در بن بست قرار می‌گرفت؟** گیریم نظام اسلامی که دشمنی بزرگ‌ترین ابرقدرت‌های جهان، آن را دچار مشکلی نکرد و از میان همه توطئه‌های شرق و غرب، پیروز و سرافراز بیرون آمد، در برابر این موضوع درمانده باشد و چنین تصمیمی هم در جهت احقاق حقوق

مسلمانان بود و هم به نفع نظام اسلامی، آیا از طریق عادی قابل حل نبود؟

□ این موضوع از طریق عادی به آسانی قابل حل بود و نه یک طریق بلکه دو طریق عادی داشت. ماده سوم اضافه شده بر آیین دادرسی کیفری مصوب اول مردادماه ۱۳۳۷ چنین است: «هرگاه از طرف دادگاه‌ها - اعم از جزایی و حقوقی - راجع به استنباط از قوانین، رویه‌های مختلفی اتخاذ شده باشد، دادستان کل پس از اطلاع مکلف است موضوع را در هیئت عمومی دیوان کشور مطرح نموده، رای هیئت عمومی را در این باب بخواهد. رای هیئت عمومی در موضوعاتی که قطعی شده، بی‌اثر است، ولی از طرف دادگاه‌ها باید در مورد مشابه پیروی شود.»

اینک با فرض این که این طریق وجود نداشت، از طریق مجلس شورای اسلامی با وضع قانون، اگر هم این مشکل - معضلی برای نظام بود - حل می‌شد و اگر بین مجلس و شورای نگهبان اختلاف پیش می‌آمد، آن گاه مجمع حق داشت که برای حل اختلاف، را دخالت کند.

■ **با این ترتیب که پیش آمده است، مراجع مملکتی چه تکلیفی در برابر این مصوبات دارند؟**

□ این موضوع را باید همراه مسئله کلی تری بررسی و بیان کرد؛ به این که تصمیمات مراجع قانونی تا چه حد اعتبار دارد و قوه قضائیه چه تکلیفی در برابر آن دارد.

توضیح این که تصمیم‌های هر مرجع قانونی در حدود صلاحیتش معتبر است و حدود قانون اجرا می‌شود و اگر تصمیمات آن‌ها خارج از حدود صلاحیت قانونی باشد، اعتبار ندارد. این موضوع هم از نظر عقلی و هم از نظر شرعی و قانونی پذیرفته شده است. اگر در کشوری هر مرجعی

هر تصمیمی که می‌خواهد بگیرد و این تصمیم قابل اجرا باشد، هرج و مرج بر روابط مردم و بر اوضاع آن کشور حاکم خواهد شد. اگر بنا باشد مراجع مهم به هر عذری از حدود قانونی خارج شوند، مردم به آن‌ها تاسی کرده و از آن‌ها پیشی خواهند گرفت؛ زیرا می‌نگرند که متولیان آن را زیر پا می‌گذارند و دیگر برای تابعیت آن‌ها دلیلی باقی نمی‌ماند. به این ترتیب قیاس قانون از بین می‌رود است و یکی از دلایل کثرت فوق‌العاده جرایم در کشور ما، ناشی از همین موضوع است.

درباره بی‌اعتباری تصمیمات - اگر خارج از صلاحیت باشد - باید بیفزایم که گاهی دادگاه‌های انقلاب چنین تصمیماتی می‌گرفتند. در این گونه موارد از دایره حقوقی وزارت دادگستری در این مورد پرسش می‌شد. اداره کل حقوقی، موضوع را در کمیسیون‌هایی با شرکت قضات عالی‌رتبه مطرح می‌کند و نظر قانون را اعلام می‌دارد. در یکی یکی از این موارد، دادگستری سبزواری می‌نویسد: «حکم خلع بد از ملکی صادر گردیده و اجراییه صادر شده. در مرحله اجرا، محکوم علیه با ارایه حکمی از دادگاه انقلاب مبنی بر ابطال سند مالکیت محکوم له و اعاده ملک به محکوم علیه و ملغی الاثر کردن اجراییه دادگستری، تقاضای

مختومه شدن پرونده را نموده است؛ تکلیف دایره اجرا چیست؟»

اداره کل حقوقی طی نامه ۷/۲۱۸۳۱۳۶۱/۴/۶ پاسخ می‌دهد: «... چون حدود صلاحیت دادگاه انقلاب در ماده دو آیین‌نامه دادگاه‌ها و دادسراهای انقلاب مصوب ۱۳۵۸ و سایر قوانین مربوط، احصاء شده است و صدور حکم بر ابطال سند مالکیت و اعاده ملک و ملغی الاثر کردن اجراییه، خارج از حدود مقررات و صلاحیت دادگاه انقلاب است، لذا درخواست قابل ترتیب اثر نبوده و نمی‌تواند مانع از اجرای حکم قطعی و لازم‌الاجرا گردد.»

قانون اساسی در این مورد وظیفه قضات را معین کرده است؛ به موجب اصل یکصد و شصت و ششم: «حکام دادگاه‌ها باید مستقل و مستند به مواد قانونی و

اصولی باشد که بر اساس آن حکم صادر شده است» و به موجب اصل یکصد و شصت و هفتم: «قاضی موظف است کوشش کند حکم هر دعوی را در قوانین ملونه بیابد و اگر نیابد با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر حکم قضیه را صادر نماید...» و نظری که مجمع به استناد بند هشت اصل یکصد و ده می‌دهد قانون نیست؛ زیرا قانون‌گذاری بر طبق اصل پنجاه و ششم به عهده نمایندگان منتخب مردم در مجلس شورای اسلامی است و از فتاوی معتبر و منابع معتبر اسلامی نیز نیست.

به این ترتیب اگر نظر مجمع تشخیص مصلحت نظام در حدودی که قانون اساسی معین کرده است باشد - یعنی منطبق با بند هشتم اصل یکصد و ده بوده یا در قوانین مختلف فیه مجلس و شورای نگهبان به ترتیب مقرر در قانون اساسی باشد - این نظر متبع است، ولی باید توجه داشت همین که مصوبه مجمع، عنوان قانون داشت یا حکمی کلی بود، خود دلیل خروج آن از این بند است، زیرا اثبات می‌شود که اگر هم معضلی بوده، از طریق عادی یعنی قانون‌گذاری، قابل حل بوده است.

این طور که شما بیان کردید، ممکن است اساساً موردی برای اعمال بند هشتم اصل یکصد و ده پیش نیاید؛ در این خصوص چه می‌گویید؟

این سخن کاملاً درست است. این بند برای موارد نادر وضع شده است و احتمال دارد ده‌ها سال بگذرد و نیازی به اجرای آن نباشد. قیودی که قانون اساسی برای آن قرار داده، آن را چنین خواسته است و به قول شاعر: مرا خواجه بی‌دست و پا می‌پسندد و کسی که به این نظام معتقد است برای آن دست و پا نمی‌گذارد و دست و پای خود را هم در حدود قانون جمع می‌کند و جهان دیگر را نیز در محاسبات خود قرار می‌دهد؛ زیرا این نظام از جهت آن که اسلامی است با نظام‌های دیگر متفاوت است و تخلف از قوانین آن تخلف از فرمان خداست. حضرت امام (ره) به مناسبت نوروز ۱۳۶۰ فرمودند: «در اسلام همه کس حتی پیامبر عظیم‌الشان (ص) در مقابل قانون، بی‌امتیاز در یک صف هستند» و باز فرمودند: «شرف و ارزش انسان‌ها در تبعیت از قانون است که همان تقواست و متخلف از قانون، مجرم و قابل تعقیب است» و باز فرمودند: «کاری نکنیم که مردم در ماهیت نظام به شبهه افتند و تشکیک کنند. هیچ‌کس از پیامبر (ص) بالاتر نیست.»

در مورد کاربرد این بند باید بیفزاییم که از ابتدای پیروزی انقلاب تاکنون به نظر من تنها یک مورد پیش آمد که اگر در آن هنگام این مجمع وجود داشت، حق تصمیم‌گیری با آن بود. این مورد با شهادت مرحوم رجایی و مرحوم باهنر ارتباط داشت. اصل ۱۳۰ و همچنین ۱۳۱ قانون اساسی سابق مقرر داشته بود که در صورت فوت رئیس جمهور، شورای مرکب از نخست وزیر و رئیس مجلس و رئیس دیوان عالی کشور وظایف او را تا انتخاب رئیس جمهور بعدی به عهده می‌گیرد؛ اما چون نخست وزیر نیز شهید شده بود، این شورا ناقص بود و هیچ مرجعی صلاحیت نداشت درباره آن تصمیم‌گیری کند. سرانجام از شورای نگهبان پرسش شد و این شورا از جهت رفع بن بست و نه از جهت صلاحیت در این مورد، اظهار نظر کرد و اکنون این پرسش و پاسخ را بیان می‌کنم:

شماره ۱۷۶۲ دال مپ - تاریخ ۶۰/۶/۸ شورای محترم نگهبان قانون اساسی طبق اصل ۱۳۰ قانون اساسی که در هنگام غیبت یا عزل رئیس جمهور، شورای به نام شورای موقت ریاست جمهوری مرکب از رئیس دیوان عالی کشور، رئیس مجلس و نخست وزیر تشکیل می‌گردد. آیا این اصل با وجود اکثریت

اعضای این شورا قانونی است و می‌تواند به وظایف محوله در قانون عمل کند؟ مثلاً تشکیل شورا با وجود رئیس دیوان عالی کشور و رئیس مجلس قانونی است و می‌تواند وظایف تشریح شده در اصول ۱۳۰ و ۱۳۱ را انجام دهد؟

مقتضی است هر چه سریع‌تر نظر آن شورای محترم به مجلس شورای اسلامی ابلاغ گردد.

رئیس مجلس شورای اسلامی - اکبر هاشمی رفسنجانی

پاسخ شورای نگهبان چنین بود:

شماره ۳۵۵۶ - تاریخ ۱۳۶۰/۶/۹ ریاست محترم مجلس شورای اسلامی

عطف به نامه شماره ۱۷۶۲ دال مپ - تاریخ ۶۰/۶/۸

موضوع در شورای نگهبان مطرح و مورد بررسی قرار گرفت. نظر شورا به شرح زیر اعلام می‌شود:

در مورد کاربرد این بند باید بیفزاییم که از ابتدای پیروزی انقلاب تاکنون به نظر من تنها یک مورد پیش آمد که اگر در آن هنگام این مجمع وجود داشت، حق تصمیم‌گیری با آن بود. این مورد با شهادت مرحوم رجایی و مرحوم باهنر ارتباط داشت. اصل ۱۳۰ و همچنین ۱۳۱ قانون اساسی سابق مقرر داشته بود که در صورت فوت رئیس جمهور، شورای مرکب از نخست وزیر و رئیس مجلس و رئیس دیوان عالی کشور وظایف او را تا انتخاب رئیس جمهور بعدی به عهده می‌گیرد؛ اما چون نخست وزیر نیز شهید شده بود، این شورا ناقص بود و هیچ مرجعی صلاحیت نداشت درباره آن تصمیم‌گیری کند.

با توجه به این که عمده نظر قانون اساسی در اصول ۱۳۰ و ۱۳۱، عدم وقوع فترت و جلوگیری از تعطیل امور کشور می‌باشد و نظر به این که در صورت اتفاق رأی دو نفر عضو شورای موقت ریاست جمهوری، اکثریت که منوط اعتبار قانونی است حاصل می‌شود، در صورت فوت یکی از سه نفر اعضای شورای مذکور در مواردی که دو نفر دیگر اتفاق رأی داشته باشند، اقدامات و تصمیمات آن‌ها به عنوان شورای ریاست جمهوری قانونی و معتبر است.

دبیر شورای نگهبان لطف‌الله صافی

باید توجه داشت که بر طبق قانون اساسی و متمم آن فقط مجلس شورای اسلامی حق قانون‌گذاری دارد. حتی در مورد اختلاف بین مجلس و شورای نگهبان، تنظیم و ارسال قانون برای رئیس جمهور از وظایف خاص مجلس شورای اسلام است و مجمع باید همانند شورای نگهبان نظر خود را

در مورد اختلاف به مجلس اعلام دارد. حضرت امام رضوان الله تعالی علیه از این بیم داشت که این مجمع به صورت قدرتی در برابر سایر قوا در آید، به همین جهت در فرمان بازنگری تصریح کرد: «مجمع تشخیص مصلحت برای حل معضلات نظام و مشورت رهبری به صورتی که قدرتی در عرض قوای دیگر نباشد...» شورای بازنگری نظر معظم له را در این مورد رعایت کرد، اما آیا اکنون آن چه حضرت امام از آن بیم داشتند واقع نشده است؟ در این جا مناسب می بینم نظر یکی از سران سه قوه را که در تاریخ ۲۳ تیر ماه ۱۳۵۹ در روزنامه کیهان درج شده است، نقل کنم: «در رژیم گذشته نیروهای ثلاثه (قوای مجریه، مقننه، قضاییه) در یکدیگر دخالت می کردند و لذا مرزهای قوای مذکور در هم ریخته بود و هر کس با استفاده از امکانات خویش و با تکیه بر سردمداران قوه مجریه و بر اساس میل و هوس شان هر کاری را که می خواستند انجام می دادند...»

باید توجه داشت که بر طبق قانون اساسی و متمم آن فقط مجلس شورای اسلامی حق قانون گذاری دارد. حتی در مورد اختلاف بین مجلس و شورای نگهبان، تنظیم و ارسال قانون برای رئیس جمهور از وظایف خاص مجلس شورای اسلامی است و مجمع باید همانند شورای نگهبان نظر خود را در مورد اختلاف به مجلس اعلام دارد.

■ **سئوالی دیگر باقی است و این که چرا شما تاکنون این مطالب را بیان نکرده اید؟**

□ این گونه که شما می پندارید نیست، من همین مطالبی را که برای شما بیان کردم، در تاریخ ۱۱ اردیبهشت ماه ۱۳۷۲ در روزنامه اطلاعات نوشته ام.

■ **چه واکنشی در برابر آن نشان داده شد؟**

□ این موضوع نیاز به پرسش ندارد، مگر این کارها را ندانسته می کنند تا وقتی به آن ها گوشزد شد دست بردارند. مردم در مورد مطبوعات هم اکنون این گرفتاری را دارند. بیش از ۲۰ روزنامه برخلاف قانون توقیف شده است. این کار را هیچ حقوق دان آگاهی تأیید نمی کند. اگر آن قاضی که این کار را می کند واقعاً عقیده خود اوست پس در فهم مسایل قضایی بسیار ضعیف است و باید از او سلب صلاحیت قضایی شود و اگر اجرای دستور می کند که بحثی دیگر است. به هر صورت این امور تنها برای امروز نیست. این امور هم بار آخرتی دارد و هم بار تاریخی و بار تاریخی هم که دعا یا نفرین آیندگان را در پی دارد و در آخرت انسان مؤثر است. اکنون نیز آه و ناله محکومان را نباید دست کم گرفت. اگر بخواهیم این انقلاب که با خون هزاران شهید استوار شده پایدار بماند، باید همان گونه که امام «ره» تأکید داشتند قانون را محترم داشته و اجرا کنیم.

رئیس جدید قوه قضاییه وقتی شروع به کار کرد، سخنانی گفت که همه حقوق دانان را به دادگستری امیدوار کرد، ولی آیا اکنون هم همین امیدواری باقی است. من شخصاً هنوز از ایشان ناامید نشده ام. همان گونه که به ایشان نامه نوشته ام ایشان با تصمیم خود می توانستند این کشور را به اوج قدرت

برسانند و هم می توانند آن را به حال عقب ماندگی نگاه دارند. اگر در کشور آزادی و امنیت نباشد، هیچ گاه پیشرفت نخواهیم کرد و مغزهای متفکر باقی مانده نیز خواهند گریخت و سرمایه ها نیز به خارج خواهد رفت و کشورهای دیگر از آن سود خواهند جست. در سایه آزادی و امنیت است که دولت می تواند برنامه توسعه خود را اجرا کند و تأمین این دو بر عهده رئیس قوه قضاییه است و بنابر گفتار حضرت علی (ع) که اکنون در سال او هستیم: «اشخاص در این گونه مشاغل شناخته می شوند»، «عندالقدرمپ تظهر محمود الخصال و مذمومها».

■ **نفرمودید که آن ها واکنشی نشان دادند یا نه؟**

□ بله فوراً واکنش نشان دادند، ولی کسی از آن آگاهی نیافت؛ فقط من آگاه شدم که در این مورد بحث کرده اند و قرار شده شورای نگهبان که فقهایش عضو مجمع هستند به اعمال انجام شده مشروعیت بدهند. از چگونگی این امر ۱۵ ماه بعد که مجموعه قوانین سال ۱۳۷۲ منتشر شد آگاهی یافتیم و شما می توانید واکنش مجمع را در صفحات ۴۷۸ و ۴۷۹ و ۴۸۰ آن مجموعه ملاحظه کرده و نقل کنید

■ **نظر خود شما در باره این مکاتبات چیست؟**

□ من نظر خود را درباره این که این مجمع حق قانون گذاری ندارد قبلاً ذکر کرده ام و چیزی بر آن لازم نیست بیفزایم و درباره این مکاتبات، جز این که برای این انقلاب اسلامی - که همانندی ندارد - اظهار تأسف کنم سخنی ندارم. معلوم نیست شورای نگهبان از تفسیر کدام اصل قانون اساسی چنین نتایجی گرفته است. تمام حقوق دانان با تجربه هماهنگ هستند که قانون اساسی به مجمع تشخیص مصلحت حق قانون گذاری نداده است و آن چه در مورد قانون گذاری انجام می دهد فقط تشخیص مصلحت در مورد رفع اختلاف بین شورای نگهبان و مجلس است. این مجمع باید نظر خود را فقط در همان مورد اختلاف به مجلس اعلام دارد و مجلس آن را در قانون جای داده و بر طبق اصل یکصد و بیست و سوم به رئیس جمهور ابلاغ کند. در اینجاست که نقش قوه قضاییه مقتدر و قانونمند آشکار می شود. رئیس قوه قضاییه که اجازه می دهد مصوباتی که از طریق مجمع تشخیص می رسد، به عنوان قانون در روزنامه رسمی درج شود. از جهت این که باعث می شود هزاران نفر زندانی شوند یا قصاص شوند - در حالی که طبق قانون اساسی، قانون گذاری منحصرأ در صلاحیت مجلس شورای اسلامی است - در آن جهان باید پاسخگو باشد. کسانی که این مصوبات را اجرا می کنند نیز به همین گونه مسئولیت دارند.

■ **آیا توضیح دیگری در این باره ندارید؟**

□ یک نکته را باید یادآوری کنم و آن این که حتی در مورد حل اختلاف میان مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان، تصمیم مجمع موقتی است، زیرا مخالفت شورای نگهبان با نظر مجلس بر اثر تعارض آن با شرع یا قانون اساسی است و قانون اساسی نیز منطبق بر موازین اسلامی است؛ بنابراین نظر مجمع در این مورد از احکام ثانویه است که نمی تواند دایمی باشد. ایفای الله بیزدی نیز در شورای بازنگری به موقتی بودن تصمیمات مجمع تصریح کردند و حضرت امام راحل نیز در این باره نظر صریح دارند که از ماده اول قانون اراضی شهری مصوب ۱۳۶۰ به آن اشاره شده و متن آن در کتاب صحیفه نور است. این وظیفه مجلس است که پس از کسب نظر مجمع تشخیص مصلحت، مدت آن را تعیین نماید.

ضمیمه:

نقل از شماره ۱۴۱۶۷-۱۳۷۲/۸/۵
شماره ۱/۱۶۴۶ ر. ۱۳۷۲/۲/۱۸

نظرات تفسیری شورای نگهبان در مورد مصوبات مجمع تشخیص مصلحت نظام

شورای محترم نگهبان

لطفاً با توجه به اصول قانون اساسی در مورد مجمع تشخیص مصلحت، نظر آن شورای محترم را در خصوص مسایل زیر بیان فرمایید:

۱. آیا مجمع می‌تواند پس از تصویب و ابلاغ مصوبات خود درباره آن‌ها تجدید نظر کند.
۲. اگر ابهامی در مفهوم مصوبات بود رفع آن و تفسیر مصوبه با خود مجمع است و یا مرجع، تفسیر مجلس شورای اسلامی و یا تفسیرها احتیاج به ارجاع مجدد از سوی مقام رهبری است؟
۳. اصولاً آیا مصوبات مجمع، قانون است و همه ویژگی‌های قوانین عادی باید در مورد آن‌ها مراعات شود و منجمله تفسیر؟
۴. اگر تعارضی بین مصوبات مجمع و قوانین عادی و اساسی و مقررات رسمی دیگر کشور به‌وجود آید تکلیف چیست؟ و حاکم کدام‌اند؟
۵. آیا مجلس شورای اسلامی و سایر مراکزی که به‌نحوی حق تعیین ضوابط و مقررات و قوانین را دارند می‌توانند مصوبات مجمع را رد و نقض و یا فسخ و ابطال کنند.

اکبر هاشمی رفسنجانی

رئیس‌جمهور و رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام

شماره ۴۵۷۵ ۱۳۷۲/۳/۳

ریاست محترم مجمع تشخیص مصلحت نظام

عطف به نامه شماره ۱/۱۶۴۶- ر. مورخ ۱۳۷۲/۲/۱۸ نظر تفسیری شورای نگهبان بدین شرح اعلام می‌گردد:

۱. مجمع تشخیص مصلحت نظام نمی‌تواند مستقلاً در مواد قانونی مصوبه خود تجدیدنظر کند.
۲. تفسیر مواد قانونی مصوب مجمع در محدوده تبیین مراد با مجمع است، اما اگر مجمع در مقام توسعه و تزیین مصوبه خود باشد، مستقلاً نمی‌تواند اقدام نماید.
۳. مطابق اصل چهارم قانون اساسی مصوبات مجمع تشخیص مصلحت نظام نمی‌تواند خلاف موازین شرع باشد و در مقام تعارض نسبت به اصل قانون اساسی مورد نظر مجلس شورای نگهبان (موضوع صدر اصل ۱۱۲) و همچنین نسبت به سایر قوانین و مقررات دیگر کشور، مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام حاکم است. لازم به ذکر است که در مورد تعارض مصوبات مجمع با سایر اصول قانون اساسی، شورای نگهبان به رأی نرسید.

دبیر شورای نگهبان - احمد جنتی

شماره ۲۴۰۹/۲۷۸۶ ۱۳۷۲/۴/۳

شورای محترم نگهبان

عطف به نظریه تفسیری شماره ۴۵۷۵ مورخ ۷۲/۳/۳ خواهشمند است اعلام فرمایید منظور آن شورای محترم از عبارت «خلاف موازین شرع» در بند سوم تفسیری فوق‌الذکر چیست؟ با عنایت به این‌که بر اساس صدر اصل یکصد و دوازدهم قانون اساسی، شأن مجمع تشخیص مصلحت نظام، تعیین تکلیف در همین موارد است.

اکبر هاشمی رفسنجانی

رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام

شماره ۴۸۷۲ ۱۳۷۲/۴/۲۰

ریاست محترم مجمع تشخیص مصلحت نظام

عطف به نامه شماره ۲۴۰۹/۲۷۸۶ مورخ ۷۲/۴/۳ و پیرو نامه شماره ۴۵۷۵ مورخ ۱۳۷۲/۳/۳:

منظور از «خلاف موازین شرع» آن است که نه با احکام اولیه شرع سازگار باشد و نه با احکام عناوین ثانویه و در این رابطه صدر اصل ۱۱۲ به مجمع تشخیص مصلحت، تنها اجازه تعیین تکلیف به لحاظ عناوین ثانویه را داده است.

دبیر شورای نگهبان - احمد جنتی

شماره ۱۳۷۲/۷/۵ ۱/۲۶۳۰/۷۷۷۸- ر.

شورای محترم نگهبان

پیرو نامه شماره ۲۲۳۶/۱۶۴۶- ۱- ر. مورخ ۷۲/۲/۱۸ و عطف به نامه شماره ۴۵۷۵ مورخ ۷۲/۳/۳ در خصوص «حوزه اختیارات و وظایف مجمع تشخیص مصلحت نظام» با توجه به اصول قانون اساسی و با عنایت به مذاکرات جلسه اخیر مجمع، نظر به این‌که نظریه تفسیری آن شورای محترم در مورد بند پنج نامه فوق‌الاشارة مجمع، واصل نگردیده، لذا خواهشمند است در اعلام نظر تسریع فرمایند.

اکبر هاشمی رفسنجانی

رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام

شماره ۵۳۱۸ ۱۳۷۲/۷/۲۴

ریاست محترم مجمع تشخیص مصلحت نظام

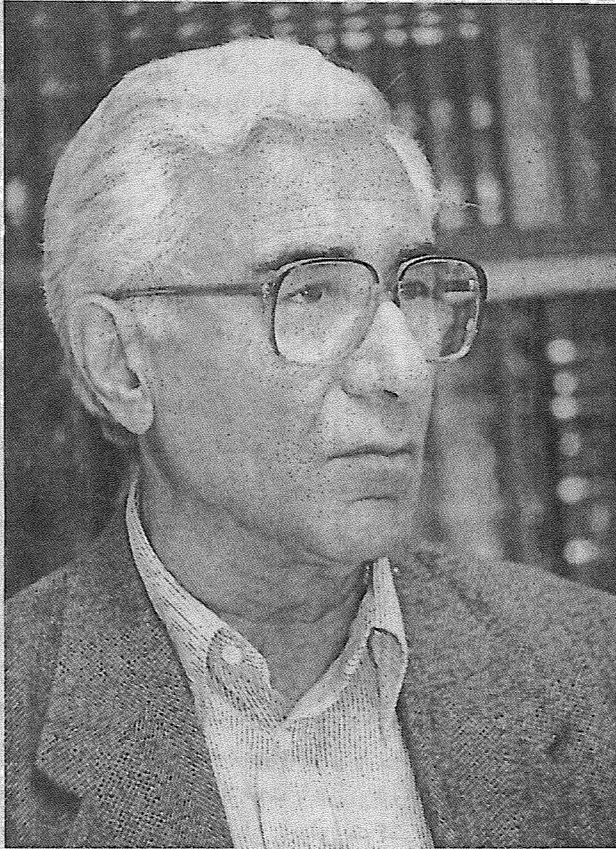
عطف به نامه‌های شماره ۱/۲۶۳۰/۷۷۷۸- ر. مورخ ۱۳۷۲/۷/۵ و ۱/۲۲۳۶/۱۶۴۶- ر. مورخ ۱۳۷۲/۲/۱۸ و پیرو نامه شماره ۴۵۷۵ مورخ ۱۳۷۲/۳/۳ بند پنج سوال مورد اشاره در جلسه مورخ ۷۲/۷/۲۱ شورای نگهبان مطرح و نظر تفسیری شورا بدین شرح اعلام می‌گردد:

هیچ‌یک از مراجع قانون‌گذاری حق رد و ابطال و نقض و فسخ مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام را ندارد، اما در صورتی‌که مصوبه مجمع مصلحت مربوط به اختلاف نظر شورای نگهبان و مجلس شورای اسلامی بوده، مجلس پس از گذشت زمان معتدبه که تغییر مصلحت موجه باشد، حق طرح و تصویب قانون مغایر را دارد. و در مواردی که موضوع به عنوان معضل از طرف مقام معظم رهبری به مجمع ارسال شده باشد، در صورت استعمال از مقام رهبری و عدم مخالفت معظم‌له، موضوع قابل طرح در مجلس شورای اسلامی می‌باشد.

دبیر شورای نگهبان - احمد جنتی

پی‌نوشت:

۱. به عنوان جمله معترضه می‌افزایم که این اصل از نظر ادبی ایرادهایی دارد که یکی را ذکر می‌کنم. مرحوم محمدعلی فروغی که از نظر سیاسی حقاً مورد طعن می‌باشد، از جهت علمی و ادبی از استادان مسلم بود. از او جزوه کوچکی در مورد بعض اغلاطی که مستعمل می‌باشد، باقی مانده است که در حدود چهل و چند سال پیش آن را مطالعه کردم. او درباره اصطلاح «با در نظر گرفتن» نوشته بود: «اگر کسی نتواند قبح آن را درک کند، من قادر به بیان آن نیستم. این اصطلاح در زبان فارسی به کار نرفته و ترجمه از زبان فرانسه است.» به گفته او می‌افزایم که مرحوم دهخدا که ۲۹ ترکیب مصدری را ذیل واژه «نظر» و ۲۶ ترکیب مصدری دیگر را در ردیف‌القبایی در مورد این واژه ذکر کرده، این ترکیب را ذکر نکرده است؛ زیرا در فارسی صحیح استعمال نمی‌شود. (در زبان فرانسه این معنی به دو صورت en concideration de و prendre en concideration به کار می‌رود.)



مجمع تشخیص مصلحت حق قانون گذاری مستقل ندارد

گفتگو با دکتر ناصر کاتوزیان

قانون اساسی بداند و مجلس با در نظر گرفتن مصلحت نظام نظر شورای نگهبان را تأمین نکند و مشاوره در اموری که رهبری به آن ارجاع می‌دهد و سایر وظایفی که در این قانون ذکر شده است به دستور رهبری تشکیل می‌شود... بنابراین، جای هیچ شبهه‌ای نیست که مجمع، مرکز مصلحت‌گرایی نظام و دخالت دادن آن در امر قانون‌گذاری و سایر مطالب ارجاع شده به مجمع است.

■ ابتدا قرار این بود که مصوبات مورد اختلاف مجلس و شورای نگهبان در صورت تصویب آن‌ها با آرای ۲۳ نمایندگان، تحت عنوان احکام ثانویه جنبه قانونی پیدا کند که این طرح با بن‌بست مواجه شد، دلیل مخالفان این روش هم عدم تکافوی ادله برای اثبات ثانویه بودن یک حکم بود که بند ج اصلاحات ارضی و تقسیم زمین‌های کشاورزی نمونه‌ای از آن بود. پس از این بن‌بست، به مصلحت نظام روی آورده شد. این پرسش پیش می‌آید که مصلحت نظام چه تفاوت ماهوی با احکام ثانویه دارد؟ و آیا در تشخیص مصلحت، تکافوی ادله نیاز نیست؟ چرا که ظاهراً در روی آوردن به احکام ثانویه نیز با رعایت مصلحت از حکم اولیه عدول می‌شود؛ مانند کسی که برای نجات از هلاکت، مجاز به تناول گوشت مردار می‌شود.

□ پرسش شما بیشتر چهره فقهی دارد تا حقوقی. از نظر حقوقی، همین که مجمع درباره اختلاف مجلس و شورای نگهبان داوری کند، این

■ در نامه امام به سران سه قوه مورخ ۱۳۶۶/۱۱/۱۷ این گونه مطرح می‌شود که ضرورت تشکیل مجمع تشخیص مصلحت برای حل اختلاف مجلس و شورای نگهبان است. با این حال در همین نامه امام می‌گوید: «اعضای این شورا باید قبل از این گیرها مصلحت نظام را در نظر بگیرند» که می‌تواند به این معنا باشد امام مایل بوده‌اند تحولی در اندیشه بافت شورای نگهبان به وجود آید تا مصلحت نظام در خود شورای نگهبان در نظر گرفته شود و کار به تشکیل نهادی به اسم مجمع تشخیص مصلحت نکشد. در حالی که شیخ محمد یزدی در شورای بازنگري قانون اساسی در سال ۶۸ می‌گوید: «شورای نگهبان حق مصلحت‌اندیشی ندارد» (ص ۸۳۸ صورت مشروح شورای بازنگري ج ۲). آیا با توجه به ویژگی‌های قانون اساسی، شورای نگهبان ماهیتاً می‌تواند محل تشخیص مصلحت نیز باشد؛ به گونه‌ای که در تطبیق مصوبات مجلس با قانون اساسی و شرع، عنصر مصلحت لحاظ گردد یا خیر؟

□ قطع نظر از بحث‌های تاریخی که استنباط شما را تأیید می‌کند، پاسخ این پرسش را به روشنی در اصل ۱۱۲ قانون اساسی و عنوان «مجمع تشخیص مصلحت نظام» می‌توان مشاهده کرد. در این اصل می‌خوانیم: «مجمع تشخیص مصلحت نظام، برای تشخیص مصلحت در مواردی که مصوبه مجلس شورای اسلامی را شورای نگهبان خلاف موازین شرع و یا

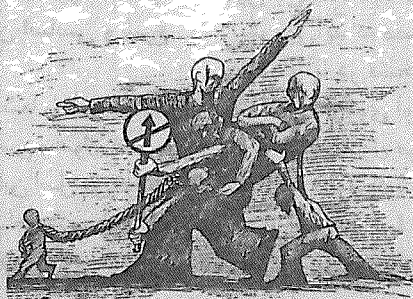
نظر به وسیله مجلس شورای نگهبان اسلامی (در صورت نیاز) به قانون تبدیل می‌شود و باید برای امضاء و اجرا به رئیس جمهور ابلاغ شود؛ خواه آن را حکم اولیه تلقی کنیم یا ثانویه. ولی از دیدگاه فقهی، تفاوت میان احکام اولیه - که نظر و حکم مستقیم و عام شارع است - با احکام ثانوی - که برای پرهیز از ضرر و حرج یا رعایت مصلحتی، استنباط می‌شود - وجود دارد و در هر حال، این تفاوت در التزام مکلفان به رعایت حکم و اجرای قانون اثر ندارد.

■ ضرورت اصلی تشکیل مجمع تشخیص مصلحت بر اساس نامه امام در سال ۶۶، حل اختلاف مجلس شورا و شورای نگهبان بوده است و حتی در مشروح مذاکرات شورای بازنگری سال ۶۸ چنین ضرورتی در اولویت بحث‌های موجود در آن شورا است. با این حال در بازنگری سال ۶۸ شرح وظایف مجمع تشخیص مصلحت از این ضرورت اصلی فراتر می‌رود، به گونه‌ای که در اصل ۱۱۲ سمت مشاور رهبری را پیدا می‌کند. در اصل ۱۱۰، بعد از فوت یا عزل رهبر، یکی از فقهای شورای نگهبان را برای شرکت در شورای موقت رهبری معرفی می‌کند و... گسترده شدن دامنه وظایف و اختیارات مجمع تشخیص مصلحت چه رابطه‌ای می‌تواند با افزوده شدن اختیارات رهبری در قانون اساسی سال ۶۸ داشته باشد؟ و آیا می‌تواند در راستای اعمال ولایت مطلقه فقیه در اصل ۵۷ قانون اساسی قلمداد شود؟

□ بر طبق اصل ۵۸ قانون اساسی: «اعمال قوه مقننه از طریق مجلس شورای اسلامی است...» و چون قانون‌گذار در مقام بیان حاکمیت ملت و انشعاب آن به سه قوه بوده است، اطلاق حکم، افاده عموم می‌کند؛ یعنی مجلس شورای اسلامی مرجع منحصر قانون‌گذاری است؛ جز در مسایل بسیار مهم اقتصادی و سیاسی و اجتماعی که ممکن است از راه همه‌پرسی صورت پذیرد. بنابراین، در هیچ حالتی مجمع تشخیص مصلحت، حق قانون‌گذاری مستقل ندارد. به بیان دیگر، مجمع، داور حل اختلاف مجلس و شورای نگهبان و مشاور رهبری در تعیین سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی است، نه مرجع قانون‌گذاری در برابر مجلس، و نباید آن را مجلس سنا در نظام جمهوری اسلامی به شمار آورد.

مجمع، داور حل اختلاف مجلس و شورای نگهبان و مشاور رهبری در تعیین سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی است نه مرجع قانون‌گذاری در برابر مجلس، و نباید آن را مجلس سنا در نظام جمهوری اسلامی به شمار آورد.

«مجلس شورای اسلامی حق تحقیق و تفحص در تمام امور کشور را دارد». هیچ مؤسسه‌ای خارج از «امور کشورداری» نیست. وانگهی، حق نظارت مجلس بر تمام شئون کشوری از لوازم حاکمیت ملی و از اصول مسلم حکومت‌های پارلمانی است.



■ در اصل ۷۶ قانون اساسی آمده است که مجلس شورای اسلامی حق تحقیق و تفحص در تمام کشور را دارد، استثنایی هم برای آن قید نکرده است؛ در حالی که مصوبه اخیر مجمع تشخیص مصلحت، نهاد‌های تحت نظارت رهبری را از دایره شمول این ماده از قانون اساسی بیرون برد و در واقع حق قانونی مجلس را نادیده گرفت. پرسش نخست این است که آیا مجمع تشخیص مصلحت می‌تواند از زاویه مصلحت نظام، مواد قانون اساسی را تعطیل کند؟ پرسش دوم این است که مقام رهبری از این مصوبه ابراز نارضایتی کردند (آن طور که در جراید منعکس شد) و پیشنهاد این مصوبه نیز از سوی رهبری نبوده است؛ مجمع چگونه رأساً این موضوع را تصویب کرده است؟ چنین اختیاری از کدام اصل قانون اساسی قابل استنتاج است؟ آقای هاشمی در دفاع از این مصوبه گفتند: «لزومی ندارد که در این قضایا نظر رهبری حتماً لحاظ شود» (قریب به این مضمون) و در مذاکرات بازنگری سال ۶۸ گفته بودند: «نظری که مجمع تشخیص مصلحت می‌دهد، بدون تأیید رهبری نیز می‌تواند لازم‌الاجرا باشد» (مشروح مذاکرات ج ۲ ص ۸۵۰)، آیا از اصل ۱۱۲ قانون اساسی چنین لایحه‌ای قابل استنتاج است؟

□ پاسخ شما در اصل ۱۷۶ قانون اساسی آمده است: «مجلس شورای اسلامی حق تحقیق و تفحص در تمام امور کشور را دارد». هیچ مؤسسه‌ای خارج از «امور کشورداری» نیست. وانگهی، حق نظارت مجلس بر تمام شئون کشوری از لوازم حاکمیت ملی و از اصول مسلم حکومت‌های پارلمانی است. وظایف مجمع تشخیص مصلحت نظام هیچ ربطی به بازنگری قانون اساسی یا تعطیل آن ندارد. آنچه در این مجمع گفته می‌شود در واقع تفسیر راجح از قانون اساسی است.

رسیدگی به موارد اختلاف میان مجلس و شورای نگهبان به حکم اصل ۱۱۲ باید در مجمع انجام پذیرد و نیازی به ارجاع خاص مقام رهبری ندارد. همچنین، نظری که مجمع تشخیص مصلحت در این باره می‌دهد، نیاز به تنفیذ ندارد.

ایران

از منظر مطبوعات خارجی

نمی‌دهید. ظاهراً حمله به کوی دانشگاه تهران در به انفعال کشاندن رئیس جمهور ایران تأثیر مهمی داشته است.

فاجعه

وی [خاتمی] معتقد است که شاید خروج از صحنه، دشمنان اصلاحات را با فشارهایی مواجه و وادارشان کند که در رفتارشان تجدیدنظر کنند؛ هر چند که کسی نمی‌تواند جای خالی او را پر کند. ولی کسانی که او را به زور به میدان آوردند، شاید او را متقاعد کنند باز هم در صحنه بماند. بسته شدن ۳۰ نشریه و روزنامه تا حدودی هواداران اصلاح طلبی را مرعوب ساخته تا جایی که تصمیم گرفته‌اند درگیر نشوند. آیت‌الله خامنه‌ای در مورد لایحه مطبوعات وارد صحنه شد و با اختیارات خود از مطرح شدن آن در مجلس جلوگیری کرد. قوه قضاییه نیز چندی است که قربانیان خشونت را تحت تعقیب قرار داده و به زندان می‌اندازد. بیشتر اعضای کابینه خاتمی محافظه‌کار و اعضای تیم قبلی هاشمی رفسنجانی هستند. می‌گویند خاتمی به جای رهبری کابینه، بیشتر وقتش به دفاع می‌گذرد. فقدان وجود احزاب در این میانه، مشکلی جدی برای اصلاحات پدید

بیشتر اعضای کابینه خاتمی محافظه‌کار و اعضای تیم قبلی هاشمی رفسنجانی هستند. می‌گویند خاتمی به جای رهبری کابینه، بیشتر وقتش به دفاع می‌گذرد. فقدان وجود احزاب در این میانه، مشکلی جدی برای اصلاحات پدید آورده است.

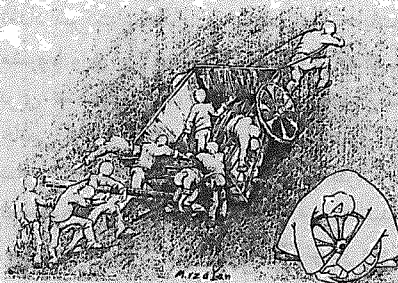
خاتمی در بوته آزمایش

این مسئله که آیا خاتمی دوباره در انتخابات ریاست جمهوری ایران شرکت می‌کند یا نه، موضوع بحث محافل داخلی و مراجع دیپلماتیک نزدیک به ایران است.

البته، تصور ایرانی بدون خاتمی، بیشتر محافظه‌کاران دست راستی را خوشحال خواهد کرد و در عوض طرفداران او را در این وحشت فرو خواهد برد که مبادا دستاوردهایی که از سال ۱۳۷۶ به دست آمده به باد فنا برود. برخی از خارجی‌ان نیز نگران ادامه ازبیطاطی هستند که جمهوری اسلامی ایران بعد از روی کار آمدن خاتمی آن را آغاز کرده است.

تاکنون جمهوری اسلامی از بحران‌های اقتصادی، نظامی، تحریم‌های خارجی و دیگر چالش‌ها جان سالم به در برده است؛ حال باید دید آیا می‌تواند وظیفه دشوار تبدیل شدن به جامعه‌ای پخته‌تر را نیز تحمل کند.

می‌گویند خاتمی از اصلاحات ناامید است و احساس عجز و ناامیدی می‌کند و معتقد است که نمی‌تواند به عهدش با مردم وفا کند. وی حتی به نزدیکان و همکارانش گفته است که من انتخاب شده‌ام و وظیفه دارم این دوران را به پایان برسانم، اما نمی‌دانم شما چرا استعفا



آورده است. مجلس سعی می‌کند گام‌هایی بردارد، ولی معلوم نیست نهایتاً گام‌های گاه و بی‌گاه اقتصادی مجلس به کجا منجر شود.

خاتمی بارها سعی کرده مردم را بیشتر فعال کند، ولی از آن‌ها می‌خواهد که دنبال «قهرمان» نباشند. از سویی به نظر می‌رسد محافظه‌کاران نمی‌خواهند خاتمی را از دست بدهند؛ برای آنان خاتمی دست و پا بسته و منکوب شده - به دلیل سرخوردگی‌ها و نارضایتی عمومی - بسیار بهتر است از نبودن خاتمی. جناح راست سعی دارد

دست راستی‌ها ارتباط‌های بین‌المللی خاتمی را تأیید می‌کنند، به خصوص روابطی را که با آمریکا برقرار شده است. اگر خاتمی کنار برود و محافظه‌کاران به قدرت برسند حتی سرمایه‌گذاران خارجی نیز ممکن است با دولت دست راستی بعد از خاتمی راحت‌تر و سازگارتر باشند. با رفتن و نبودن خاتمی، احتمالاً خصوصی‌سازی و سرمایه‌گذاری غربی آسان‌تر صورت می‌گیرد.

سیستم و نظام دو دهه و قدرت به دست آمده از آن را به هر قیمت حفظ کند، اما اصلاح‌طلبان با پوششی که مطبوعات برای آن‌ها ایجاد کرد، خواهان برخورد با کسانی هستند که ثروت‌های کلان اندوخته و در فساد عمیق ریشه دارند.

اگر جناح راست قدرت را در دست بگیرد، حتی ممکن است برخی از اصلاحات را راحت‌تر و سریع‌تر به مرحله اجرا درآورد. آن‌ها حتی ممکن است از خودگذشتگی نشان دهند و در مورد مسایل حساسی از جمله حجاب زنان و برخی دیگر از مسایل اجتماعی، انعطاف نشان دهند. دست راستی‌ها ارتباط‌های بین‌المللی خاتمی را تأیید

می‌کنند؛ به خصوص روابطی را که با آمریکا برقرار شده است. اگر خاتمی کنار برود و محافظه‌کاران به قدرت برسند، آمریکا که دوستی‌اش در کسب رضایت جوانان در تهران و کمک به کاهش دشواری‌های اقتصادی سودمند است، دریافت‌کننده اصلی لطف جناح راست خواهد بود. حتی سرمایه‌گذاران خارجی نیز ممکن است با دولت دست راستی بعد از خاتمی راحت‌تر و سازگارتر باشند. با رفتن و نبودن خاتمی، احتمالاً خصوصی‌سازی و سرمایه‌گذاری غربی آسان‌تر صورت می‌گیرد.

برخی معتقدند که رفتن خاتمی ممکن است جناح راست را به دردمس بیندازد، چون هیچ جایگزینی برای محبوبیت خاتمی ندارند. شاید میرحسین موسوی مناسب باشد، اما او از شرکت در انتخابات امتناع کرده است. ولایتی که نامزد احتمالی است، اعتباری ندارد. حتی بازگشت هاشمی رفسنجانی را محتمل دانسته‌اند. هر چند سرافکندگی انتخابات مجلس، درس عبرتی به او آموخته است. در ضمن، از میدان به در کردن نامزد جدید اصلاح‌طلبان نیز ممکن است به از دست رفتن بسیار زیاد آراء منجر شود که مخرب است.

عطاءالله مهاجرانی، یک نامزد احتمالی است، اما اصلاح‌طلبان او را عوام‌فریب دانسته و به او اعتماد ندارند. می‌گویند او در بعضی از محافل، آمادگی خود را برای ورود به صحنه اعلام کرده است. ممکن است جناح راستی‌ها با تهدید او به زندان، حتی مهاجرانی را از ورود به صحنه باز دارند. به غیر از مهاجرانی، افراد دیگری از جمله محمدرضا خاتمی، سعید حجاریان، بهزاد نبوی و موسوی خوئینی‌ها نیز از نامزدهای احتمالی هستند.

دست اصلاح‌طلبان برای معرفی نامزد، بازتر از جناح راست است، اما هواداران خاتمی می‌گویند: «حیف که او اهل درگیری خیابانی نیست.» شاید اگر او کنار برود، کشورش دچار آشوب شود. اگر او دوباره وارد صحنه شود یا هم‌پیمانانش او را وادار کنند در صحنه بماند، سرنوشت اصلاح‌طلبی به تعداد شرکت‌کنندگان در صندوق انتخابات، مشروط و موکول خواهد بود. اما بهترین انتخاب برای دست راستی‌ها، به پیروزی رسیدن یک خاتمی آرام و بی‌دردسر با آرای قابل قبول در سال ۸۰ است. به هر حال، هر دو طرف با تصمیم‌های بحرانی و حساسی روبه‌رو هستند. میدل ایست، ۲۴ نوامبر ۲۰۰۰

شرکت‌های آمریکایی بدون

سروصدا در ایران

شرکت‌های آمریکایی بدون سر و صدا به تدریج، راهی ایران می‌شوند. این شرکت‌ها راه‌هایی پیدا کرده‌اند تا بدون برخورد با قانون تحریم ایران و با تمسک به شرکت‌های تابعه خارجی یا واسطه ایرانی، به ایران کالا بفروشند. اروپایی‌ها شرکت‌های آمریکایی را به برخورد

بسیاری از تولیدات آمریکایی از دوبی راهی ایران می‌شوند. میزان کالاهای آمریکایی که از طریق دوبی از ایران سر در می‌آورد، بیشتر از کالاهای آمریکایی است که در خود دوبی مصرف می‌شود.

دوگانه متهم می‌کنند و معتقدند آن‌ها با توسل به ترفندهای تجاری با ایران رابطه برقرار می‌کنند، اما شرکت‌های اروپایی را که با ایران معامله می‌کنند، تحت فشار قرار می‌دهند. همین، دلیل مهمی است برای وفور کالاهای آمریکایی در ایران. نیروی انتظامی ایران، بی‌سیم موتورولای آمریکایی استفاده می‌کند؛ کارخانه‌های نوشابه‌سازی با اسانس وارداتی از آمریکا بطری‌های خود را پر می‌کنند؛ کوکا کولا برای صدور اسانس به ایران از اداره خزانه‌داری آمریکا اجازه ویژه دارد، جنرال موتورز نیز مذاکراتی را با ایران داشته تا به ایران باز گردد.

بسیاری از تولیدات آمریکایی از دوبی راهی ایران می‌شوند. میزان کالاهای آمریکایی که از طریق دوبی از ایران سر در می‌آورد، بیشتر از کالاهای آمریکایی است که در خود دوبی مصرف می‌شود.

تأسیس شرکت‌های تابعه برای معامله با ایران، بدون این‌که ردپایی از آمریکایی‌ها باقی بماند یکی از ترفندهای شرکت‌های آمریکایی برای نفوذ به بازار ایران و فرار از قانون تحریم ایران است. برای مثال، کونوکو از طریق شرکت

انگلیسی تابعه خود، اطلاعات لرزه‌نگاری حوزه نفتی عظیم آزادگان را برای شرکت ملی نفت ایران تجزیه و تحلیل کرد. برخی از ایرانی‌ها نیز می‌گویند که شرکت هالیبرتون (شرکت خدماتی حوزه نفتی آمریکا) تجهیزات نفتی ایران را تأمین می‌کند.

دیک چنی، معاون بوش رئیس جمهور جدید آمریکا، مدیر اجرای هالیبرتون است. وی چندی پیش ضمن درخواست لغو تحریم ایران گفته بود که هالیبرتون آزاد است از طریق شرکت‌های

تأسیس شرکت‌های تابعه برای معامله با ایران، بدون این که ردپایی از آمریکایی‌ها باقی بماند یکی از ترفندهای شرکت‌های آمریکایی برای نفوذ به بازار ایران و فرار از قانون تحریم ایران است.

خارجی خود به طور قانونی در ایران معامله کند. پنج شرکت آمریکایی نیز در نمایشگاه بین‌المللی تهران شرکت کردند. برای شرکت‌های آمریکایی دشوار است که بازار ۶۰ میلیونی ایران را نادیده بگیرند. فایننشال تایمز، ۱۵ اکتبر ۲۰۰۰

شرکت‌های نیمه دولتی و خصوصی ژاپنی، در طرح آزادگان شرکت کنند. با وجود امتیاز بزرگی که توکیو در رابطه با حوزه‌های نفتی ایران به دست آورد، ژاپنی‌ها حاضر نشدند در هزینه مالی طرح راه‌آهن بافق - مشهد که ترکمنستان و آسیای میانه را مستقیماً به خلیج فارس وصل می‌کند، سرمایه‌گذاری کنند. ژاپنی‌ها در جریان این سفر حاضر شدند حدود ۸۰ میلیون دلار (۷/۵ میلیارد ین) به ایران وام بدهند که دومین بخش از وامی است که قرار است برای ساخت یک سد در خوزستان هزینه شود. ژاپنی‌ها در سال ۹۵ با فشار آمریکا از پرداخت این وام به ایران خودداری کرده بودند.

فایننشال تایمز، ۳۰ اکتبر ۲۰۰۰

گام‌هایی که کلینتون برای برقراری رابطه با ایران برداشت

کلینتون طی دو سال گذشته سعی داشته است تا پیش از انتخابات ریاست جمهوری معضل دشمنی با ایران را حل، و با ایران به ترتیبی رابطه برقرار کند. وی قصد داشت تا با این اقدام هم اثر بسیار قابل توجهی از خود باقی بگذارد و هم با جلب رضایت شرکت‌های نفتی،

اقبال دمکرات‌ها را در دور بعدی ریاست جمهوری افزایش دهد.

برخی از گام‌های جدی وی برای برقراری رابطه یا جلوگیری از تخریب بیشتر روابط ایران و آمریکا، به شرح زیر است:

۱. به رغم موافقت کنگره و آرای صادر شده از سوی دادگاه‌ها، دولت کلینتون مانع پرداخت غرامت به قربانیان تروریسم از محل حساب‌های بلوکه شده ایران شد.

۲. دولت آمریکا برای حفاظت از منافع ایران، حتی حاضر نشد نشانی دارایی‌ها یا ریز اموال توقیف شده ایران را در اختیار نهادی بگذارد.

۳. در جریان مذاکرات مربوط به افغانستان و

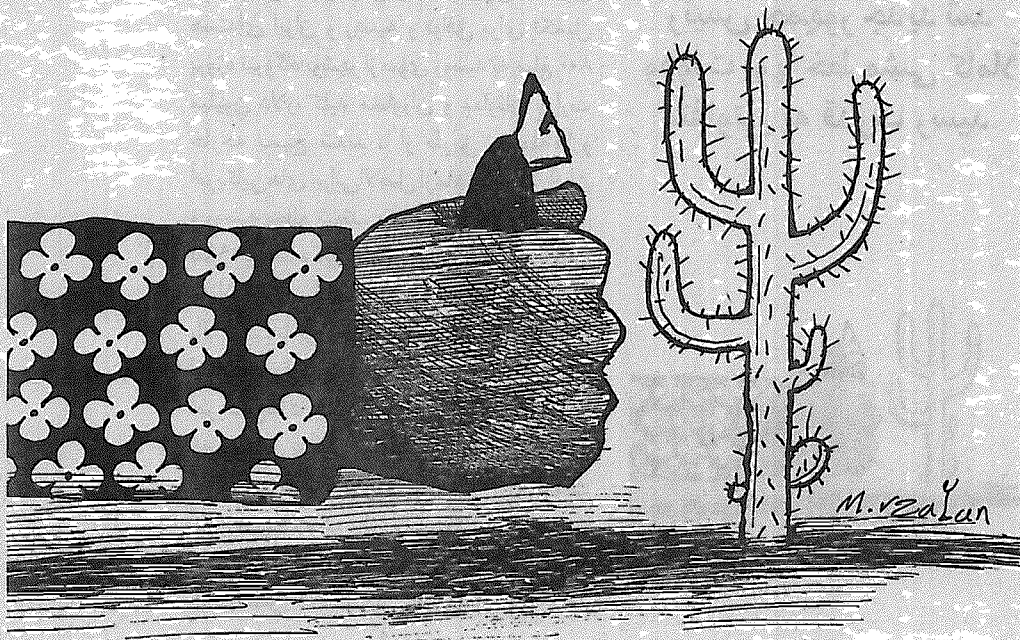
حضور همزمان وزرای خارجه ایران و آمریکا در اجلاس ۲+۶، البرایت یک بار برای این که خرازی را ببیند به قدری خم شد که احمقانه به نظر می‌رسید. وی حتی در کنار در محل اجلاس وقت گذرانی می‌کرد تا با خرازی برخورد کند، ولی خرازی مخصوصاً در سالن باقی ماند.

۴. نامه خصوصی کلینتون به خاتمی از طریق

وزیر خارجه یک کشور عرب به ایران که طی آن از خاتمی خواسته شده بود به بهبود روابط دو کشور، توجه بیشتری داشته باشد.

۵. اجازه دولت آمریکا به خرازی وزیر امور خارجه ایران تا یک سفر تبلیغی در سراسر آمریکا داشته باشد.

وسترن جورنالیزم سنتر، ۲۵ سپتامبر ۲۰۰۰



چند دور تماس

کلینتون با ایران

گری سیک، مشاور امنیتی کارتر در کتابی به نام «غافلگیری ماه اکتبر» مدعی شده که بوش در جریان نامزدی برای معاونت ریاست جمهوری در سال ۱۹۸۰ تماس‌هایی با ایران داشته تا زمان آزادسازی گروگان‌های آمریکایی تا پس از انتخابات در همین سال به تأخیر بیفتد.

ادعای سیک باعث شد تا دمکرات‌ها تحقیق گسترده و مفصلی را به جریان اندازند که هزینه زیادی را نیز در برداشت. هدف دمکرات‌ها از انجام این تحقیق آن بود که شانس بوش برای انتخاب دوباره به ریاست جمهوری کاهش یابد. گروه تحقیق درباره آزادسازی گروگان‌های آمریکایی در ایران، گزارش نهایی تحقیق خود را در سال ۱۹۹۳ منتشر و اعلام کرد که هیچ مدرک معتبری دال بر تبانی ستاد انتخاباتی ریگان یا وابستگان آن با ایران، بر سر تأخیر در آزادسازی گروگان‌های آمریکایی به دست نیامده است.

اولین تماس دولت کلینتون با ایران، در ژانویه ۱۹۹۳ از طریق واسطه‌های تماس با تهران، دو - سه هفته پس از روی کار آمدن دولت او انجام شد و هدف این بود که آیا ایرانی‌ها در جریان انتخابات ریاست جمهوری، سروسری با بوش نامزد حزب جمهوریخواه داشته‌اند یا نه.

دومین تماس: پس از اعلام میثاق همکاری هسته‌ای ایران و روسیه و توافق برای تکمیل پروژه نیروگاه بوشهر از سوی روسیه به مبلغ ۸۰۰ میلیون دلار، کلیه مشاوران و معاونان وزارت خارجه بسیج شدند تا از طریق واسطه‌ها و آمریکایی‌های ایرانی‌الصل از ماهیت توافق ایران و روسیه مطلع شوند. یک میانجی از اوایل سال ۱۹۹۵ پیام‌ها و دیدگاه‌های دو طرف را بین تهران و واشنگتن مبادله می‌کرد. کار تماس‌ها بسیار بالا گرفت تا این که قرار شد وکلای دو طرف، حل اختلافات طرفین را به دادگاه لاهه ارجاع دهند. آمریکایی‌ها در همین گیرودار حتی پیشنهاد کردند که به جای تکمیل نیروگاه بوشهر، یک نیروگاه گاز طبیعی در این شهر بسازند و حتی برای احداث آن، پیشنهاد کمک مالی ارائه دادند. این تماس‌ها ادامه داشت تا انجام انفجار برج الخیر عربستان و کشته شدن ۲۱ آمریکایی و ادعاهای مربوط به

دست داشتن ایران در این انفجار که کلینتون طی حکم ۱۲۹۵۹ تحریم همه جانبه ایران را اعلام کرد.

سومین تماس در جریان تلاش برای سرنگونی صدام حسین برقرار شد. سیا با سازماندهی مخالفان رئیس جمهوری عراق، طرحی را برای کودتا در عراق برنامه‌ریزی کرد. این کودتا در سال ۱۹۹۶ لو رفت و کلیه مرتبطان آن دستگیر و اعدام شدند. در سپتامبر ۹۶، یک فرستاده شورای امنیت ملی آمریکا و یکی از میانجی‌گران برقراری روابط دو کشور راهی تهران شد تا پیامی بسیار صریح را تحویل ایران بدهند. هدف از این تماس این بود که با فراهم شدن زمینه، یک گروه هشت نفره سیا به ایران بروند و با همکاری مخالفان عراقی و سازمان اطلاعات ایران، کودتایی علیه صدام را طراحی کنند. اما با از راه رسیدن انتخابات ریاست جمهوری سید محمد خاتمی رئیس جمهور جدید شد و دولت او با خط مشی کاملاً متفاوتی به قدرت رسید.

وسترن جورنالیزم سنتر، ۲۷ سپتامبر ۲۰۰۰

قانون حمایت از

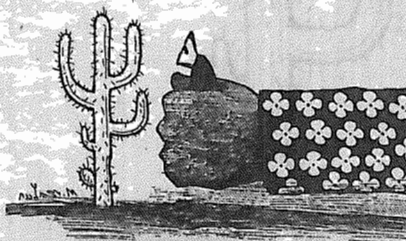
آسیب‌دیدگان عملیات

تروریستی

پنج سال قبل، قانونی در کنگره آمریکا به تصویب رسید که بر اساس آن، قربانیان آمریکایی حملات تروریستی بتوانند علیه کشورهایی که دست به عملیات تروریستی زده یا از آن دفاع کرده‌اند، اقامه دعوی کنند. این قانون که در سال ۱۹۹۶ در کنگره تصویب شد و به امضای رئیس جمهور آمریکا نیز رسید، «قانون حمایت از آسیب‌دیدگان عملیات تروریستی» نام گرفت.

سال گذشته، متمم جدیدی با جنجالی مفصل به کنگره آمریکا ارائه شد که مورد تصویب قرار گرفت، اما کلینتون حاضر نشد آن را امضا کند. متمم جدید که «قانون اجرای عدالت به سود خسارت‌دیدگان تروریسم» نام داشت، به دادگاه‌های فدرال اجازه می‌داد پس از محکومیت کشوری که در اصطلاح از تروریسم حمایت کرده است، از حساب‌های بلوکه شده آن کشور در آمریکا

در سپتامبر ۹۶، یک فرستاده شورای امنیت ملی آمریکا و یکی از میانجی‌گران برقراری روابط دو کشور راهی تهران شد تا پیامی بسیار صریح را تحویل ایران بدهند. هدف از این تماس این بود که با فراهم شدن زمینه، یک گروه هشت نفره سیا به ایران بروند و با همکاری مخالفان عراقی و سازمان اطلاعات ایران، کودتایی علیه صدام را طراحی کنند. اما با از راه رسیدن انتخابات ریاست جمهوری سید محمد خاتمی رئیس جمهور جدید شد و دولت او با خط مشی کاملاً متفاوتی به قدرت رسید.



برداشت کند و به خانواده قربانیان خسارت پردازد. بر اساس قانون فوق و متمم الحاقیه، کشوری که در معرض شکایت قرار می‌گیرد، حتماً باید در فهرست سیاه کشورهای حامی تروریسم قرار داشته باشد. ایران، لیبی، سودان و عراق فعلاً در فهرست آمریکا به عنوان حامی تروریسم قرار دارند و بخش‌هایی از اموالشان در آمریکا توقیف شده است.

واشنگتن پست، ۲۸ اکتبر ۲۰۰۰

کنگره آمریکا

و تأیید پرداخت خسارت

به گروگان‌های آمریکایی

در لبنان

دادگاه‌های فدرال آمریکا طی پنج سال گذشته، به پرونده شکایت تعدادی از اتباع

دادگاه‌های فدرال آمریکایی پنج سال گذشته به شکایت تعدادی از اتباع آمریکایی از جمهوری اسلامی ایران رسیدگی کرده است که همگی مدعی اند قربانی عملیات تروریستی مرتبط با ایران شده‌اند.

آمریکایی از جمهوری اسلامی ایران رسیدگی کرده است. این افراد همگی مدعی اند که قربانی عملیات تروریستی مرتبط با ایران شده‌اند و خواستار دریافت غرامت بوده و هستند. بر اساس آرای صادر شده از سوی دادگاه‌های فدرال آمریکا، جمهوری اسلامی ایران محکوم به پرداخت این مبلغ غرامت به این افراد شده است:
۱. تدی اندرسون (گروگان آمریکایی در لبنان)

۴۱/۲ میلیون دلار

۲. دیوید جاکوسون (گروگان آمریکایی در لبنان)

۹ میلیون دلار

۳. ژوزف سی‌سی‌پیو (گروگان آمریکایی در لبنان)

۳۰ میلیون دلار

۴. فرانک رید (گروگان آمریکایی در لبنان)

۲۶ میلیون دلار

۵. خانواده ویلیام هیگینز (سرهنک تفنگدار

آمریکایی که در جریان یک حمله کشته شد)

۵۵/۴ میلیون دلار

۶. خانواده آلیسا میشل فلاتو (دختر

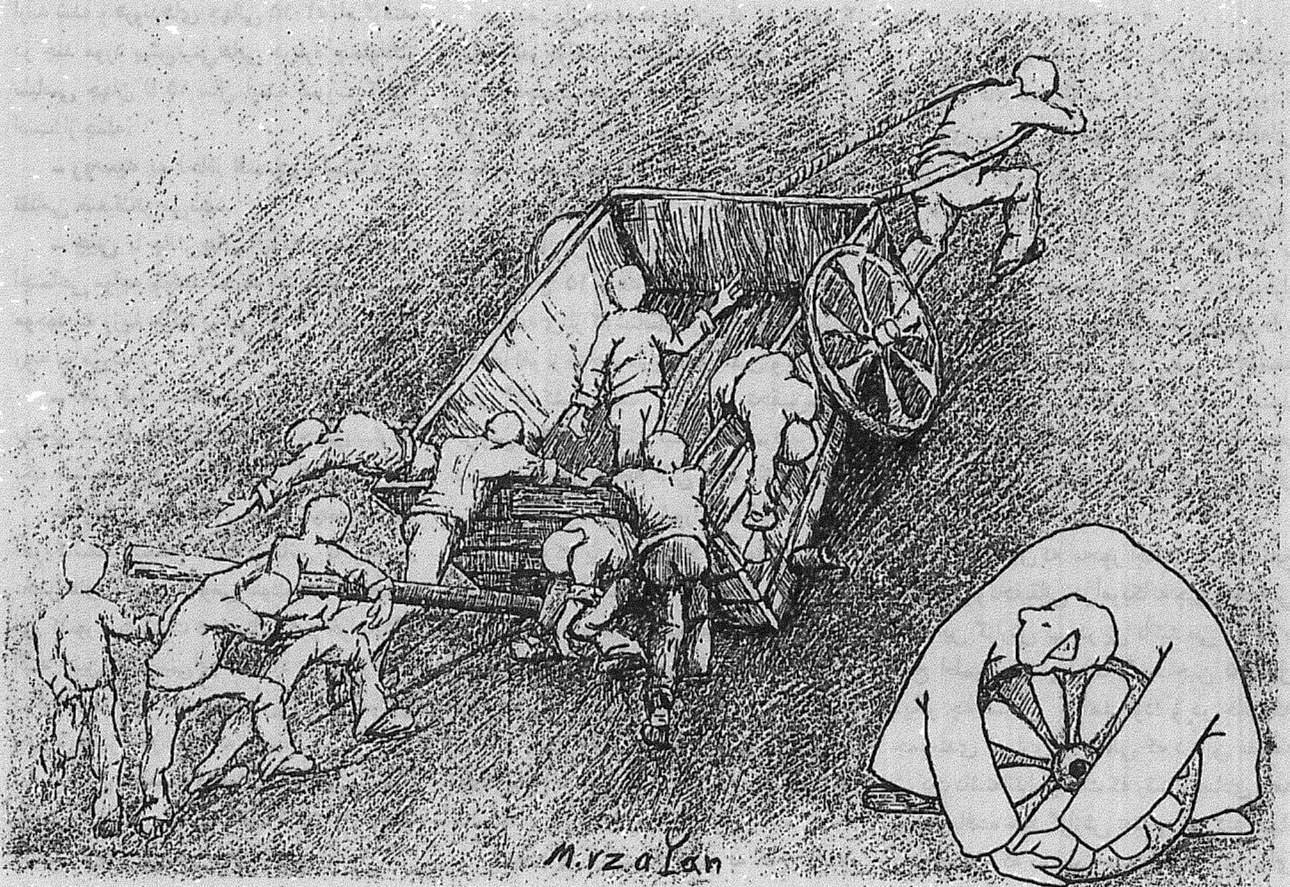
دانشجوی ۲۰ ساله آمریکایی که در جریان یک

حمله انتحاری در نوار غزه کشته شد) ۲۴۷/۵

میلیون دلار

مجموع ۴۰۹ میلیون دلار

خانواده آلیسا میشل فلاتو، اولین شکایت علیه ایران را به دادگاه فدرال آمریکا ارائه دادند. کلینتون در جریان مبارزه انتخاباتی در دومین دوره ریاست جمهوری‌اش با تبلیغات زیاد از خانواده



و وکیل خانواده فلاتو حمایت کرده، اما پس از این که دادگاه به نفع این خانواده رأی صادر کرد، حاضر نشد رأی دادگاه را که برای اجرا، تأیید کلینتون را احتیاج داشت، امضاء کند.

اینترنتشال هراالدتریبون، ۲۳ اکتبر ۲۰۰۰

فرآیندهای جهانی ۲۰۱۵

غذای کافی، آب کمیاب، مرزهای پرنفوذ

در طرح فراگیری که از سوی یک مرکز اطلاعاتی در آمریکا انجام شده، در مورد این که جهان در سال ۲۰۱۵ چه شکلی خواهد بود، تحقیق جامعی به عمل آمده است. بر اساس این تحقیق، موضوعاتی مانند قابل دسترس بودن آب و غذا، تغییرات جمعیتی و گسترش بیماری‌ها و همچنین فراوانی اطلاعات در جهان، به نحو فزاینده‌ای امنیت ایالات متحده آمریکا را تحت تأثیر قرار خواهند داد.

در این ارزیابی که به صورت غیرمحرمانه ارائه شده و «روندهای جهانی ۲۰۱۵» نام گرفته، در چند مورد پیش‌بینی‌هایی درباره چشم‌انداز سیاسی جهان تا ۱۵ سال آینده صورت گرفته است؛ از جمله:

– **روسیه** به لحاظ اقتصادی، اجتماعی و نظامی ضعیف‌تر می‌شود.

– **چین** با چالش‌های اقتصادی سیاسی و اجتماعی مواجه خواهد شد که مشروعیت و البته موجودیت رژیم حاکم بر این کشور را با مشکل روبه‌رو می‌کند.

– **اسرائیل**، متحد استراتژیک آمریکا، در بهترین شرایط با رقبای عربی به چیزی بیش از یک «صلح سرد» دست نخواهد یافت.

– **ایران** که کشور بسیار مهمی برای آمریکاست، ممکن است قربانی تجزیه به بخش‌های مذهبی و قومی شود و عواقب تجزیه این کشور را به شدت تحت تأثیر قرار خواهد داد. البته چنین پیش‌بینی‌ای در مورد دو کشور مهم دیگر از نظر ایالات متحده، یعنی در مورد اسرائیل و نیجریه نیز صورت گرفته است.

– **چین، هند و روسیه**، در راستای مقابله با نفوذ آمریکا و غرب، یک شبه اتحادیه ژئواستراتژیک تشکیل خواهند داد.

خانم گوندولزا رایس که قرار است مشاور امنیت ملی آمریکا شود طی مقاله‌ای در فارین افرز نوشت: «تکلیف منافع ملی را روشن کنید؛ چرا که گاه موضوعات انسانی [حقوق بشر] و بعضاً منافع جامعه جهانی به جای منافع ملی در اولویت قرار می‌گیرند.» وی پیشنهاد می‌کند که ایالات متحده باید روشن کند منافع ملی‌اش کدام است: دمکراسی یا تجارت.

– نیمی از جمعیت جهان که به سقف ۳ میلیارد نفر خواهد رسید، مقیم کشورهایی خواهند بود که دچار کمبود آب هستند و در شرایطی قرار خواهند گرفت که حتی محصولات کشاورزی اصلاح شده ژنتیک و طرح‌های شیرین‌سازی آب دریا نیز کمک چندانی به آن‌ها نخواهد کرد. این گزارش ۷۰ صفحه‌ای، نمره کار مشترک و همکاری ۱۵ ماهه شورای اطلاعات ملی (مجموعه‌ای از کارشناسان ارشد جاسوسی سیا) و ده‌ها نفر از متخصصان، دانشمندان و دیپلمات‌های کار کشته است. نمره این تحقیق، یک گزارش اطلاعاتی سنتی نیست که صرفاً بر منابع سری و شیوه‌های اطلاعاتی تکیه داشته باشد. جان کانون، رئیس شورای اطلاعات ملی معتقد است که این ارزیابی تلاشی بود برای تهیه طرح جامعی از فرصت‌ها و تهدیدهایی که امنیت ملی آمریکا در آینده با آن مواجه است؛ و نیز برای این که طراحان سیاسی آمریکا، روندهای جهانی طولانی مدت‌تری را مدنظر قرار دهند و در تصمیم‌گیری‌های خود اموری ماورای نگرانی‌های معمول مجامع اطلاعاتی را مورد توجه قرار دهند.

نسخه‌ای از این گزارش به کاخ سفید،

نهادهای دولتی و به گروه رئیس‌جمهور منتخب آمریکا، جورج بوش ارایه شده است. برخی از مقام‌های اطلاعاتی نگران هستند که ارایه چنین گزارشی به گروه امنیت ملی جورج بوش و جلب توجه آن‌ها به موضوعاتی که خیلی شبیه به تهدیدهای سنتی نیستند، با این هدف صورت گرفته است که رئیس‌جمهور جدید و گروه او به یک چالش هدف‌دار کشیده شوند. همان‌طور که در جریان مبارزات انتخاباتی آمریکا، خانم گوندولزا رایس – که قرار است مشاور امنیت ملی آمریکا شود – طی مقاله‌ای در فارین افرز نوشت: «تکلیف منافع ملی را روشن کنید؛ چرا که گاه موضوعات انسانی [حقوق بشر] و بعضاً منافع جامعه جهانی به جای منافع ملی در اولویت قرار می‌گیرند.» وی پیشنهاد می‌کند که ایالات متحده باید روشن کند منافع ملی‌اش کدام است: دمکراسی یا تجارت. یک مقام اطلاعاتی دیگر می‌گوید: «وقتی شما در گزارش خود می‌گویید که بیماری‌ها در ۴۵ قاره‌ها به شدت در حال توسعه است و آن گزارش را تحویل مقام‌های تصمیم‌گیرنده امنیت ملی قرار می‌دهید، قطعاً آن‌ها این موضوع را در صدر دستور کار خود قرار می‌دهند.»

در یک مورد دیگر، در حالی که عقلانیت کلاسیک کاخ سفید تأکید دارد که چین می‌رود تا به چیزی بیش از یک تهدید نظامی – منطقه‌ای تبدیل شود، این گزارش در مورد چین چیز دیگری می‌گوید و معتقد است که مدرن‌سازی کشاورزی و زیرساخت ملی این کشور در مقایسه با سرمایه‌گذاری‌اش در بخش نظامی در اولویت قرار دارد و ادامه می‌دهد: «شواهد متقنی وجود دارد مبتنی بر این که رهبران جدید چین به توسعه اقتصاد به عنوان بنیاد قدرت ملی کشور بسیار بیشتر متعهد خواهند بود و به عنوان اولویت دوم، به اختصاص منابع در جهت توسعه توانایی‌های نظامی خواهند پرداخت.»

برخلاف آن که محور اصلی بیشتر منابع اطلاعاتی و تحقیقاتی در آمریکا به چین اختصاص دارد، این گزارش پی در پی تأکید می‌کند که با هیچ اطمینانی نمی‌تواند بگوید چین ۱۵ سال دیگر چه شکلی خواهد بود؛ و در حالی که جمع‌بندی بسیاری از کسانی که در این مطالعه شرکت داشته‌اند این است که رشد اقتصادی ادامه خواهد یافت، خود گزارش تصریح می‌کند بسیار دشوار است که به طور صریح گفته شود برای

ادامه رشد اقتصادی در چین، کنترل سیاسی لازم وجود خواهد داشت. این گزارش خیلی صریح اعلام می‌کند: «هر نوع محاسبه و پیش‌بینی درباره ۱۵ سال آینده چین، نمی‌تواند چندان دقیق باشد.»

روندهای جهانی ۲۰۱۵ ادامه می‌دهد که چشم‌انداز روسیه، به ویژه وضع اقتصادی این کشور، خیلی امیدوارکننده نیست. در کنار فروپاشی مرزها، سال‌ها غفلت از اوضاع اجتماعی، خسارات جمعیتی جبران‌ناپذیری به روسیه وارد کرده است. در کنار دیگر هزینه‌های دوران انتقال به سرمایه‌داری، عواملی از جمله الکلیسم، بیماری‌های قلبی، اعتیاد و سیستم خدمات درمانی - که هر روز ناکارتر می‌شود - همگی آسیب جمعیتی روسیه را تشدید می‌کنند. جمعیت روسیه هر روز بیمارتر می‌شود و ابعاد آن ممکن است از ۱۴۶ میلیون نفر فعلی به ۱۳۰ میلیون نفر طی ۱۵ سال آینده برسد. حتی در بهترین شرایط و رشد اقتصادی سالانه ۵ درصد، روسیه به چیزی بیش از ۱۵ اقتصاد آمریکا دست نخواهد یافت.

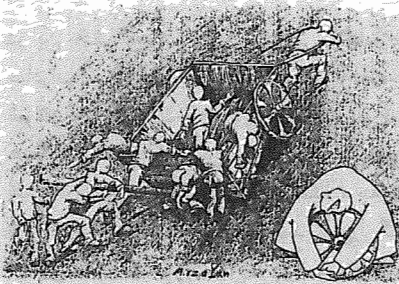
تا سال ۲۰۱۵ یک دولت فلسطینی تشکیل خواهد شد، ولی اسرائیل حداکثر به یک صلح سرد با همسایگان عربش دست می‌یابد؛ صلحی سرد با روابط اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی محدود با همسایگان.

در خاورمیانه، مهم‌ترین مسئله در ۱۵ سال آینده، فشار رشد جمعیت خواهد بود. در حال حاضر نیز بیشتر از نیمی از جمعیت خاورمیانه، جوانان زیر ۲۰ سال هستند. در اغلب کشورهای این منطقه، جمعیت بیشتر، مردم فقیرتر، شهری‌تر و بی‌امیدتر خواهند بود.

روندهای جهانی ۲۰۱۵ پیش‌بینی می‌کند که جمعیت جهان از رقم فعلی ۶/۱ به ۷/۲ میلیارد نفر تا سال ۲۰۱۵ افزایش یابد. ۹۵ درصد این رشد در کشورهای در حال توسعه رخ خواهد داد و بیشترین حجم افزایش در مناطق شهری متمرکز می‌شود.

آبرشهرهای بیش از ده میلیون نفری، بدون جاده، پل، فاضلاب یا حتی سیستم برق‌رسانی مناسب، همچنان رو به گسترش خواهند بود. جمعیت جاکارتا دو برابر شده و از ۹/۵ به ۲۱/۵ میلیون نفر افزایش خواهد یافت. لاگوس نیز با جمعیتی که از ۱۲/۲ به ۲۴/۴ میلیون نفر رشد

کشورهایی که با سیستم حکومتی ناکارآ و فاقد شایستگی اداره می‌شوند، نه تنها از جهانی شدن بهره‌ای نمی‌برند، بلکه در مواردی، حتی در داخل مرزهای خود و در خارج، درگیری‌هایی را سبب می‌شوند و شکاف بین برندگان و بازندگان موجود در صحنه جهانی را افزایش می‌دهند.



یافته، مواجه خواهد شد.

شاید تنها خبر خوب این باشد که منابع انرژی تا سال ۲۰۱۵ کافی خواهد بود، هر چند که تقاضای جهانی برای انرژی نیز ۵۰ درصد افزایش می‌یابد. برای تغذیه این جمعیت انبوه، منابع غذا کافی است، اما این جمعیت انبوه در بخش‌هایی از جنوب صحرای آفریقا و به دلیل زیرساخت‌های ضعیف سیستم توزیع نامناسب، بی‌ثباتی سیاسی و بالاخره به دلیل فقر ادواری به سوء تغذیه دچار خواهد شد.

آب مهم‌ترین معضل و همچنان کم خواهد بود و درگیری‌های زیادی را موجب می‌شود؛ تنش‌هایی شبیه به آن‌چه که در روابط ترکیه با سوریه و عراق موجود است زیاد خواهد بود. لازم به یادآوری است که ترکیه با توسعه شبکه آبرسانی خود بر رودخانه‌های دجله و فرات،

سهم آبی را که به سوی سوریه و عراق جریان می‌یابد، به شدت کاهش داده است. در یک مورد دیگر، طرح‌های جاه‌طلبانه آبرسانی که در اتیوپی و سودان در دست احداث است، جریان آب نیل را منحرف می‌کند و سهمی را که به مصر می‌رسد، کاهش خواهد داد. این اقدام بی‌تردید به تنش در روابط این دو کشور با مصر منجر خواهد شد.

پیش‌بینی‌های قبلی مجامع اطلاعاتی در مورد این که ایندز و سل عامل اصلی مرگ و میر طی ۱۵ سال آتی در کشورهای رو به توسعه خواهد بود، دوباره تأیید می‌شود. در برخی از کشورهای آفریقایی، امید به حیات به ۳۰ تا ۴۰ سال تقلیل می‌یابد و همین عاملی است که بیش از ۴۰ میلیون یتیم بی‌سرپرست را از خود باقی می‌گذارد که عاملی برای فقر، جرم و جنایت و بی‌ثباتی خواهند بود.

روندهای جهانی ۲۰۱۵ در برخی از موارد بدون آرایه شواهد و دلیل، چند پیش‌بینی می‌کند از جمله این‌که:

- ژاپن، به سختی موقعیت خود را به عنوان سومین اقتصاد جهان حفظ خواهد کرد.
- هند به احتمال زیاد، حجم توانایی نیروی هسته‌ای خود را افزایش می‌دهد.
- توانایی هسته‌ای و موشکی پاکستان گسترش می‌یابد.
- روسیه به عضویت اتحادیه اروپا در نخواهد آمد.

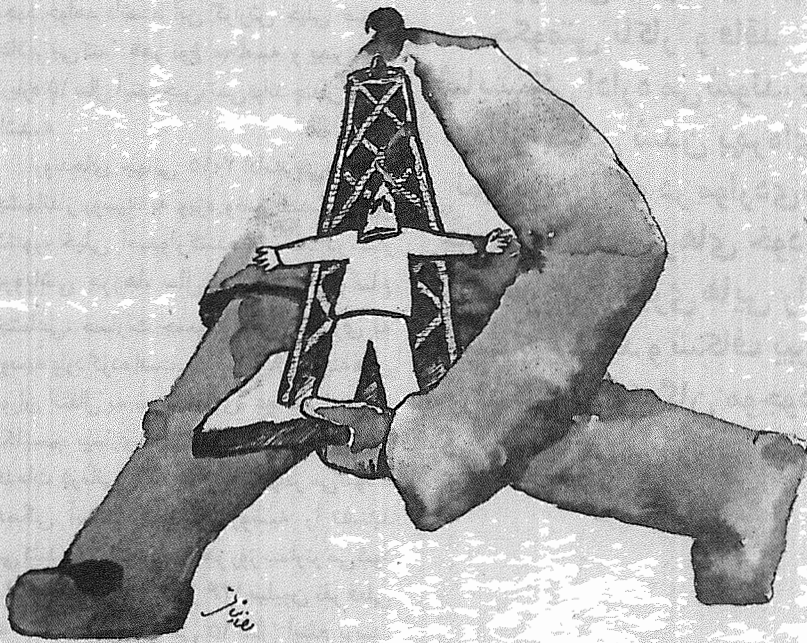
- علقه بسیار مهم «تعلق داشتن به یک کشور خاص» تا حدود زیادی از بین می‌رود.

- و به عنوان مهم‌ترین نتیجه‌گیری، گزارش معتقد است که دولت‌ها کنترل کم و کم‌تری بر جریان اطلاعات، فن‌آوری، بیماری‌ها، مهاجرت، تسلیحات و بر جریان انتقال سرمایه از مرزهای خود خواهند داشت؛ چه این جریان انتقال قانونی باشد یا غیرقانونی. کشورهایی که با سیستم حکومتی ناکارآ و فاقد شایستگی اداره می‌شوند، نه تنها از جهانی شدن بهره‌ای نمی‌برند، بلکه در مواردی، حتی در داخل مرزهای خود و در خارج، درگیری‌هایی را سبب می‌شوند و شکاف بین برندگان و بازندگان موجود در صحنه جهانی را افزایش می‌دهند. گزارش معتقد است که روند جهانی شدن، همه را در بر نمی‌گیرد.

نیویورک تایمز ۱۵ دسامبر ۲۰۰۰



اخبار استراتژیک نفت



نیازهای بلند مدت شده، اما در مجموع، آینده مثبتی نداشته است.

قدس ۲۸/۸/۷۹

سرمایه گذاری خارجی و رشد مداوم اقتصادی

حسین مرعشی، عضو فراکسیون سازندگی: جای تعجب دارد که هیئت حاکمه‌ای که مدعی پیشتازی و جهان شمولی است، بعضاً در استفاده از تجربه‌های موفق دیگران دچار تردید می‌شود. اگر ما به دنبال رشد اقتصادی مداوم و در عین حال بدون تورم هستیم، به جز استفاده از این منابع (سرمایه گذاری خارجی) کار دیگری نمی‌توانیم بکنیم.

موتور رشد، نظام کارآمد و تصمیم‌گیر است نه سرمایه

محمد ستادی فرد، مدیر عامل تامین اجتماعی: عامل اصلی عقب‌افتادگی ما، کمبود سرمایه به‌ویژه سرمایه خارجی نیست، زیرا تا حد گسترده‌ای عنصر نفت و درآمدهای آن منابع لازم را برای ما تامین کرده است. این‌که چرا نتوانسته‌ایم از این منابع و فرصت‌های بسیار گسترده استفاده کنیم، ریشه در این دارد که نظام تصمیم‌گیری کشور نتوانسته است مهندسی نوین

در این بخش وجود دارد. گام ابتدایی، آزادسازی صادرات نفت خام به بازار آمریکا و رابطه با شرکت‌ها و پالایشگرهای خصوصی و نیز همکاری با تولیدکنندگان بین‌المللی آمریکایی نفت در آسیای میانه - چه در انتقال، چه در تجارت و معاوضه - به نظر می‌رسد. پس از گذر از این مرحله، ورود فن‌آوری و سرمایه شرکت‌های بین‌المللی، فراتر از همکاری موجود با صاحبان سرمایه غیرآمریکایی، موجب تداوم روابط دو کشور می‌شود و این امر آثار متقابل و منابع مشترک برای هر دو کشور در بر خواهد داشت.

همبستگی ۱۹/۸/۷۹

مازاد در آمد ارزی و چشم‌انداز آن

دکتر فرشاد مؤمنی: شواهد تجربی چه در مورد کشور خودمان و چه در مورد کل کشورهای در حال توسعه صادرکننده مواد خام، نشان‌دهنده این است که در دوران‌های جهش درآمدهای ارزی به واسطه افزایش قیمت تک‌محصول خام صادراتی، گرچه این جهش در کوتاه‌مدت منشأ حل و فصل برخی از نیازهای مصرفی و همین‌طور تمهید شرایطی برای برخورد با برخی دیگر از

شرکت‌های نفتی آمریکا و لغو تحریم‌ها

رئیس شرکت نفتی شورون آمریکا: باید تحریم نفتی آمریکا علیه ایران و لیبی بازنگری شود. تمامی شرکت‌های نفتی آمریکا، در اثر وجود تحریم نفتی علیه لیبی و ایران متضرر شده‌اند. مطبوعات: چندی پیش تجار بزرگ نفتی آمریکا گفتند که با کشف یک میدان نفتی عظیم در ایران (میدان آزادگان) وقت آن رسیده است که سیاست‌گذاران واشنگتن در تحریم‌های خود علیه تهران تجدیدنظر کنند. آن‌ها معتقدند آزاد ساختن شرکت‌های آمریکایی برای سرمایه‌گذاری در بخش نفت و گاز ایران می‌تواند گامی بزرگ از سوی آمریکا برای ترمیم روابط باشد.

پیروزی بوش و منافع نفتی ایران

دکتر کاظم پوراردبیلی: با توجه به این‌که ایران دومین منبع گاز جهان و دومین تولیدکننده اوپک به شمار می‌رود و هم‌چنین آمریکا اولین مصرف‌کننده نفت خام و اصلی‌ترین صاحب فن‌آوری توسعه و بهره‌برداری منابع نفتی و گازی محسوب می‌شود، مشروط به رفع تشنجات سیاسی فیمابین، زمینه همکاری‌های گسترده‌ای

را در ساختار و کارکردهای یک نظام کارآمد شکل دهد. موتور رشد در هر کشور، باید نظام کارآمد تصمیم‌گیر باشد نه سرمایه. بحث سرمایه و نظام تصمیم‌گیر کشور بحث روبنا و زیربناست که نظام تصمیم‌گیر و کارآمد، زیربنای همه چیز است و سرمایه می‌تواند به عنوان بک عنصر کلیدی در روبنا نقش اساسی ایفا کند.

عصر ما ۷۹/۶/۳۰

الزامات سه‌گانه سرمایه‌گذاری خارجی در ایران

علی هاشمی، رئیس فراکسیون سازندگی: تدوین قانون مناسب، نبود تشنج میان روابط کشورها و ایجاد امنیت عمومی در کشور، سه عامل اصلی جذب سرمایه‌گذاری خارجی است.

اولویت سرمایه‌گذاری خارجی بر استقراض

علی هاشمی، رئیس فراکسیون سازندگی: از سال ۱۹۷۰ بسیاری از کشورها استقراض خارجی را مناسب‌تر از سرمایه‌گذاری خارجی می‌دانستند و بیشتر به طرف استقراض می‌رفتند و علت آن هم این بود که احتمال می‌دادند سرمایه‌گذاری خارجی منجر به حاکمیت بیگانگان شود. اما از دهه ۸۰ به بعد اثبات شد وضعیت کشورهایی که از استقراض استفاده کرده‌اند نسبتاً نامناسب شده است اما کشورهایی که به طرف سرمایه‌گذاری خارجی رفته بودند، از وضعیت بهتری برخوردار شده‌اند.

آمریکا و الگوی بی‌ثباتی در کشورهای آسیای مرکزی

فیروز دولت‌بادی، مدیرکل کشورهای جامعه مشترک‌المنافع وزارت امور خارجه ایران: تئوری جمهوری اسلامی ایران برای صلح و ثبات در قفقاز و آسیای مرکزی، تئوری ثبات است، لذا هر کشوری که در الگوی سیاست خارجی ایران قرار گیرد یا در چارچوب آن عمل کند، خودبه‌خود به سمت ثبات حرکت می‌نماید؛ مانند آن چه در تاجیکستان روی داد... گروه‌های شبه نظامی فعال در منطقه به یک کانون برای تغذیه فکری مالی و سیاسی نیاز دارند و این کانون نیز در مناطق تحت کنترل طالبان در افغانستان مستقر است. کانون مذکور هم فرآیند بی‌ثباتی را تحت

مدیریت کشورهای خارج از منطقه یا درون منطقه دنبال می‌کند. حقیقتی که باید برای کشورهای منطقه روشن شود آن است که حرکت به سوی ناتو فرآیندی ضدامنیتی است نه ضامن امنیت زیرا الگوی آمریکا برای حضور در منطقه بی‌ثبات سازی کشورهای منطقه است.

دوران امروز ۷۹/۸/۲۴

درآمد نفتی و فریبهی فساد اداری

توماس والو (اداره اقتصاد و حقوق اتحادیه اروپا): معمولاً در کشورهای نوپا و در حال تحول، با توجه به خلا ایجاد شده در قوانین جامعه، فساد اداری متداول است. اگر از من پرسیده شود که با حصول درآمدهای نفتی، کشورهای نوپای آسیای نه میانه، راه نیجریه را طی خواهند نمود یا نروژ، پاسخ خواهم داد نیجریه.

والو تشکیل صندوق‌های ویژه درآمد نفتی در این کشورها را بسیار بااهمیت تلقی کرد و گفت: این صندوق‌ها باید به روی مصرف دلخواه دولت و دولتمردان آن بسته باشد.

دوران امروز ۷۹/۹/۱۲

ثبات سیاست ترانزیتی آمریکا در خزر

یان کالیکی، معاون وزارت بازرگانی آمریکا: حتی در صورت بهبود روابط آمریکا با ایران، واشنگتن از مخالفت با انتقال منابع انرژی آسیای میانه از مسیر ایران دست بر نخواهد داشت. طی یک‌سال گذشته سه تغییر مهم در سطح جهان رخ داده است که عبارت‌اند از اجرایی شدن کارهای مربوط به احداث خط لوله باکو - جیهان، پیدایش منابع عظیم نفت در کاشغان قزاقستان و سوم انتخابات دولت جدید در آمریکا. این سه عامل، قابلیت تغییر چهره انرژی منطقه خزر را دارد، ولی چالش اصلی برای دست‌اندرکاران انرژی منطقه انتقال منابع انرژی تولیدی به بازارهای صادراتی است.

قدس ۷۹/۹/۱۰

آمریکا و قیمت مطلوب نفت

وزیر انرژی آمریکا: قیمت نفت در سطح هر بشکه ۳۴ دلار، بیش از حد گران بوده و به کشورهای در حال توسعه صدمه می‌زند. وی طیف ۲۰ تا ۲۵ دلار برای هر بشکه نفت وست تگزاس اینترمدیت را مطلوب توصیف کرد

دکتر کاظم پوراردبیلی: گام ابتدایی (در توسعه صنعت نفت) آزادسازی صادرات نفت خام به بازار آمریکا، رابطه با شرکت‌ها و پالایشگرهای خصوصی، و نیز همکاری با تولیدکنندگان بین‌المللی آمریکایی نفت در آسیای میانه است، در انتقال، تجارت و معاوضه.

دکتر غنیمی فرد: کشورهای اروپایی به طور متوسط بین ۵۳ تا ۸۰ درصد از انواع فرآورده‌ها مالیات دریافت می‌کنند و این کشورها همراه با افزایش قیمت نفت، مالیات و درآمد بیشتری کسب می‌کنند.

و افزود: این قیمتی است که هم مصرف‌کننده و هم تولیدکننده هر دو از آن منتفع خواهند شد.

عربستان و پیش‌بینی بازار آینده نفت

علی النعیمی: قیمت نفت در سال ۲۰۰۱ در حد بشکه‌ای حدود ۲۵ دلار تثبیت خواهد شد و بازار نفت، توازن بیشتری پیدا خواهد کرد. به نظر من بازار نفت سال آینده در قیاس با سه سال گذشته توازن بیشتری خواهد یافت و در مسیری قابل قبول‌تر برای تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان قرار خواهد گرفت.

خراسان ۷۹/۸/۲۹

قطر و هشدار سقوط قیمت

وزیر نفت قطر: اوپک می‌بایست مراقب تحولات بازار در سه ماهه دوم سال ۲۰۰۱ باشد. وی افزود: بسیاری از کارشناسان نسبت به وجود مزاد تولید نفت در بازار هشدار می‌دهند و معتقدند که در صورت عدم واکنش مناسب از سوی تولیدکنندگان، بهای نفت سقوط خواهد کرد.

دوران امروز ۷۹/۸/۲۲

دبیرکل اوپک و پیش‌بینی سقوط قیمت

علی رودریگز: هیچ شکی ندارم که بهای نفت در سه ماهه دوم سال ۲۰۰۱ سقوط خواهد کرد.

دستیابی به قیمت ذاتی نفت

دکتر سیدحسین رضوی، مدیر برنامه‌ریزی انرژی بانک جهانی: اگر بخواهیم کمی فلسفی بحث کنیم که ارزش متعادل برای نفت چیست باید دید چه چیزی جانشین نفت می‌شود و هزینه آن چقدر است و این مبنایی به دست می‌دهد برای این که آدم مقایسه کند و بگوید قیمت منصفانه نفت باید در چه حدی باشد.

رسالت ۷۹/۷/۶

نفت

عامل غیرقابل پیش‌بینی

لارنس سامرز، وزیر دارایی آمریکا: در حالی که اقتصاد جهانی وضعیت باثباتی را طی می‌کند نفت به یکی از عوامل غیرقابل پیش‌بینی در اقتصاد تبدیل شده است.

آفتاب یزد ۷۹/۷/۶

بازیابی اقتدار اوپک

دکتر کاظم پور اردبیلی: کشورهای عضو اوپک اکنون در مرحله‌ای از رشد و بالندگی قرار دارند که بتوانند خود را با چالش‌های سیاسی اقتصادی و فنی در آغاز قرن بیست و یکم، تطبیق دهند و خطر از هم‌پاشیدگی را از بین ببرند.

کیهان ۷۹/۷/۴

روند ۵۶ ساله، سهم اوپک در تأمین انرژی دنیا

دکتر کاظم پور اردبیلی: سهم اوپک در تأمین نفت جهان، از ۴۲ درصد در سال ۱۹۶۰ به ۵۶ درصد در سال ۱۹۷۳ افزایش یافت و سپس با سیری نزولی به ۲۸ درصد در سال ۱۹۸۵ کاهش یافت. اکنون این سهم به بیش از ۴۳ درصد رسیده است و با پیش‌بینی کاهش تولید نفت از سوی کشورهای غیر عضو اوپک در سال‌های آتی، این سهم در دو دهه آینده رو به افزایش می‌گذارد.

پیش‌بینی آینده اوپک

دکتر سید حسین رضوی، مدیر برنامه‌ریزی انرژی بانک جهانی: اوپک یک روزی تبدیل می‌شود به سه کشور یعنی عربستان، کویت و امارات متحده عربی. به این دلیل که روزی خواهد رسید که تنها این سه کشور ظرفیت افزایش تولید داشته باشند و دیگر کشورها همه میزان تولیدشان با میزان توانایی تولید آن‌ها (این سه کشور) معادل خواهد بود.

افزایش ظرفیت و قدرت چانه‌زنی اوپک

مدیر برنامه‌ریزی انرژی بانک جهانی: اعضای اوپک تا زمانی در تعیین قیمت، قدرت دارند که ظرفیت اضافی داشته باشند و اگر نداشته باشند، دیگر قدرتی برای مذاکره و تولید ندارند. چون یک ظرفیتی هست و تولید می‌کنند و دیگر جای مذاکره نیست.

ایران و نقش تعدیل‌کننده آن در اوپک

مدیر برنامه‌ریزی انرژی بانک جهانی: الان موقعیت ایران در اوپک، موقعیتی تعدیل‌کننده است و طرفدار نظام تولیدی است که در بلند

محمد ستاری فرد، مدیر عامل تأمین اجتماعی: بحث سرمایه و نظام تصمیم‌گیر کشور بحث روبنا و زیربناست که نظام تصمیم‌گیر و کارآمد، زیربنایی همه چیز است و سرمایه می‌تواند به عنوان یک عنصر کلیدی در روبنا نقش اساسی ایفا کند.

توماس والو از اداره اقتصاد و حقوق اتحادیه اروپا: اگر از من پرسیده شود که با حصول درآمدهای نفتی، کشورهای نوپای آسیای میانه راه نیجریه را طی خواهند نمود یا نه، پاسخ خواهیم داد نیجریه.

مدت بتوان آن را نگه داشت، بدون این که قیمت‌ها شکسته شود. این نقش فعلی ایران است، ولی نقش آینده ایران بستگی دارد به این که چقدر قدرت افزایش تولید داشته باشد.

رسالت ۷۹/۷/۶

دخالت پنهان آمریکا در بازار نفت علیه اوپک و اروپا

دکتر غنیمی فرد: آمریکا با دخالت پنهان در بازار نفت و ایجاد نابسامانی در آن، ضمن وارد نمودن ضربه به اوپک و کنترل رشد کشورهای اروپایی، درصدد حفظ و تثبیت موقعیت فعلی خود در جهان است.

جمهوری اسلامی ۷۹/۷/۵

سود جویی غربی‌ها و فشار بر اوپک

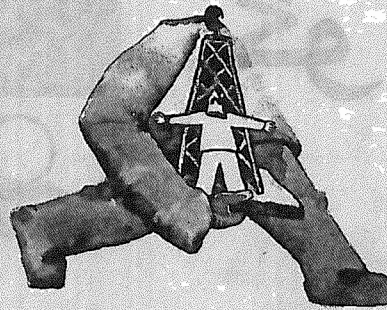
دکتر غنیمی فرد: کشورهای اروپایی به طور متوسط بین ۵۳ تا ۸۰ درصد از انواع فرآورده‌ها مالیات دریافت می‌کنند و این کشورها همراه با افزایش قیمت نفت، مالیات و درآمد بیشتری کسب می‌کنند. آن‌ها برای حفظ درآمدهای مالیاتی و جلوگیری از کاهش رشد اقتصادی خود، همه فشارها را متوجه اوپک ساخته و با انحراف افکار عمومی از واقعیت‌ها، اوپک را متهم می‌کنند و این سازمان را مستقیماً در مقابل مردم خود قرار می‌دهند؛ در حالی که حقیقت این است که آن‌ها به هیچ عنوان نمی‌خواهند از درآمدهای اضافی خود چشم‌پوشی کنند و همواره از اوپک می‌خواهند تا با افزایش تولید، چوب حراج به منابع نفتی خود بزنند.

جمهوری اسلامی ۷۹/۷/۵

اوپک و مقاومت در برابر تصمیمات ناعادلانه غرب

سید محمد خاتمی، رئیس جمهوری، برای ایجاد ثبات و تعادل که منافع تولیدکننده و مصرف‌کننده را تامین کند، هیچ راهی وجود ندارد جز آن که دولت‌های غربی از میزان مالیات‌های خود بکاهند که متأسفانه به نظر می‌رسد با توجه به نشست اخیر خود، همچنان بر این عزم استوارند که هزینه وظایف قطعی خود را در قبال شهروندان‌شان از جمعیت تولیدکنندگان

سید محمد خاتمی، رئیس جمهوری: برای ایجاد ثبات و تعادل که منافع تولیدکننده و مصرف‌کننده را تامین کند، هیچ راهی وجود ندارد جز آن که دولت‌های غربی از میزان مالیات‌های خود بکاهند.



بپردازند. فکر می‌کنم این مسئله مورد اتفاق اعضای اوپک است که ما باید با جدیت از منافع تولیدکننده دفاع کنیم و نمی‌توانیم مسایل سرنوشت‌ساز زندگی‌مان را تابع تصمیم‌های غیرعادلانه‌ای بکنیم که کشورهای غربی در این زمینه دارند.

جهان اقتصادی ۷۹/۷/۶

اوپک، چرخ لنگر بازار نفت

دکتر حسن منصور، استاد اقتصاد دانشگاه آمریکایی پاریس: وضعیت اوپک ضمن این که مهم است، ولی تعیین‌کننده نیست. اوپک به چرخ

لنگر بازار نفت می‌ماند؛ یعنی آن تقاضایی که منابع اولیه نفت تامین نکرده باشند، اوپک تامین می‌کند. منتها وضعیت اوپک چنین است که اگر الان تن بدهند به کاهش قیمت نفت، نخواهند توانست اثر این کاهش قیمت را با افزایش تولید جبران کنند. علتش هم امر فنی است و آن این که ظرفیت کشورهای اوپک الان پر است. در بین اعضای اوپک تنها سه کشور می‌توانند مختصری حجم تولیدشان را بالا ببرند: عربستان سعودی، کویت و امارات.

ابرار اقتصادی ۷۹/۷/۱۰

تغییر جهت افکار عمومی غرب نسبت به اوپک

دکتر منوچهر تکین، کارشناس مرکز مطالعات جهانی انرژی: اوپک همیشه گفته است که برای جلوگیری از نوسانات بی‌رویه در بازار نفت باید سیاست مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان با یکدیگر هماهنگ شود؛ منتها کشورهای صنعتی قبول نداشتند. الان که در دنیا این تظاهرات انجام شده و مردم آگاه شده‌اند که مالیات سنگینی که به دولت‌ها می‌دهند و پولی که به اوپک می‌رسد ۱۶ - ۱۵ درصد بیشتر نیست، این آگاهی افکار عمومی، جو را مناسب کرده است.

رسالت ۷۹/۷/۱۰

اوپک مقصر نیست

دکتر فریدون فشارکی: اخیراً اتفاقاتی در اروپا افتاده است. در انگلستان در یکی دو هفته گذشته کل کشور خوابیده بود. در آلمان، فرانسه و اسپانیا تظاهرات زیادی شد، ولی مردم بر علیه اوپک تظاهرات نکردند و حتی علیه قیمت نفت هم تظاهرات نکردند، بلکه علیه دولت خودشان تظاهرات کردند که شما چرا این قدر مالیات را بالا برده‌اید و می‌گویید بالا بودن قیمت نفت تقصیر اوپک نیست و تقصیر دولت است که نفت را گران کرده است. این مقدار زیادی موثر بوده و اولین باری بوده که مصرف‌کننده، آن هم از طریق اینترنت فهمیده که کسی که قیمت را بالا برده دولت خودش است و نه اوپک.

رسالت، ۷۹/۷/۷

گوشش‌ها

چشم‌ها

و گوشش‌ها

گوشش‌ها



صفر قهرمانی

آزاده دوران ستم‌شاهی

صفر آقا قهرمانی با ۳۰ سال سابقه مقاومت در زندان‌های ستم‌شاهی انگار هنوز صلاحیت کسب عنوان «آزاده» را ندارد! دوستان آزاده او را تنها نگذارند.

معیارگرایی در اوپک

ظریفی می‌گفت: «گرچه عوامل بنیادی و غیربنیادی‌ای برای نوسانات قیمت نفت خام برمی‌شمارند، اما به نظر من، مهم‌ترین عامل نوسان قیمت، تضادی است بین کیان آمریکا و کیان اوپک. بدین معنا که آمریکا - که خود را سردمدار نظم نوین جهانی می‌داند - مایل نیست اوپک - یعنی سازمان کشورهای صادرکننده نفت - ابتکار عمل را به دست گرفته و هویت مقاومی بیابد.» اوپک برای اولین بار با تصویب ظوابطی به اتفاق آراء قیمت بهینه نفت را ۲۵ درصد تعیین کرد. همچنین، دامنه ۲۲ تا ۲۸ دلار را برای قیمت و به دنبال آن، رقم ۵۰۰ هزار بشکه در روز را برای افزایش یا کاهش تولید در نظر گرفت. کیان آمریکا نگران این امر است که مبادا اوپک روند به دست

محافظه‌کاران با آمریکا جنبه «اجتماعی - فرهنگی» دارد. آن نشریه به خروج ناوگان‌های آمریکا از خلیج فارس - که یکی از شعرهای رئیس‌جمهور بود - اشاره کرده بود.

منافع ملی ما تعریف نشده است

یکی از کارشناسان ارشدی که تجربه زیادی در صنایع ایران و نظام جمهوری اسلامی دارد گفته است: «اولین گامی که باید برای مدیریت استراتژیکی برداشت، تعریف منافع ملی است. کشورهای که راه توسعه را در پیش گرفتند، تعریف عینی و مشخص از منافع ملی است. کشورهایی که راه توسعه را در پیش گرفتند، تعریف عینی و مشخصی از منافع ملی داشتند. نه تنها باید منافع ملی تعریف شود، بلکه باید اولویت‌های آن نیز ذکر شود.»

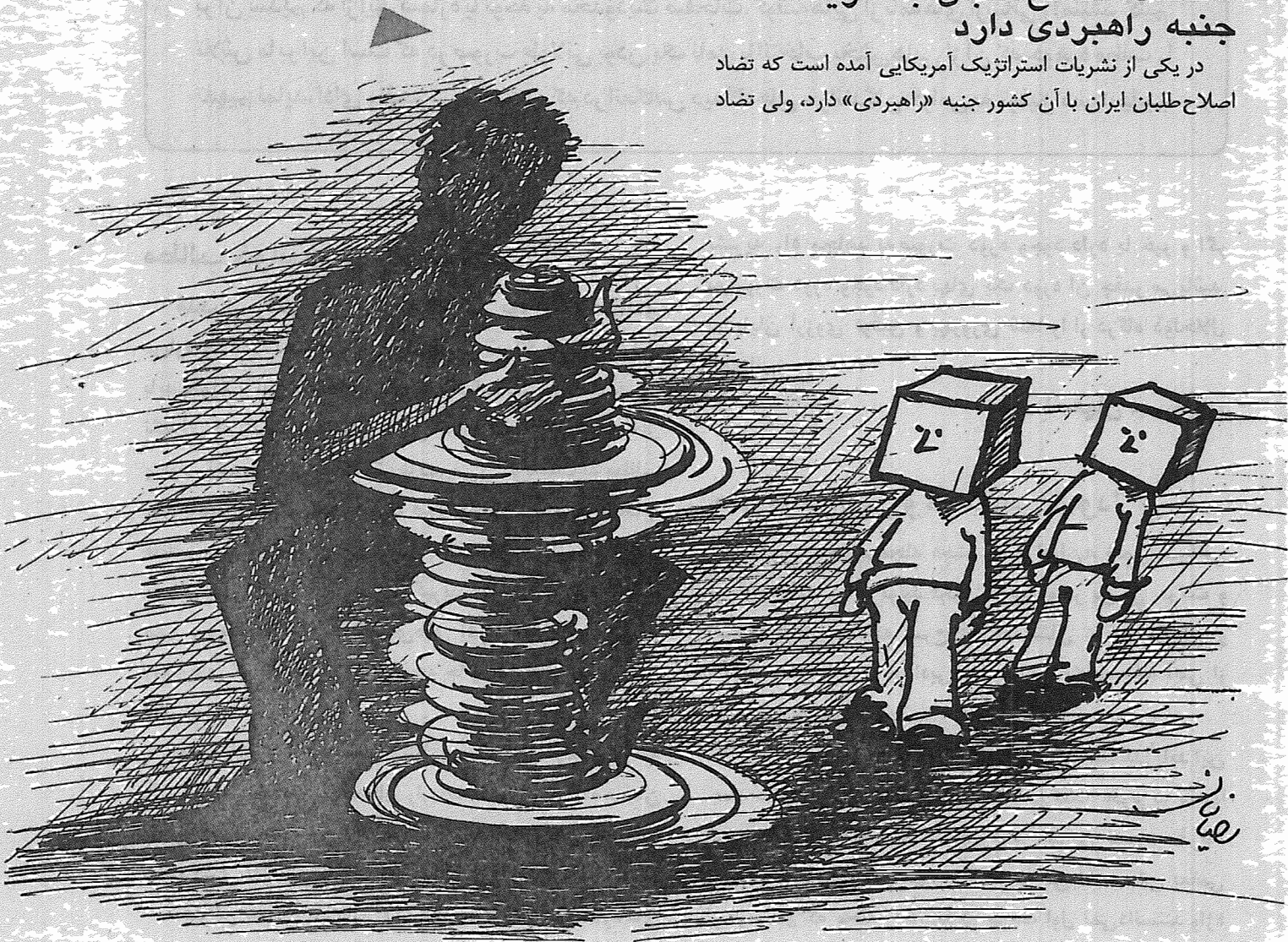
گرفتن ابتکار عمل، در گام بعدی، معیار و ملاک محکم‌تری را تصویب کند، این معیار و ملاک محکم‌تری را تصویب کند. این معیار می‌تواند «استراتژی دراز مدت برای دستیابی به قیمت ذاتی نفت» باشد. کارشناسان اوپک در سال ۱۳۵۰ شمسی، به قیمت ذاتی ۷۰ دلار رسیدند که قیمت استحقاقی منابع تجدیدناپذیری مثل نفت است.

تشییع جنازه یک مادر

چشم‌ها دیدند و گوش‌ها شنیدند که در تشییع جنازه مادر حجت‌الاسلام شیخ عبدالله نوری در اصفهان، ۱۰ هزار نفر شرکت کردند. بخشی از شرکت‌کنندگان از عامه مردم و بخش دیگر از کارگزاران و مسئولین نظام جمهوری اسلامی بودند.

مخالفت اصلاح‌طلبان با آمریکا جنبه راهبردی دارد

در یکی از نشریات استراتژیک آمریکایی آمده است که تضاد اصلاح‌طلبان ایران با آن کشور جنبه «راهبردی» دارد، ولی تضاد



چشم انداز خوانندگان

با توجه به توصیه‌های مکرر خوانندگان گرامی چشم انداز ایران مبنی بر درج نامه‌های آن‌ها در نشریه، بر آن شدیم که از این شماره با توجه به محدودیت صفحات، گوشه‌هایی از نامه‌های ارسالی را منتشر کنیم. تلاش ما بر این است که در صورت طولانی بودن یک نامه، با انتخاب بخش‌هایی از آن که جوهره مطلب را تفهیم نماید، ادای وظیفه کنیم، امید آن که در انعکاس دیدگاه‌های خوانندگان گرامی به توفیق دست یابیم.

نشریه راه مجاهد به صورت دوره وجود دارد یا خیر و اگر به صورت دوره وجود دارد بهای یک دوره آن چقدر می‌باشد. در پایان آرزوی توفیق و بهروزی شما را از درگاه ذولجلال خواهانم.

اصفهان م - رمازی

حمل بر بی ادبی و گستاخی نشود!

مدیریت محترم مجله «چشم انداز ایران» ضمن قدردانی از تلاش شما برای تولید فکر، اندیشه و در پی آن حرکت و اصلاح، مطالبی را به شرح زیر خدمتتان عرض می‌کنم و امیدوارم که حمل بر بی ادبی یا گستاخی نشود، بلکه آیتی از توجه من به کار شما باشد.

نکته یک: شما که از خوانندگان آثار دکتر هستید؛ باید این جمله دکتر را به یاد داشته باشید که می‌گفت: «فرم در محتوا تاثیر دارد»؛ مجله شما دارای فرم جذابی نیست، فرضاً رسم الخط نام مجله رسم الخط طنزی می‌باشد، حتی بعضی از دوستانم که مجله را دیدند در مرحله اول نمی‌دانستند واژه

مطالب خوانندگان را چاپ کنید

هدف از نوشتن این نامه به دو دلیل بود اولاً پیشنهادی درباره وضعیت نشریه و ثانیاً سئوالی از شما درباره مورد اول باید بگویم با این که مطالب نشریه بعضاً بسیار مفید است ولی نکته‌ای که باید در این میان به آن اشاره کنم آن است که حال و هوای نشریه خیلی در گذشته‌ها دور می‌زند و نسبت به مطالب روز جامعه کمتر توجه دارد البته قبول دارم که شما در انتخاب مطالبی که چاپ می‌نمایید بسیار هوشمندانه عمل می‌کنید و مسائل مهم جامعه را هدف می‌گیرید. اگر سعی کنید مطالب مهم و رویدادها و موضع‌گیری‌های افراد مسئول را هم در زمینه‌های گوناگون در ۱ یا ۲ صفحه چاپ نمایید از لحاظ کیفی بهتر است.

همچنین اگر ستونی تحت عنوان چشم انداز خوانندگان هم دایر نمایید و مطالب خوانندگان را چاپ نمایید و به نامه‌هاشان پاسخ دهید به نظر من رابطه شما را با خوانندگان به نحوه چشم‌گیری افزایش خواهد داد. سئوالی هم از شما دارم و آن این است که آیا شماره‌های

چشم انداز خوانندگان

که بی‌معناست خود رسوا شود. در منظومه تفهیمی من جامعه ایران نیاز به چهار نوع تلاش دارد ۱. خلاقیت در فرهنگ ۲. سرعت در بورکراسی ۳. ثروت در اقتصاد ۴. آزادی در سیاست. در انجمن خلاقیت (که مراحل قانونی شدنش را سپری می‌کنم)، اساسی‌ترین بحران «انسان‌پریش» را بحران خلاقیت شمرده‌ام، اگر دگرگونی‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی، صنعتی... و هر آن چه که انسان برای «به زیستنش» آفریده را بخواهیم والدینی برایش پیدا کنیم یکی از مهمترین والدینش، صفت خلاقیت می‌باشد. مجله و نشریه‌ای امروز می‌تواند بر تارک اندیشه ایران بدرخشد که سخن تازه بگوید تا جهان تازه شود و عصر امروز ایران که نامش را گذاشته‌ام «ایران در عصر روشنگری» همان عنصر روشنگری فرانسه نیست، که صرفاً با نقد کلیسا (حوزه) کشیش، (روحانی)، قدرت (حکومتها) هماهنگ باشد. عصر روشنگریها می‌تواند عصر احیاء صفت خلاقیمان باشد.

م - رفیع

صاحبان آثار را از نظرهای خوانندگان

مطلع کنید

با عرض سلام به تمامی کارکنان مجله چشم انداز ایران در ابتدا باید عرض کنم این دومین نامه‌ای است که به آن نشریه ارسال می‌کنم. باید عرض کنم اول چیزی که مرا مجذوب مجله‌ای شما کرد واژه‌های «سیاسی» و «راهبردی» بود که در روی جلد مجله چاپ می‌شوند سپس مطالب داخل

«چشم» را بخوانند، بی‌شک بایستی برای فرم مجله تفکری کرد. زیبایی جزئی از خلاقیت است و زیبایی ظاهری جزئی از زیبایی محتوایی می‌باشد من هم به کمک دوستانم تلاش می‌کنم تا برای فرم مجله، به ویژه رسم‌الخط جلد مجله طرحی بزنیم.

نکته دوم: محتویات مجله (حداقل در ظاهر) نشان از آن دارد که گردانندگان مجله اهداف طبقه‌بندی شده‌ای برای جامعه ندارند، بلکه بیشتر طعم (مزه) این را می‌دهد که (با عجله) ما هم می‌خواهیم از میدان عقب نمایم و فهم من این را می‌گوید که «بحران‌شناسی» دقیقی از جامعه صورت نگرفته است، تا بر اساس آن «هدف‌گیری» صحیحی پی‌ریزی شود.

نکته سوم: ضمن این که علاقه زیادی دارم تا تحریفات تاریخی از جامعه‌مان زوده شود، و نسبت به انسان‌هایی که در طول تاریخ صدساله گذشته برای این جامه تلاش کرده‌اند، «مهر می‌ورزم» اما از گفتن این حرف نیز ناگزیرم مطالب مجله در ۶ شماره گذشته، بسیار سعی کرده که نیروهای ملی - مذهبی را غباررویی کند و آن‌ها را از «زندان تحریف‌گری» و مطرودسازی، آزاد کند... نمی‌گویم این کار لازم نیست ولی پرداختن به این کار در نهایت چه ارمغانی برای ما به دنبال خواهد داشت گیریم که همه ملت ایران را متقاعد کردیم که به پیرمرد دوست داشتنی (مرحوم مصدق) و یا نیروهایی که حول این «اشراف زاده مردم سالار، و سلطنت‌گریز» بوده‌اند احترام بگذارند بشناسند... نتیجه چه خواهد شد؟ بهتر نیست انرژی‌مان را روی جریان مهمتری متمرکز کنیم؟ و پاسخ تحریف‌گری را با اندیشه مولانا بدهیم آن چه با معناست خود پیدا شود آن چه

نشریه و... و این که امروز کمتر نشریه‌ای است که قصد بیدار کردن داشته باشند...

زمینه‌ای فعالیت بنده شعر است و دیدگاه بنده به شعر همان بیدار کردن است که می‌توان با آمیختن آن به صنایع و کنایات شیرین فارسی و با بهره‌گیری از زبان زمان که همانا حرکت‌های اجتماعی در آن تاثیر مستقیم دارند آن را در اوج تاثیرگذاری قرار داد و این در باطن مقاله‌ها و نوشته‌های انتخابی شما در نشریه کاملاً مشهود است. شعر یکی از زیباترین

سخن‌هاست که می‌توان در آن از بزرگترین فجایع قرن سخن راند. این که به کسی توهین شود و کسی از آن برنجد و در عین حال می‌توان با کمترین کلمات بیشترین باز معنایی را به مخاطب انتقال داد.

در اولین گام چند شعر فرستاده‌ام که امید است به دستتان برسد و دو پیشنهاد داشتم که می‌دانم خودتان به فکرش هستید اما جهت یادآوری است:

۱. امروز اکثر نشریه‌ها در اینترنت سایت‌هایی دارند که پیام مجلات را تا آن سوی مرزها برده و در جهان پخش می‌کند. نبودن آدرس شبکه اینترنت در نشریه شما مثل این است که برای انجام کاری یکی از لزومات را حذف کرده باشیم.

۲. اکثر مقالات و اشعاری که در نشریه‌ها چاپ می‌شوند با برخوردی از سوی جامعه و مردم مواجهه می‌شوند که طبعاً آن‌ها نظرات خود را به نشریه می‌فرستند در خواست و پیشنهاد بنده این است که اظهارنظرهای عمومی را در مورد آثار به صاحبان آن‌ها برسانید که این برای صاحبان آثار حیاتی است!

من ز کدامین رگ و خاکم
اصل و سرشتم همه از یاد رفت
بوی تو را می‌دهد این خاک تنم
بوی تو را می‌دهد...
صبح زمین می‌شود از سوی تو آغاز
با همه باری که بر دوش نهاده‌ی
نای گریزی نیست
برخیز
تا من گم گشته را ز تو پیدا کنم
باری
بوی تو را می‌دهد این خاک تنم ای شرق

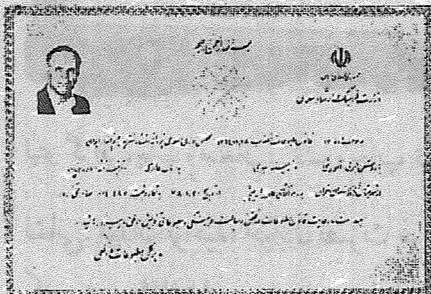
«ک - آریا» همدان



دین و دنیا در ایران

دوماهنامه سیاسی - راهبردی ، سال اول ، شماره پنجم ، خرداد و تیر ۱۳۷۹

۲	گفت و گو با مهندس میثمی	نهادینه شدن صداقت در ایران
۱۲	مهندس عزت الله سبحانی	درس هایی که دوباره باید آموخت!
۱۶	گزیده ای از مدافعات سعید محسن	دستان پینه بسته علی (ع) الگوی ماست
۲۰	گزیده ای از دفاعیات عمادالدین باقی	قصاص، حیات بخش و بازدارندگی
۲۴	دکتر علی شریعتی	جهان بینی آیه گرا
۲۷	استاد مطهری	نسل جوان از مطهری تا خاتمی
۳۱	سید محمد خاتمی	دین در دنیای معاصر
۳۹	مهندس احمد بیگدلی	کتابیون آموزگار
۴۳	علی حقیقت جو	نقدها را بود آیا که عیاری گیرند؟
۵۲		انجمن حجتیه در بستر زمان
۵۸	غلامرضا نصراللهی	راهی به سوی دلها
۵۹	محسن هجری	کالبدشکافی قدرت از دیدگاه ماکیاول
۶۲		وحشی گری سازمان یافته در پوشش حزب الله!
۶۴	غلامرضا رحیمی	عدالت ضروری دموکراسی است
۶۵	مازیار صالحی	جایگاه عینی سرمایه داری ملی؟
۶۸		اوپک از تجربه جاکارتا تا بیانیه وین
۷۵	ویکتور شل هوب	کشمش دو جناح آمریکا بر سر رابطه رسمی با ایران
۷۶		از همه کس و همه جا باید آموخت
۷۷		زمزمه ای به نام شعر



صاحب امتیاز و مدیر مسئول:

مهندس لطف اله میثمی

زیر نظر شورای سردبیری

طرح ها: گلمحمد خداوردی

لیتوگرافی:

چاپ و صحافی: نشر و چاپ تهران - تلفن ۶۴۶۳۱۷۷-۷۹

نشانی: میدان توحید، خیابان نصرت غربی، شماره ۲۴، طبقه سوم، کدپستی: ۱۴۵۷۸

تلفن: ۹۳۶۵۷۵

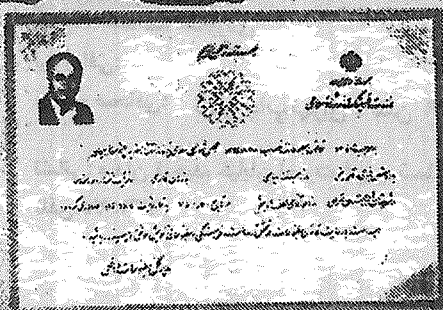


- ۲ دین شفاف مهندس لطف الله میثمی
- ۱۵ مردی که سه بار در خون خود غلطید
- ۱۸ اولین گامی که باید برداشت یوسفی اشکوری
- ۲۶ بحران در جامعه انقلابی ما سید محمد خاتمی
- ۳۲ رانت قدرت ، رانت ثروت
- ۳۴ مشارکت و امنیت در کردستان دکتر محمود توکلی
- ۳۶ چرا به ایران بازگردم؟ محمد شیخی
- ۴۰ ویژگی های قضا در دوران معاصر دکتر علی برزگر
- ۴۶ دادگاه های تفتیش عقاید به روایت اسناد
- ۵۶ مراحل شکل گیری استراتژی مجاهدین مهندس لطف الله میثمی
- ۶۰ اتحاد جماهیر شوروی از انقلاب تا فرو پاشی منوچهر بصیر
- ۶۲ چرا ایران ایران ماند؟
- ۶۴ مراحل دگرگونی حکومت ها از دیدگاه ابن تخلدون محسن هجری
- ۶۸ اخبار استراتژیک اقتصاد ایران
- ۷۲ اقتصاد نفت درآمدها و هزینه ها
- ۷۴ اروپا سود می برد ، ما تلفات می دهیم
- ۷۶ چشم ها و گوش ها

● صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهندس لطف الله میثمی

● زیر نظر شورای سردبیری

● گرافیک: علی هدایتی طرح ها: گل محمد شوان



لیتوگرافی، چاپ و صحافی: نشر و چاپ تهران

نشانی: میدان توحید، خیابان نصرت غربی، شماره ۲۴، طبقه سوم

کد پستی: ۱۴۵۷۸

تلفن: ۹۳۶۵۷۵



شیر گاز ایران

شرکت تولیدی (سهامی خاص)

Shir-e Gas Iran



SGI

دارنده لوح طلایی استاندارد ملی ایران

مطالبی در خصوص استفاده بهینه از تولیدات شرکت شیر گاز ایران

الف: شیرهای ربع گرد (بالو):

- این شیرها در شبکه‌های گاز طبیعی و گاز مایع، هوا و آب سرد و روغن حداکثر فشار تا ۸۰ تا ۱۰۰ پوند بر اینچ مربع و دمای ۲۹- تا ۶۶ درجه سانتی گراد می‌تواند استفاده شود.
- محل اتصال شیر به لوله به خوبی تمیز و سعی شود همراه گاز و سیال داخل شبکه ذرات به پشت گوی که از حساسیت بالایی در آب‌بندی شیر برخوردار است وارد نشود.
- لطفاً به گوی آبکاری شده و دنده پیچها هیچگونه آسیب و ضربه‌ای وارد نگردد و جهت بستن شیر روی شبکه از آچار مخصوص استفاده شود.
- جهت استفاده بهینه شیرها غیر از گاز با کارخانه تماس حاصل گردد.

ب: شیرهای ترموستاتیک و ترموکوپل دار:

- شیرها در شبکه گاز طبیعی گاز مایع تا فشار ۲۴۰ میلی بار قابل استفاده میباشند.
- قطر لوله اصلی که شیر روی آن نصب میشود بایستی $R > 9$ میلیمتر باشد.
- جهت نصب شیر بر روی لوله اصلی دقت شود در هنگام بانچ بر اثر کند بودن سمیه گودی در فاصله سوراخ ایجاد نگردد.
- برای نصب بهتر شیر بر روی لوله اصلی بایستی قطر سوراخ $8 + 0.1$ میلیمتر باشد.
- هنگام بستن پیچ اتصال سیم ترموکوپل $M_8 \times 1$ ابتدا پیچ را با دست بسته سپس $\frac{1}{2}$ دور محکم کنید.
- از دستکاری پیچها و مهره‌ها نیکه توسط لاک رنگی پلمپ شده خودداری گردد.

ج: شیر اجاق گاز ساده:

- این شیرها در شبکه‌های گاز طبیعی گاز مایع تا فشار ۲۲۰ میلی بار قابل استفاده است.
- نوع حديد مجرای ورودی گاز BSPT $\frac{1}{8} \times 28$ و مجرای خروجی $M_8 \times 1$ میباشد.
- برای بستن شیر بر روی اجاق گاز فقط از آچار مخصوص استفاده شود و از بکار بردن انواع آچار، انبردست، انبر قفلی و امثال آنها خودداری شود.
- دقت شود چسب مربوط به آب‌بندی شیر به لوله به داخل شیر نفوذ نکند.
- برای آزمایش عدم نشتی در محل اتصال به شبکه از کف صابون استفاده شود.



شیر کپسول اکسیژن



شیر کپسول گاز مایع



شیرهای بالو در اندازه‌های: $\frac{1}{4}$ و $\frac{1}{2}$ و $1\frac{1}{2}$ و ۲ اینچ



شیر اجاق گاز ترموکوپل دار



شیر اجاق گاز ترموستاتیک محل کلیسی



شیر اجاق گاز کلیسی

شیر اجاق گاز ساده

ایمنی بیشتر با محصولات شیر گاز ایران

کارخانه: اسفهان، کیلومتر ۵ جاده امسقان - تهران مقابل پالایشگاه
 تلفن: ۲۲ الی ۳۰۲۴۴۰ - ۰۳۱ فاکس: ۳۰۲۰۷۵
 دفتر مرکزی: تهران، خیابان قائم مقام فراهانی، روبروی توران کلیتیک
 کوچه ششم پلاک ۱۳ تلفن: ۰۵-۸۷۳۰۱۷۴ فاکس: ۸۷۳۸۲۰۸

Haed Office: No.13, 6th st. Ghaem Magham Farahani Ave. Tehran 15868/Iran
 P.O.Box: 15745/745 Tel.: (021)8730174-5 Fax: (021) 8738208
 Tlx.: 212918-20 TPBB IR Box 3183 Sale Office: Tel.: (021)8731520

استاد



STAEDTLER

